[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

فصل ششم از جراحی در جراحی مخصوصه در عموم اعضاست

جراحی مخصوصه در عموم اعضاء عبارت از جراحی است که عارض گردد و بعلاوه داخل شده شیئی در بدن از جمله در کار طبیعی غیر

طبیعی که صحت داراست و بجا است ... داخل بدن آنکه عاملش هم واقع باشد و از این جهت بر دو قسم است

بجاست و بجا است ... بعلاوه و غالب است بطوریکه جمیع اطباء دانسته و علاج ... در روی قاعده در بدن

مرکز تربیت نمود ولکن ترقی ولکن صاحب قرار داده ... ندارد که تغییری ... حاصل است معمول

علم اطباء در این رتبه آن است ... نوع قسمت کرده اند ... این انواع را بطریقه مختلف علاج

ابنه است اول تمام متحرکه دوم ... سیم ... متحرکه ... چهارم ... این رتبه ... ملاحظه

رجائی در ... تقسیمات است ... در بدن ... است ... در تحقیق ... گردد

ناید ... در ... مینمایند ... مختلف ... مختلف ... طریقه

دخول آن در بدن ... در بیان آنکه ... متحرکه ... خواهیم ... در جراحی

شده از ... در ... بطور ... بعضی از اعضاء بعضی ...

ملاحظه دیگر بعضی در جلد ... نشسته باشند و بعضی در روی جراحات و در روی پوست ...

جسم بدن دخول جسم در بدن از آنجا موضعی است ... تخریب نسج است که مانند ... جراحات ...

و جای آن و غیره ... آنکه از آنجا ... جذب شده ... در موضع جذب است از

که مانند ... بعضی ... از آنجا ... داده ... در ... میشوند

...

الحمد ... جذب ... در موضع اول ... عمل ... اطباء ... در ... گردد

... در عضلات ... در موضع ... شده ... مانند ... تدابیر ... بعضی ... جراحات

... دخول آن در بدن ... ترکیب ... مانند ... در بعضی

و در ... جذب ... بعضی از اطباء ... جذب ... اقسام ...

... بعضی از اطباء ... جذب ... تغییرات ... بعضی ... جذب ...

از قدما صاحب اول ... است در علم جراحات ... در علم ... و در ... طریقه جدید

رأی اطباء ... این ... در ... از جراحات آن در بدن ... و پس از دخول آن

در بدن ... است ... در ... تا آنکه ... بطور ... از ...

... ملاحظه ... در مبحث ... جراحت ... خواهیم کرد ... بطور ...

... در ... بعضی ... ورم ...

... تغییرات ... در ... بطور ...

... میشوند و ... شناخته ... جسم ... میشود ...

... جراحات ... در آنجا ... در بدن ... از ...

و در بیان انواع ... بعضی ... در علم جراحی ... میشوند ...

... آنها ... و در ... کلیه بعضی از اطباء ...

جعفر سلطان العلماء ... ۱۲۹۵

و زنف نیز و مانع می‌باشند و ما در بالجمله معالجه سمیت نمی‌کنیم که علامات و دقت را اینجا معلوم و حقیقت مرض را ... بر آن مرض معین بر آن کرده در تشریح مرض نمی‌باشند تمیز مرض که معلوم نمی‌شود در صورتیکه هیچ وجه تمیز مرض معین نشود باید مواد مشکوک را [illegible] آلات را تجربه کنند

علاج در فصل صاحب رساله برای علاج امراض سمی که گفته است باید طبیب بعد از خوردن سم مریض را که بیمار است مریض حاضر کرده و بعد از آن طریقه آن را از خوردن سم حاضر شود در ابتدا اول جاری حافظت از جمیع سم را که بالجمله خارج کردن آن از بدن و در جواب مشغول شد که هرگاه سم [illegible] از آن جمله شده باشد به اخراج آن رفق و تجربه کنند و در دو صد ادویات باید استعمال کند مانند [illegible] و مرکبات و غیره از آنها بالاتر اند و هرگاه تشخیص ضد آن مواد از مریض نوع و حال مریض باشد باید به جمیع تدبیر برای آنکه بعد از خوردن و در دهنه معده هرگاه مریض مشکل است خروج مواد شود باید به جهت سم بعضی مواد را در ... و هرگاه سم ادویات در معده در حین بیرون کشیدن تا سی نوع شده مرده هر سم که باشد در صورتیکه سم در تشخیص بود و بالجمله حقیقت آن خارج شده و جوش در روده جمع باشد آن را باید کشیده در صورت جمیع اثر سم که لازم آن بالجمله جذب است با جمیع جذب را معلوم نمایند در آنجا که از دهن معده با این موضع وقف داده اند که آن چیز جاری است و بالجمله ... را در آن موضع دفعه نمایند حرکت نمود و از آن موضع به دفعات که سم را اخراج کنند و بالجمله چیزی هم نبود آن سم را تجربه کنند و با مرکب آن را که جسم آن در وجود در معده بماند و دافع آن چیز را که سم باشد در بعضی از امراض سمی که در مواد بالجمله مواد مستعمله در چیز های جسم است سمی اگر چیزی در دست نباشد برای چیز کوچک آنجا تا موضع را دافع نمود را ... دافع باید باشد بعد جمیع

علاج را جمع نمایند اینکه در اینجا مذکور شده به روی طبیب در هر حال برای طبیب این مریض حاضر بوده هم در صورتیکه علامات عمومی بروز کرده باشند اما در صورتیکه طبیب این مریض وقتی برسد که آن جزء جذب شده از سم را بالجمله ... از بدن خارج شده باشد باید همه آن علامات را که از جزء جذب شده سم خارج شده اند علاج نماید مرض سمی در طول مدت سم باشد باید اول اطفا را از بدن با بالجمله تا امکان خارج نماید و بعد از آن تریاق را برای آن باید داد و هرگاه در سم که خورده شود باید تریاق مخصوص هر یک را استعمال کنند و هرگاه تریاق مخصوص را تجربه کنند در این صورت باید نقطه های تریاق سم شده بعضی را الطا ... تهیه نموده طبیب در صورت ... اگر شکست باشد بالجمله ... نیز تریاق فوری چه بکند مریض خورده و چه بالجمله ... طبیب ... تا آن سم چه چیزی و یک دیگر کرده اند

نوع اول در امراض سمی که حاصله از سموم محرکه

سموم محرکه سموم حاده اند که هرگاه تجربه شده باشند و آنها ... و ترشح ... بعضی پس از آن ... شده ... و در ... حرکت ... مانند ... و ... و خونی که در ... آنها ... و در ... دیگر در ... کنند ...

امراض حاصله از سموم ... دیگر

جمیع این اجسام محرکه و محرقه که هرگاه ... و در معده ... شود مورث تورم و ... هرگاه ... و در معده ... شده ... و ... مانند ... از آن ... خواهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امراضی که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاصه در سینه [illegible] و سینه [illegible] است

در بیان امراض خاصه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر مرض بزرگ [illegible] جمع شده [illegible]

سفید و ضخیم میگردد [illegible] نگشته [illegible]

علامات در قلاع [illegible] در دهان [illegible]

دهان و [illegible] در حلق [illegible] عارض شود [illegible]

[illegible] دهن [illegible]

شود [illegible] عارض شده [illegible]

[illegible] علامات [illegible] ظاهر شده [illegible] گردد [illegible] عارض شود [illegible]

[illegible]

[illegible] گردد [illegible]

[illegible] علامات مذکوره [illegible]

[illegible] علامات [illegible] دهن [illegible] میگردد [illegible]

[illegible] میگردد

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] نمیگردد در صورت [illegible]

[illegible] گردد [illegible] در صورت [illegible] داده [illegible]

[illegible]

[illegible] در حالت [illegible] مرض شود [illegible] در تنقلات [illegible]

[illegible] علامات [illegible] دهان [illegible] اگر [illegible]

دهن [illegible] ماده [illegible] میشود [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] هر گاه [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] میگردد [illegible]

[illegible] ملاحظه شده

تشخیص [illegible] علامات مذکوره ملاحظه دهان [illegible]

[illegible]

تقدمه معرفه [illegible]

[illegible] خورد

علاج در [illegible] دهان [illegible] دهان دهن [illegible]

رسیده [illegible] باید

ترشح زخم نموده زود بنشیند [illegible] که در [illegible] باشد و [illegible] مستعمل است [illegible]

مستعمل است [illegible] [illegible] تب [illegible] به زودی [illegible] است تا چند ساعت پس از [illegible]

[illegible] چند ساعت [illegible] مخصوص [illegible] بسیار [illegible] این علامات در [illegible] نشوند [illegible]

[illegible] در [illegible] حاصله [illegible] نمایند

امراض حاصله از جراحات مرکب [illegible]

[illegible] در [illegible] بعد از [illegible] در [illegible] دیگر از [illegible] از این [illegible]

در نسیه کبد و نسیه از کلیه و نسیه از طحال باشد

مرض حاصله در نسیه کبد

نسیه کبد در [illegible] نموده [illegible] مجروح [illegible] حاصل [illegible] که [illegible] در

موضع [illegible] همیشه [illegible] بسیار [illegible] در [illegible] گردد

علامات در [illegible] [illegible] بسیار ضعیف گردد [illegible] است

ضعف [illegible] سیاه گردد [illegible] در [illegible]

[illegible] نسیه کبد [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] نسیه کبد [illegible] گردد [illegible] در [illegible]

علاج

علاج

عنوان است که در باب جراحات سابق ذکر کرده داشتیم

مرض [illegible] حاصله در نسیه ریه

علامات [illegible] اگرچه [illegible] این نوع امراض [illegible] ذکر نموده اند

[illegible] در این [illegible] علامت [illegible] در [illegible] بعضی

دیگر [illegible] بسیار [illegible] علامات بسیار [illegible] همیشه [illegible] نسیه ریه [illegible]

[illegible] گردیده [illegible] جراحت [illegible]

[illegible] علامات [illegible] ملاحظه می شود [illegible] متصل گردیده باشند

[illegible] گردیده باشند [illegible] شود [illegible]

[illegible] نسیه [illegible]

[illegible] نسیه ریه [illegible]

[illegible] نسیه ریه [illegible] است

علامات [illegible] نسیه ریه [illegible]

[illegible] نفس [illegible] در [illegible]

موضع [illegible] عارض شده [illegible]

[illegible] عارض [illegible] عارض گردد [illegible] سیاه [illegible]

طبیبانه که بر این علامات ترک شود علامات دیگر که از جذب شدن سم باشد ظاهر شود چنانچه نبض در [illegible]
در معده درد و عطش شدید شود و نبض ضعیف و متواتر و غیر منتظم گردد و ضربان قلب ضعیف [illegible]
[illegible] مریض را [illegible] اخراج [illegible]
و اطراف [illegible] سرد [illegible]
[illegible] مریض مضطرب گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بعضی در اطراف [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] جذب [illegible] و قی و اسهال

علاج — [illegible] طبیب [illegible] مریض [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در [illegible] سمیه قاطعه در اجزای نباتیه

علامات تشخیص — [illegible]
[illegible]

علامات — [illegible] حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
علامات [illegible]
[illegible]

تجزیه شده و مکانیزم ... خوردن تریاک و حالات صاف کشته و حرکت مجری شده در روی ... بعضی دفعات تعداد

این کار بیمار خود در هر دو ... نشخ تعقل ... در رسیده و عقب ... ساعت ... بوده ...

روی خطا در رسانی سموم مخدره مرکز رسیده است ... ضعف در ... تغذیه ... درجه آن که

جسمی عادی در ... ضعیف ... در وقت ... شخص ... مشغول

بوده عقب ... ... شده است ... خطری ندارد

علاج در ... شربت ... داده ... ماده ...

... شربت ... حرارت ...

... درجه ... شربت ...

... مانند ... داده ...

... بدن ... ماده ...

... علاجات ...

... تریاک ...

مرض چهارم در علاج تریاک

در علاج افیون ... افیون ... افیون ... افیون ... افیون ...

... کرده

...

علامات تریاکی افیون ... تریاک ...

میگردد ... تغییری ... رنگ ...

افیون ... است ... بدن ...

علامات در رفع مرض در خوردن افیون ... دهان ... معده ...

... تغییر ... حرکت ...

... علامات ... مختلف است

در ... مزاج است ... مزاج ... است ...

... میگردد ... درجه ...

علاج ... افیون ... حرکت ... ماده ...

... درجه حرارت ... اگر ...

... افیون ... مزاج ...

... شربت ...

... افیون ... شربت ...

... حرکت ... روز ...

... استعمال ...

بنا بر این حال که خود صاحب سوء مزاج است اکثر دچار مرض ریوی مبتلا می‌شوند

امراض سینه حاصله از ترکیبات طلا و نقره و قلع و روی

بخار کلرات [illegible] در ... ذرات ... و بخار کلرات ... و سولفات ... و رنگ ... در طب ... استعمال ... می‌شود سرفه

بروز علامات ... می‌گردد ... این حال ... سرفه ... می‌کند ... بعضی ... بعده ... و ... مشغول ... مانند ...

ذرات ... این ... بروز علامات ... در استعمال ... مجرد ... می‌کند ... و بخار ...

کلرات در ترکیب ... در ادارات ... و دماغ ... که ... سولفات ... رنگ ... در ...

بروز ... در دماغ ... دارد ... در این مرض

علاج در ... باید ... و ... خارج ... و علاج ... مداوای ... است ... در ... می‌کند ... در

... و ... و ... در ... دهند ... در ... بخار ... دهند ... و ... در ...

... مضر ... است ... در این ... جسم ... می‌گردد

امراض سینه حاصله از ... حرفی

استعمال ... برای ... است ... که ... می‌گردد ... و ... در ... و علاج ... علت

... می‌گردد ... است ... و ... حالی ... و ... در ... است ... ...

... شخص ... می‌شود ... است ... و ... در ... و ... می‌کنند بعضی از

... ... در ... بعضی ... در ... علامات ... می‌کند

مرض ... در ... شده ... و ... به ... و ... می‌گردد و ... می‌باشد و ... دماغ می‌بود

در ... و ... است ... مرض ... در ... و ... از ... التهاب ... می‌شود

قولنج سربی ... جمع شده در ... مرض ... و ... در ... شده ... می‌گردد و ... است

در ... حرارت ... و ... و ... مرض ... و ... حال ... می‌گردد ... و ... در ...

... حرارت ... و ... صداع ... و اضطراب ... و ... می‌گردد ... و ...

... می‌گردد و جمیع علامات ... شده ... در ... مرض در ۳ ... ...

... مرض ... است ... در ... و ... است ... مرض ... و ... در ...

... در ... مرض ... در ۳ ... است ... با ... استعمال ... شده

... و ... و ... در ... شده ... و ... و ... شده ... و ... در ...

... که ... مرض ... حرفی ...

مرض سینه حاصله از ...

... می‌شود ... است ... و ... و ... است ... سینه ... و ...

... و ... و ... شده ... در ... و ... در ... می‌شود

علامات ... که ... شده ... و ... در ... و ... در ...

... ظاهر ... می‌گردد ... عارض ... شده ... می‌گردد ... شده ... و ...

و چون کهنه است علاجش [illegible] ضعف [illegible] در طرف [illegible]

[illegible] در طرف [illegible]

[illegible] ضعف [illegible] در طرف [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

علاج پس در [illegible] شرط اول [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج ضرب

علاج ضرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج

علاج [illegible] شرط اول [illegible] علاج ضرب [illegible]

[illegible] علاج ضرب [illegible]

[illegible] علاج ضرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج ضرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضرب [illegible]

[illegible] ضرب [illegible]

[illegible]

[illegible] ضرب [illegible]

گاهی بسیار بی‌رنج است چنانچه دیده شده است که شخصی را فقط یک شب در طاق تازه اتفاق شده خوابیده و صبح ... تب
کرده نبوده و اغلب از ظهور است و اگرچه هر سال در حرارت هوای سرما شخص جوانی عارض گردد و در اغلب این ...
دارش ... در ضمیمه و در سرب ... در بدن شش ماه در حیات در حقیقت ... علامات مقدمه این ... شمرده در علاج
کارخانه‌ها ... و ... آنها کمتر ... در ... علامات ... چه
صورت زرد و رنگ ... جسم ... حرارت جسم ... و ... تا ... در ...
و مقدار ... نقصان ... و دلکوفت ... در ... این ... اجزا ... صفحه ... علامت ... در ... در
اغلب ... از ... در ... الحقوق ... متصل ... است ... در بعضی ... چیزی از ...
و ... کثرت ... در ... خوراک ... سخت ... در این ... غلبه ... در اغلب ...
در اول ... ستم ... این ... حالت ... گاه ... بر ... دو ... بار
در این ... مایل ... است ... قسم ... سرسام ... در ... با ... در ...
در اثر ... استفاده ... بزرگ ... گردد ... در ... و ... او ... ذکر ... آورد ... چند قطره
... در روی آن ... در ... این ... علامت مخصوص ... از ... سرب ... نه
و ... چنین است ... علامت ... سرعت ... نبض ... است ... و ... سرب ... علامت
بیمار ... است ... در ... طبیعت ... نبض ... در ... مقدمه ... نبض ... دائم ... چیز
... در این اشخاص ... علامت ... گاه ... در ... جمع ... این اشخاص ...

...

... عارض است ... گردد ... علامات ... کرده ... فقط در اشخاص ... جماد ... بیمار ... شده
... علامات ... کارخانه ... در ... در ... علامات ... اشخاص ... علامات
... در آنها ... اینجا ... کار ... خواه ... ریاضی ... بیماری ... زمین ... خواه ... بیماری ... کننده
داخل ... آن اشخاص ... در ... دهند ... تا ... از حرارت

علامات در ... مدتی ... تب ... در ... شدت ... در ...
و ... کرده ... این ... و ... زرد ... بعضی ... دیگر
تشخیص ... مدت ... بیماری ... در اول ... درد ... ۸۰۰ ... عصبی ...
در ... این ... بیمار ... چند ... نبض ... شده ... او ... اشخاص ... حرارت
تشخیص ... در ... نبض ... از ... و ... در ... حرارت ... بیمار
در ... در ... بیماری ... شدید ... متصل کرده

علامات ... این ... بیماری ... علامات ... نبض ... در ... بیمار ... کننده
... طرف نقصان ... حرارت ... در ...
... بیمار ... عارض ... چنین ... عارض ... گردد ... غالب ... در ...
... در ... نبض ... بیمار ... در ... نبض ... حالت ...
... گاه ... حالات ... در ... نبض ... شدت ... در ...

مرض عارض شود و چشمها غایر شده و صورت زرد و لاغر گردیده و فم المعده و امعا بدرد آید و گاه صفرا قی کند و گاه بول

در ابتدای مرض حفت یا برفتن غلبه رطوبت ماده تکثر شود و اگر ماده کثیر باشد و هنوز جوش نکرده باشد تا دفع ماده حرارت

آن مرض است و در دفع حرارت یا مرض با ادرار و تحفیف از دفع علت مرض بیابند آنگاه قبض و ادرار که تا دفع مرض بود

علاج بسیار نافع است و آنچه تسکین حرارت کند و رطوبت را بر دهد بطرف دماغ ماده روند و دفع تحفیف یابد

و تدبیر آن در این مرض تکثیر مواد بر کشیدن علوفات و از کار ماده و طبیعت کند بیاید دفع تا دفع مرض

در این علامت بعد از آن خصوصیت تمام است و طبع کرده قبض و آنها و اگر در دفع حرارت جمع مرض بود و بیاید

گرد و در سر دفع آنها علاج عارض گردد و بهم از آن بیاید و نفس مستعد گردد و اوقات دمای بیک دماغ مستعمل

سود و در دماغ محمود است و آنها همیشه بیکسان است و دماغ منقبض و ادرار آنکه گرم دماغ بطعام و دفع غلبه سودا

جمله نوشته داد علاج معده با نسبت علاج کرده که دفع آن بقیه تب دفع و غلبه در طرف سافله و دیگر در طرف عالیه

و گاه در فطن و ثقل با یکدیگر مرض مقدار گردد و حرکت در سینه دید و بعد از آن علامات حاده حرارت و بیماری

نفس با حالات طبیعی است و دفع آن بی علت است و ما دفع ضعیف کرده و قوی تا گردد نرم و چرب آن است

دفع و تسکین قطع کرده این قولنج با تدبیر کنیم بیابند چیزی و دیگر برابر مقدار آن و آنکه خواهیم شود یا مرض دیگر

هیچ مرض با مرض نسبت دارد

رفتار و حرارت مرض   سبب این مرض معاوده است و حرکت که هیچ فرود نوردد بغته

حرارت و دفع سدید رفع شود و امعا و دمای که بر رطوبت روح و بدن زیاده گردد و دفع اختلاط آنها حرکت آن

تو نام

تو نام بعضی در این مرض بدفع و بدن مرض تسکین کرده و بعد آنکه مرض مستعد بی آنکه قبض ترک گردد و ماده در آن بعضی

ماده در این ترکیبات آن نامه علاجی بیماری از بهر مرض شود

نشخیص کم مرض تب در علامات ماده و نصبه مرض شده و اول تمام از علامات را ملاحظه کرده تدبیر

آن مرض در بیمار از مرض داده بود و دفع نیز آن دماغ و حرکت در مرض بیش علامتی که هر کو از مکتفی قسم بورد شده

دفع شده و ماده از شدت ماده و دفع از حرارت شدت با نقیه علت بعضی تب شود و آنکه بیمار است شده

دفع آن بیماری ماده و حرارت که در قولنج است و حرارت سطح آن شده که در حرارت بیماری تبع دماغ دفع آن در حرارت سده است

به مرور و در ماه بعد از تشخیص شود و آنکه حرارت بیمار از بدن ضعیف و دفع آن شدت که دو مثال و جمع آن حرکت

دفع دفع تشخیص و دفع ماده در رنگ قبض شدت با تشخیص و ماده از مرض در مرور و دفع قولنج بعد از آن علاج

شده و دفع است و علت آن ماده قولنج سر با مشتعل گردد و قولنج بعد از آن تب بیشتر همیشه نقل است و بیماری که دفع آن سوداوی

رود و در سینه و دماغ از ماده برودت آن آنچه در اول مرض دفع تبی بر آن شده و علامت تشخیص بافته حرارت عارض

شود و قولنج سر با این نحو است قولنج گرمی و ماده با شدت دفع و دفع عارض و دماغ حرارت در آنهای مرض بیرون

در شکم شود با مرض و امعای دفع و در شکم سینه در قولنج گرمی و در شکم در قولنج ماده و در مرض آن ماده در قولنج گرمی

و فضول آن ادرار و در آن است دفع علت با تحقیق و با دماغ آن جهت و مرض دفع نقل دفع شده آن آنچه

در همه مرض تشخیص اهل مرض را از قولنج سر با سینه و دماغ بعضی مرض و در شکم قولنج سر با احتمال دفع

اهل شکم اگر در مواضع عصبانی الدلالت قضیه قدر با نسبه کار تو از آن تسکین دفع عصبانی بعده و دیگر آنجا

[illegible] عصبانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] ۵۰۰ گرم [illegible] طلوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] ۵۰۰ گرم [illegible]

[illegible] روز سوم در طلوع مشرق [illegible]
[illegible] ۵۰۰ گرم [illegible] طلوع مشرق [illegible]
[illegible] روز چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible] روز پنجم در طلوع مشرق [illegible]
[illegible] روز ششم صبح [illegible] طلوع مشرق [illegible]
روز هفتم صبح طلوع مشرق [illegible]
در ایام اول [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۵۰۰ گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر چه قولنج را اندازه باشد و از آن هر روز صبح نیم قطره در یک حب [illegible] و هرگاه [illegible] حاجت [illegible]

در [illegible] و اصفهان [illegible] رنج طول کشد [illegible]

[illegible] رنج [illegible] واگذارد [illegible] طرف گردد و چون عوارض [illegible]

طبیعی [illegible] هرگاه [illegible] استعمال [illegible]

در معده [illegible] در تشریح [illegible] گردد [illegible] رنج [illegible]

[illegible] آن [illegible] رفع [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و چون رفع رنج شد [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] و چون [illegible] رفع گردد رنج [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

در اوجاع سر با طرف دیگر

قبض [illegible] گردد [illegible] تقویت سر [illegible] اوجاع [illegible] این اوجاع

[illegible] قولنج [illegible] این اوجاع [illegible]

[illegible] تقویت کردند

علامات [illegible] این اوجاع [illegible] قولنج همراهی کشند [illegible] حرارت در [illegible]

رنج و [illegible] عارض [illegible] رنج [illegible] این اوجاع [illegible]

[illegible] حرارت [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] رنج [illegible] این اوجاع [illegible]

حرکت کردند [illegible] این اوجاع اگر [illegible] اوجاع [illegible]

[illegible] حرکت کنند

[illegible] مریض [illegible] این اوجاع [illegible]

[illegible] رفع [illegible] عضو [illegible]

رنج [illegible] مرض [illegible]

رفع [illegible] مرض [illegible]

تشخیص [illegible] رنج [illegible]

[illegible] چون رنج [illegible]

[illegible] مریض چون [illegible] این اوجاع عارض گردد [illegible] اوجاع [illegible]

[illegible] سابقه [illegible]

سر [illegible] رفع [illegible]

علاج [illegible] رفع این اوجاع [illegible]

در بعضی دیگر پس از یک هفته یا بیشتر علامات رفع شود چنانچه شخص در اوایل مرض در حالتی که در روی آن قدری [illegible] به نظر چون [illegible]

همراه با سرسام و قولنج و [illegible] بر گردن [illegible]

در علاج دماغی که سوء مزاج سرسام دارد

گاهی در اوقات علاج سرسام از کشیدن درد دماغ و سرسام روز بعض خیر [illegible] بود گردن اشتعال السرسام تمام

نمود و از اول چند روز [illegible] [illegible] در این سرسام نفع افعال از روز کشیدن و بر کش هم شود

تشریح مرضی در اغلب جز مرض تیرگی در دماغ و آماس دیده شود و در بعضی مواقع نمود معدات نرم و دماغ

می‌باشد و بعضی مواقع قشرده و ترشح و تعفن آن بسیار کم بود با این حال نقص در سطح دماغ گاهی دیده شده است چون دماغ

قدری نرم و رنگ گردد و اما هرگز زخم نشده است بلکه اغلب جزوی بیماری قوام دماغ اغلب حالات طبیعی دارد و گاه سخت

و گاه کمتر است و در صورت اخیر انگشت با نرمی فرو رود و در بطون دماغ اسباب رطوبتی دیده شود و جوف آنها

بسیار کم کرده و بعد از شروع نمایات ترشح در دماغ ملتهب و دماغ در جوف جمجمه فشرده شده است در این حالت

شکن و چون چند نقطه در جمجمه یافته می‌شود و دماغ و بعضی از آن نقب شده و گاه در سطح ظاهر جمجمه مادر آمده و چون

جمجمه را بردارند و اما بیشتر را به جهت گذاردن دیده می‌شود که آن بسیار فشرده شده است بطوری که از [illegible] و اگر انگشت و اما

نشان نمی‌توان گرفت و چون از آن به بعد می‌شود با آن حجم و دماغ از آن بر روی [illegible] می‌گردد و هم [illegible]

شده و جمجمه تا نازک و دماغ و اطراف پیاده برزرگ شده و حجم آن نیز بعضی اوقات کوچکتر و دماغ بزرگتر از حالت طبیعی شده است

علامات مشخصه این مرض تشخیص مرض گردد و اما اغلب علامات ظاهر گردد از آن قسم است

صرع

صرع جمهور و بعضی سرسام در صورت سرسام حادث می‌شود و عرق شخص مضطرب حرکت [illegible] در علاج اطراف

بعضی و خفقان شدید گردد و بر زوال آن به این درجه خفیف در بعضی مواقع با عرض که با قولنج شدید و در یک ربع طول کشیده و

قولنج خفیف یافته در مرض روانشناخت

علامات چون علامات مختلف گردد با اختلاف صورت مرض تشخیص علامات را جداجدا در صورت ذکر نمایم

در اول صورت چند یا گاهی در اوقات چند ماه در آن درد و در روز فقط گاهی خواهی و اما در اغلب [illegible] است

و مریض در آن تکیه و فحش بگوید و دلایش را به گریه شدید به جور و اشکال مریض و در رد آنچه در زبان می‌آید

در بعضی بیمار دو ماه دیده شود و در این درجه بعضی صورت به طور اتصال است و گاهی شدت یابد و اما

است گاهی شدت یابد و گاهی شدید در بعض در اول صرع شدید بعضی از آن بسته و جمع آن هم شود و این گشته شده

بگذرد و در عطش و اما در حالت شدت چند یا آن علامات عصبی در اغلب دیده شده کرد و اما ظهور بعضی از آن نیز در مرض یک یا دو در بعضی اوقات

بر این و در بعضی مضطرب است شدید و بعضی بیماری بعد ازدیاد ۱۲ ساعت در روز ۵ تا ۶ در مدت در حالت

سبب تنفس و دو مرحله پس از آن در بعضی از آن شکایات رفع گردد و در رخی پس از چند روز علامات یافت شود و گاه در بعضی

مرگ روی دهد و در این شدت چند یا بعضی در آن تقدم با حرارت و اما [illegible] و حمله شدید و در علاج مریض که عمر تشخیص

صورت دوم تشخیص مرض است عمر صرع تشنج مدت تعیین است که [illegible] صرع در اغلب فقط در صرع صرع

یک [illegible] عارض در این مدت و اما [illegible] در یک [illegible] در بعضی مواقع در [illegible] تشنج در این مریض [illegible] در صرع شدید

داده شود و بالجمله اما اگر در [illegible] و در [illegible] به بعضی چند ساعت در اول شروع حملات یک دقیقه است علامت آن در اول

و در بعض حمیات [illegible] در جمیع قوای بدن [illegible] حرکت کرده بدون [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] در روز [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] مریض [illegible] [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] صورت مریض [illegible] صورت [illegible] بحران [illegible]

اگر مریض [illegible] بحران [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] مریض [illegible] حرکات [illegible] مریض [illegible]

[illegible] بحران [illegible] صورت [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] جمیع [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] صورت [illegible] بحران [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] صورت [illegible] بحران [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] [illegible] مریض [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible] بحران [illegible]

[illegible] جواب [illegible] [illegible]

[illegible] دقیقه [illegible]

درعوض [illegible] در [illegible] اول روز [illegible] مریض [illegible]

[illegible] بحران [illegible] جمیع [illegible] مرض [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible]

بحران تام [illegible] است [illegible] بحران [illegible]

[illegible] در [illegible] اول [illegible] تام [illegible] است [illegible]

[illegible] بحران [illegible] مریض [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] مریض [illegible]

[illegible] بحران [illegible] حرکات [illegible] است [illegible]

[illegible] مریض [illegible] حرکت [illegible] بحران [illegible]

[illegible] مریض [illegible] [illegible]

[illegible] مریض [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] این قسم در مرض [illegible] بحران [illegible]

[illegible] در [illegible] مرض [illegible]

حاد و مزمن [illegible] مختلف است [illegible] صورت [illegible] مرض [illegible]

[illegible] ۲ [illegible] دقیقه [illegible] بحران [illegible] از ۳ تا ۱۰ [illegible]

عود مرض اغلب این مرض بعد رجوع کرده [illegible] مریض دوباره [illegible] عادت [illegible] که [illegible] شده [illegible]

انتهای مرض چون [illegible] شفا [illegible] ما به [illegible] کرده [illegible] از مرض [illegible]

[illegible] بصورت [illegible] گردد [illegible] بجهت [illegible] صحیح [illegible]

تنفس اغلب این مرض [illegible] بعنوان [illegible] تنفس [illegible] مریض [illegible]

[illegible] معده [illegible] و حالت [illegible]

[illegible] و [illegible] حرکت [illegible] مرض [illegible]

[illegible] ۱۲ ساعت [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

تنقیة المعده [illegible] مرض هلاک [illegible]

[illegible] مرض [illegible] هلاک [illegible]

[illegible] مریض هلاک [illegible]

علاج [illegible] علاج [illegible] مرض [illegible]

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible] ۳۰ قطره

[illegible] مریض [illegible]

[illegible]

[illegible] نسبت [illegible] بعد [illegible] بعضی از [illegible] تجربه [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مریض [illegible] هلاک [illegible]

[illegible] هلاک [illegible]

[illegible] [illegible] حرکت [illegible]

تشریح مرض اگر [illegible] مرض [illegible]

[illegible]

تشریح مرضی [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

علامات [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] اطراف [illegible] کرده [illegible]

عضلات [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] علاج [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

شده و آن صورت حرکت کند و شخص صورت تکلم نماید و لکن [illegible] دارد [illegible] تشنج در عضلات مقدم [illegible] صورت [illegible] شود

و تشنج عضلات [illegible] موضع اگرچه [illegible] است و اما چون عارض گردد مریض را [illegible] و [illegible] حس [illegible] در [illegible] در آن مرض

[illegible] شود و آن [illegible] حس [illegible] در [illegible] عضلات [illegible] و [illegible] در [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] تشنج حرکت نماید و حال که در بعضی از عضلات از حرکت [illegible] است و آن [illegible] در [illegible]

و زوال عضله [illegible] حرکت نماید عضله [illegible] در [illegible] و [illegible] است و [illegible] تشنج [illegible]

عضلات [illegible] و [illegible] تشنج و [illegible] در عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible] تشنج [illegible] و [illegible] عضو [illegible] حرکت کند [illegible] شخص نماید [illegible]

[illegible] حرکت کند و [illegible] تشنج در [illegible] تشنج [illegible] مرض ضعف عارض گردد [illegible] گردد

[illegible] شود در [illegible] تشنج [illegible] و [illegible] در [illegible]

رفتار و دوام و انتهای مرض [illegible] مرض [illegible] است [illegible] در [illegible]

در [illegible] در [illegible] و [illegible] طرف [illegible] است [illegible] طرف [illegible]

[illegible] مرض [illegible] تحت [illegible] شروع [illegible] طرف [illegible] تشنج [illegible]

اول عضلات [illegible] تشنج [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرض در [illegible] است [illegible]

تشخیص تشخیص مرض [illegible] است [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] در عضلات [illegible]

[illegible]

عضلات و [illegible] و دماغ [illegible] در [illegible] امراض [illegible] است [illegible] علاج [illegible]

[illegible] تشنج [illegible] عضلات تشخیص [illegible] است [illegible] گردد

علاج معالجه [illegible] مرض [illegible] و [illegible] مرض ضعیف [illegible]

[illegible] و [illegible] موضع [illegible] تشنج [illegible]

[illegible] نماید [illegible] شروع نماید [illegible] تشنج [illegible]

[illegible] در عضلات تشنج [illegible] که [illegible] است [illegible]

شروع [illegible] که [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible] عارض گردد و [illegible] امراض [illegible]

[illegible] است [illegible] تشنج گردد [illegible] امراض [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] تشنج [illegible] مخصوص [illegible]

امراض مختصه در زبان

[illegible] تشنج [illegible] زبان [illegible] از [illegible] که [illegible] است [illegible]

در [illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و این نوع امراض [illegible] زبان [illegible] است

[illegible] زبان [illegible] و در [illegible] است و آن [illegible]

و علامت آنکه سوزش و درد در سینه و گرمی و جوش تمام بدن باشد و نفس تنگ گردد و در روی ... سیاه و زرد گردد

علامات در آخر آن است و طعم تلخ و عطش و درد دهان و جگر ... کرده شود و در ... سرخی و ... شده ...

و چون مانند دهان و لبها ... و ... و ... و ... و ... و ... بالا در ... و ... گردد

و ... است ... آن ... و ... و ... گردد و ... گردد

و ... قطع گردد و ... و ... و ... در روز اول ... و ... گردد و در ... و ... گردد

و ... و ... و ... و ... و در ... و ... و ... گردد

و در ... است ... و ... و ... دهد

علاج ... و ... و ... و ... و ... و ...

... و ... آب ... و ... آب ... و ... و ... در آن ...

... است و ... و ... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ... است ... و ... و ... و ...

و ... است ... و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... است و ... و ... گردد و ... گردد و ...

و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

و ... است ... و ... و ... و ... و ... گردد و ...

علامات و ... آن است که ... و ... در ... و ... و ... است ... و ... و ...

... گردد ... و ... و ... است ... و ...

در ... و ... و ... و ... و ...

چنانکه ... و ... در ... و ... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ...

... علامت ... و ... و ... و ... و ... و ...

علامات در ... و ... و ... است و ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... است و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

که ... و ... گردد و ... و ... و ... است ...

... و ... و ... و ... و ... گردد و ...

... و ... و ... و ... و ... و ...

و ... عارض گردد ... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ... گردد و ...

شده قبیلها در میان بعضی جنس منقطع شده بعضی [illegible] ایزو نام و معمور است تا رگ مجهت آن رگ گشته آیین تشنج [illegible]

شود و آنچه تشخیص در رعشه بیشتر در ازو در اهتمام بادام است و جمع [illegible] رگ [illegible] در [illegible] است [illegible]

کند از دو [illegible] است و [illegible] تا [illegible] بعضی در بعضی است [illegible] اضطراب [illegible]

وجع در سر و حلق بیماری و بعضی بیماری ترک کرده

تشخیص شده گرده [illegible] علاج [illegible] از [illegible] است [illegible]

کند [illegible] در ان [illegible] تشخیص در رعشه [illegible] اهتمام است

علاج چون عارض مرض بواسطه استعمال [illegible] است علاج ترک آن است [illegible]

[illegible] رقیق [illegible] چون [illegible] لازم کرده

رعشه ربعی

علت آنکه رعشه [illegible] رعشه الاطراف [illegible] است

علامات دورهٔ مرض روز [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در طرف عالیه [illegible] در طرف سافله است [illegible]

در طرف عالیه است و [illegible] رعشه [illegible] مرض [illegible] ابرد و دهم [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

تشخیص [illegible] رعشه [illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

اسباب [illegible] مرض [illegible] استعمال [illegible] است [illegible]

استعمال [illegible] عارض گردد [illegible] حرارت [illegible]

[illegible]

در [illegible]

علاج [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] درزهای کشنده و رفتن خون [illegible] مجروح گردد و [illegible] کشته [illegible]

[illegible] خون کم گردد و چون [illegible] خارج گردد [illegible] غلیظ شود [illegible]

[illegible] نفس [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] عارض گردد [illegible]

[illegible] ترک شود

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان سمیه حاصله [illegible] [illegible]

[illegible] در قطعات [illegible] مجروح [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] خارج گردد [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۸۱

در بیان [illegible] در نباتات محرکه

سمیات نباتات محرکه [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

سمیات محرکه حیوانی

ذراریح — [illegible] ذراریح [illegible] علامات [illegible]

تعریف [illegible] — [illegible]

[illegible] قطعات [illegible] ذراریح [illegible]

[illegible]

علامات — [illegible]

[illegible]

[illegible] خارج گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] حرارت [illegible]

علاج — [illegible] خارج [illegible]

[illegible] علامات [illegible] علاج [illegible]

تحریک لذت نمایی داده در کاه و یا تریاک معتاد شوند اکثر در چهار ماهه [illegible] از خوردن [illegible] اندک [illegible]

نشئات مانند شراب دارد اکثار [illegible]

ابرهی بلغم در بول [illegible]

در خوردن بول غلبه [illegible] علامات [illegible] در روز [illegible] علامات [illegible] [illegible]

[illegible] علامات غلبه [illegible] علامات [illegible] [illegible] روز [illegible] علامات [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از خوردن [illegible] علامات [illegible] [illegible]

در [illegible] طرف [illegible] علامات [illegible] [illegible] شده است

و چه [illegible] علامات [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] خورده [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] شده [illegible]

علاج در [illegible] [illegible] شده [illegible] است

و [illegible] علامات [illegible] [illegible]

نوع از [illegible] [illegible] است

[illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]

اول

بول [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible]

خوردن [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] خوردن [illegible] [illegible] علامات

[illegible] کرده است [illegible] [illegible] رنگ [illegible]

قطره [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] شده باشد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامات [illegible] [illegible]

علامات [illegible] علامات [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] است [illegible] شده

مریض [illegible] در خواب [illegible] مریض [illegible]

[illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] مریض [illegible] [illegible] [illegible]

اطراف [illegible] حرکت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] گردد

در هوا یا بر در علامات خفقان و رنگ و نبض تشخیص کرده و در همه امراض احساس نماید [illegible] بشود [illegible]

[illegible] بگیرند [illegible] در [illegible] عرق [illegible] بدون عرق [illegible] [illegible]

[illegible] خوردن سم [illegible] ساعت بگیرند نبض تشخیص کرده علامات [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علامات [illegible] بعضی علامات [illegible] علامات [illegible]

علامات [illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] [illegible]

علاج در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

بجهه [illegible] سکته [illegible] حالت [illegible] [illegible]

[illegible] نبض [illegible] [illegible]

[illegible] نبض [illegible]

مرض [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] نبض [illegible]

[illegible] [illegible]

علامات [illegible] نبض [illegible]

[illegible] نبض [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

علاج [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آب سرد [illegible] است [illegible] بگذارند [illegible]

در سال [illegible] است [illegible] هر ماه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible] ماده [illegible]

[illegible] هر [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] عارض شود [illegible]

[illegible] صورت [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] جمیع علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible] است [illegible]

در دماغ [illegible] رقیق [illegible] ماده [illegible] است [illegible] صورت [illegible]

[illegible] جمیع علامات [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] ۱۸۱۲ [illegible] ۱۸۲۱ [illegible]

تشخیص [illegible] مرض [illegible] است [illegible] ماه [illegible]

[illegible] جمیع علامات [illegible] دماغ [illegible] علامات [illegible]

علاج [illegible] علاج [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] قطره [illegible] علامات [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] علامات [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] [illegible] نوع [illegible] عارض [illegible] علامات

[illegible]

علامات [illegible] علامات مخصوص [illegible] است [illegible]

علاوه بر این تب و درجه حرارت غالباً منتج در مرض [illegible] است و [illegible] دماغ و [illegible] در [illegible]

علامات و رفتار مرض — حرارت عارض نشود [illegible] به درجه [illegible] در [illegible] عادی [illegible]

روز [illegible] است [illegible] دوام [illegible] نشود و در روز چهارم و پنجم و ششم [illegible] حاده [illegible]

[illegible] نشود [illegible] روز [illegible] باشد [illegible] مرض [illegible] گشته [illegible] و [illegible] در [illegible]

حرارت روز [illegible] صفات [illegible] در بعضی [illegible] و در [illegible] است [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] و [illegible] مخصوص در [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] در جمیع [illegible] در [illegible] و [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] طرف [illegible] و [illegible] است [illegible] گردد [illegible] است [illegible]

[illegible] عارض گردد [illegible] گردد [illegible] عارض نشود [illegible] گردد [illegible]

[illegible] گردد و [illegible] است [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] و در [illegible] است [illegible] و [illegible]

دوام و انتهای مرض — دوام مدت مرض غالباً از ۱۰ تا ۲۰ ساعت است [illegible] بیشتر [illegible]

انتهای مرض [illegible] است و [illegible] صاحب [illegible] است و [illegible] صاحب [illegible] مرض

۵۰ نفر [illegible] تقریباً [illegible] مرض [illegible] است و مرض [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] مخصوص [illegible] عارض نشود [illegible]

قرنی

[illegible] در [illegible] است [illegible] مرض [illegible] گردد [illegible] تحول [illegible]

تشخیص [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] صریح [illegible] و [illegible]

[illegible] مرض [illegible] گردد [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرض [illegible]

[illegible] در [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] کشیده [illegible] است [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

تقدمة المعرفة — [illegible] در [illegible] در [illegible] گردد [illegible]

[illegible] در ۵۰ [illegible] مرض [illegible] دماغ [illegible]

تب در [illegible] است [illegible] مرض [illegible] مخصوص در [illegible]

[illegible] ۳۰ تا ۵۰ [illegible] است [illegible] مرض [illegible] است

علاج — اگر روز مرض [illegible] است [illegible] گردد [illegible]

است خارج گردد [illegible] دماغ [illegible] علامات [illegible]

[illegible] گردد [illegible] مخصوص مرض است [illegible] گردد [illegible]

زنانکه رفع خطر است داروردن خوب است و این علاج را هرچه [illegible] ساعت بساعت کرد [illegible] تا رفع تب و حرارت [illegible]

رفع است [illegible] بهبود است [illegible] [illegible] که [illegible]

در حرق از مواد [illegible]

عبارت از [illegible] از [illegible] جزء [illegible] بسبب آن حالت مخصوص [illegible] قوت [illegible]

و [illegible] حرق [illegible] شده است [illegible] [illegible] [illegible] است بعضی [illegible] خیال کرده اند

[illegible] جمع [illegible] مخصوص [illegible] و در آن [illegible] ترکیب [illegible] [illegible] اشتعال

[illegible] قوت [illegible] بعضی

[illegible] بعضی [illegible] خیال میکنند [illegible] حرق [illegible]

[illegible] جسم [illegible] اشتعال [illegible] رفع [illegible] اول [illegible]

محرق شده اند [illegible] جسم مشتعل [illegible] [illegible] [illegible] اول

محرقه [illegible] بعضی از قوت [illegible] محرق کرده اند [illegible] [illegible]

[illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] [illegible] [illegible]

رفتار [illegible] [illegible] است [illegible] ساعت [illegible] بعضی [illegible] این حرق [illegible] است

و این حرق [illegible] مخصوص [illegible] [illegible] شده است [illegible] [illegible]

[illegible]

جسم مشتعل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این عضو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عضو [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] حرق [illegible] [illegible] عضو [illegible]

در رفع [illegible] عضو [illegible]

[illegible] رفع [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عارض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ۳۰ [illegible] [illegible]

[illegible] علامات [illegible] [illegible] درجه [illegible] درجه اول [illegible]

[illegible] علامات [illegible] بعضی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جمع [illegible] عارض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده

علاج   در بهبود یابد و بر دو جهت آنچه از دو ادویه مناسب است خارج نمود و اگر کسی بین ۲ نیم ذرع در شانزده اوقات شربت

معطر نیم شیشه و دو دانگ خشک در روی حلق کشیده در روی معده و طرف

در مرض حاصله از اسهال کلیک

چون تنفس نامنظم باشد و از خارج میگردد از گوده آنکه زبان و دندانها در حالت ترش مبتلا گردند و علامات خطرناک شدید در

حالت اول اسهال کلیک خالص و در صورت دوم اسهال کلیک ممزوج با ذرات دیگر جاری شده و علامات عارضه مضطرب

قلب و ادرار و خفقان و خمول با صبر است و در تنفس مزاج حس بعضی بعضی از این اشخاص میرسند با جمیع علامات اسهال در

بعضی مرگ فقط با الله و داغ است در مرض مرگ قبل از زمان تنفس است با دو دست در خط اسهال کلیک فقط الهام است

این کار غیر حاجی تنفس است چنانچه متعدد این خیال کرده اند علاجی بهتری در ده دم دارد و چنانکه او از بعض احوال اول در دو ساعت

و بعد بسیار غریب گم شده مانند تخمه او از بعض صاحب منصب بوده بود دو ماه در غرب و از آب چاه ا فرد شده ۱۰ تا ۱۲ ساعت

فوت است زنده نمود و حال بعد اسهال کلیک ا و خیلی است میگردند از ده تا ۲۰ دقیقه هلاکت سرباز و بلاد و پرستار

در کنار ذرات و شیر زن در خط غیره حس تنفس از حیوانات کوچک دارد از او تا ۱۲ دقیقه میگذرد و حال کلیه این حیوانات

در میان کنار اسهال کلیک در یک ثانیه زخم هلاکت میرسند

علاج   بر دو تنفس است بعد از آن هیچ علاجی غیر از آنچه از اصول رعایت مذکور خواهیم داشت و کوشش بر کمال است

هر وقت بعد از آن در ناخن و دماغ نگاه بدهد اگر هوا از آن محل رد آنچه مناسب جمع کنند در آن صورت بعد از

ذرات هوای کافی فرق میکند و متعدد در کنار دو اسهال کلیک و کنار حیوانات مالش میشود و علاج اسهال کلیک بسیار زحمت یا بدار

و الله اعلم

به مقدار کمتری از آن عمل کم گردد و در جمیع حرارت بیشتر میگردد

تاریخ   و از این متولد است مثل بیماری برای ما آن است این معنی در تمام اطفال و مضطرب ریا بعد

مبتلا بعد از آن کرده و علم تنفس هر بار نه حس و در بینی و طبیعی قرب به آنکه نه بار در جمیع علامات خفقان هلاکت رسند

علاج   بخور است و در روغن میگذارند و ده

مرض حاصله در کنار زغال   در زغال و در حکام همچنین خارج نمود مخلوطی از ذرات و شیر زن کرده و اسهال کلیک..

به مقدار چند بار اول در تمام جمیع آن کمتر به مقدار کمتر یا زیر علوفه و هم بیماری و ده

علامات تنفس   در گلو و دهان میباشد و تحریک جمیع علامات در بعضی خفقان بیانی و بعد از فقط در پیکر ساعت بعد از آن که بیشتر

روی به آن خون فوری است و حال بعد از کنار نیز روز کرده آن سیاه و در بعد از تنفس این اشخاص و حس تنفس میگردد

علامات   هر گاه نبض و حس نبض نفس در میان هوا و ده ماه صبر شده و از کنار زمان نفس هلاکت را با حرارت قطع نفس

و اجسامی و واقع شده باشند و در اطاق هم و در آن تنفس زغال است و در تمام انقباض بیشتر هر بار نه و در جمیع اوقات در

صداهای بعد از و در بطنی ها رخ کشته شدید متوسط و حرارت بعد از زانو بهم بجهت شده و علم تنفس طبیعی عارض گرسنگی حرارت

در نفس فقط بعد از تنفس سریع و ضعیف که تمام جمیع او با تمام و ده بعد از هضم ممکن و در الیاف بر تو بعضی شده و ده آب

بول در بعضی بعد از دادن خارج گرد و در صورت کافی بیجت است و ظاهر خفیف است و او خوب تنفس هم در آن منقطع گردد

و بعضی اوقات مرگ بعضی متفاوت شده به عارض شود و در آن عضلات و در روی نفس متعدد و کشیده با غریبی با اقدام در آن

اشخاص و شفا یابند بدیگر کالت قبل از شروع در روی و آنجا است بعد از اقدام در جمیع نوع خفقان تقسیم کالت یا دیگر

و بدون ضرورت مداومت بهم و جمعی شده در صدد رهبری و طبیب صحابی رو کرده اما چه بیماه ما از بعضی اشخاص شنیده و بعد از آن

هم سیدی رضائی بیکر شدند و ما علی حیدر بایت نقیض ما خبر شدند از بابت حرص و حرکت بعضی ماده مبتلی شیخ و ابطال و در یکسته

تعدیه بطریقه لیدا و خطرناک است و خطر نباید کرد هر چه مقدور باشد تقصانی و طاق گرفته و حالت تشنج خطرناک گرفته

در علامات بیون تشنج زوال و برود مدون اراده و لیدا ریشت رخ است

علاج — معاوده جمیع جزایا که مستعمل است در علوم حسیاق تغیر جسته و مخصوص این زخمه در تجربه است که از دل

مریض را دور ... سرد و نرمی ... و مقوی ... است ... بر بعضی ... را ... و قطعه قطعه ... در ...

برند و خون ... و ... جهت تغیر است ... و ... مرطوب ... کرد ... جات

خشک ... در ... خون ... باحث ... استفراغ ... گشته ... بعضی ... است

و علامات ... سینه ... صداع ... قلب ... در حال ... بخته ... نمایند ...

... شیخ ... تقدم ... در ... حالت ... جهت ... بعضی ... باید ... ساعت ...

در ... دیده ... جهت ... کرده ... از ... بعد ... که ... است

و معروف این علامات ... که ... گردد ... سیاه ... در ماه ...

در ... ماهیت ... انواع ... ز

سمیت ... انواع ... در ... است ... در ... است ... که ... آن

در ... و ... شود ... از ... است ... انواع ...

رساند هر وقت مقدار دو ... بسته ... اسک ... از هم شود ارش لیدل درد دماغ و اعصاب و ...

درد به اعراض شود صداع و درد در تشنج و ضعف ... و ... شده ... تشنج ...

و حرکت ... دو ... تشنج گشته مریض در روز علامات ... که ... در ...

... خون سیاه و مخلوط است ... آن دماغ ... را ... در

خون ... گشته ... در ... تشنج ... خون ... در ... قسمت ...

علاج — در ... صداع اول ... که ... علامات ... خفقان ...

بر دوام استفراغ خون ... حرارت ... جهت ... در ... خفقان ...

نوع سیم ... اسم ... در ... گردد

در ... علامات ... عصبی ... علامات ... در ...

علامات فرنجی — ... نوع از علامات ... نوع از علامات

شدت ... در ... علامات ... گشته ... خون ... اعصاب ...

خون اعصاب ... علامات ... است ... نوع

سمیت ... و ... است

علاج — ... است ... علامات ...

عصب ... تشنج ... و ...

و بعد فصد [illegible] چهار [illegible] نوع [illegible] در جوف [illegible] علامات در جمیع این ادویه [illegible] بعدا

این ادویه را [illegible] نوع قسمت [illegible] نوع اول [illegible] عضو [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوع [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نوع [illegible] علاج [illegible] نوع [illegible]

در مرض [illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] نوع [illegible]

[illegible] مرض [illegible] علامات [illegible]

[illegible] این نوع است مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible] علامات [illegible]

[illegible] نوع [illegible] مرض [illegible]

[illegible] این نوع [illegible]

[illegible] نوع [illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]

[illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]

[illegible] علاج [illegible] این [illegible]

نوع چهارم در [illegible] در [illegible]

این [illegible] نوع [illegible] علامات

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible]

مجروح سازد [illegible] مرض [illegible]

دوم بخارات متعفنه است و سوم [illegible] در [illegible] و [illegible] در خانه در [illegible] شده اند بخارات متعفنه [illegible]

ضرری [illegible] نمیباشد و اما این بخارات اگرچه در اشخاص قوی بنیه [illegible] نمیرساند از [illegible] علامت [illegible] این بخارات

علامات ظاهره [illegible] در [illegible] شخص [illegible] بروز [illegible]

در [illegible] به [illegible] اسهال متعفن [illegible] بخارات [illegible]

گردیده [illegible] این بخارات [illegible] مشخص [illegible]

بخارات [illegible] ضعف [illegible] عارض گردد [illegible]

این قسم [illegible] لازم است [illegible] این بخارات [illegible]

[illegible]

[illegible]

این بخارات عارض [illegible] خوب [illegible]

[illegible] در [illegible] متعفنه [illegible]

قسم دوم مرضهایی که حاصل میشود از دخول مواد متعفنه در [illegible] است

این نوع [illegible] در [illegible]

[illegible] متعفن [illegible]

در [illegible]

[illegible] متعفن [illegible]

علامات [illegible] حاصل [illegible] که [illegible] در [illegible] عارض [illegible]

[illegible] علامات [illegible] عارض [illegible]

علامات [illegible] ضعف [illegible] عارض [illegible] است

علاج [illegible] خارج [illegible]

در [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

قسم سوم مرضهایی که حاصل میشود از دخول مواد متعفنه در طریق زخم و جراحات

[illegible] این [illegible] میرساند [illegible]

مجروح گردد در حالت تشریح [illegible] متعفن [illegible]

[illegible] متعفن [illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] گردد [illegible]

از خناق چون ماده به شقیقه ضربان کرده بیرون ورم عروق صداع به بلند داد گردد و در رخسار [illegible] عارض گردد
و در بازره [illegible] نمودن آنکه در ظاهر علامات درمی نمودار گردد [illegible] گردد [illegible] و چنان [illegible] این
نفع ورم در درمان حاذر باشد

علامات عمومی   علامات عمومی در زخمی [illegible] باشد بشرط آنکه [illegible] علامات موضعی
مانند درد و ملتهب شدن عارض گردد و حرکت حمی و [illegible] و عفونت کننده و ما علامت اوقات [illegible] علامات
موضعی چنانکه اغلب اوقات موضعی منحصر [illegible] در اطراف موضع مجروح [illegible] بسیار که
موضع و تشنج شوند و ما نبض مبتلا گردد بتغیر [illegible] شده و بعد از ضعف و کسالت زیاد [illegible]
عارض شود [illegible] علامات [illegible] قیام [illegible] متغیر [illegible] زبان خشک شده را از
تنفس کرده و بعضی [illegible] و بعضی از عضلات [illegible] و بعضی از [illegible]
ورم [illegible] و [illegible] اما [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
بسیار [illegible] در [illegible] کننده [illegible] از [illegible] زیاده از اندازه است [illegible]
[illegible] علامات خطره [illegible] چند ساعت [illegible] گردند
چنانچه [illegible] ۱۸۳۵ [illegible]
وضع [illegible] ساعت

وضع ضعفی در [illegible] بهم رسیده [illegible] و جای شدید [illegible] و [illegible] قطع و ضعف زیاد عارض شده [illegible]
ساعت جمیع این علامات تخفیف یافته [illegible] طرف کردید و ما در این وقت [illegible] ضعف در [illegible]
[illegible] در [illegible] طرف گشت و ما [illegible] این تخفیف مرض بضعف [illegible] تا [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ماند [illegible] مرض [illegible] و [illegible] علامات [illegible]
[illegible] در آن [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] مرضای دیگر [illegible] دارد

علاج   [illegible] شخص در [illegible] تشریح [illegible] مجروح کرده [illegible]
[illegible] موضع بسته [illegible] بخلاف حرکت خون [illegible] فشار [illegible]
[illegible] آورده [illegible] و [illegible]
[illegible] موضع مجروح را [illegible]
[illegible] و [illegible] معلوم است [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] زخم [illegible] زخم [illegible] زخم ماده [illegible]
و دیگر هم [illegible] اما [illegible] و علامات [illegible]
[illegible] موضع [illegible] روز [illegible] حالت [illegible] موضع
[illegible] علامات مرض

میرود و حرارت و وجع ازان در حمی و غیر حمی بسیار مجرب کرده و برای این لازم است مداوا و هر چه باشد

مانند آن گشته و فی در میان عروق منتشر شود و اطراف آن سیاه گردد و در بعضی با ورم ظاهر شود و بعضی با ورم ریزه

شده بکلی که در این صورت بزودی هلاک و بعد از علامات تشنجی بود و نیز از این صورت هرگاه در درجه

رسیده و کسی بر آن شده مشتهی نیز

در گنگرنم

و قسمی دیگر از گنگرنم بعد از آن که در اعضا بواسطه سوختگی بهم رسد و بعد از مرض خفیف شده باز بروز

نمایند و این قانقرایائی را جراحان ماده قسم نموده اند گنگرنم تشنجی و گنگرنم قانقرایائی

اما در گنگرنم تشنجی

چند روز از حینی که نیز از مرض یک اضطراب و گرفتگی در آن بهم رسد و حرکت تشنجات در اعضا

مانند یک مرض صرع بهم رسانیده و گرفتگی گشته ابتدا عضو فلج شده و بعد تشنجات زود گشته و ضعف عارض

و در آن بسیار شدت بحد صرع مانند و حرکت متواتر از اطراف رگ شریان و جنبیدن که در بدن

زمان آن بروز کند در بعضی تشنج شدید تشنجات کار است که بعض در علامات صورت و ضعف در نبض مرض تشنجات

و بعضی گاه می دارد و طبیب گشته است علامات ضعف اطراف و اگر خفیف آن را وقت نمود که بدان علامات

بسیار گرمی کرده که هرگاه نمود درست در صورت مریض خواص جمیع اعضا و حرارت نموده و در آن اطراف با مرض به

مانند که نمی رود که در چشم مریض خسته و کاهل شده و صداع و دوار و طپش و بعضی خون از بینی

و در بعضی حالات بی قیمه در بعضی بسیار ضعیف شده و بسیار گرم کرده در بسیار حالات زیاد و خیال بهم رسد و در بعضی

عارض گردد و در بعضی زیادت و در بعضی ابتدا مثل حالات طبعی ظاهر شود و این است که بعضی معتقد گردند و هیچ علت و وجع و تب

و اسهال مریض هلاکت را درمیان چهار یا پنج روز در روزهای قوی و ضعیف است و مریض تشنجات قوی تر و چشمها و بینی چهره کاهل گشته و ضعیف

گردند و با بعضی در بعضی حالها اول ضعف و اسهال و به تدریج زیاد و بعضی بتدریج است که هیچ غرض در بعضی در علامات بر خشک در اطراف بهم رسد

و اما در هیچ و از مرض در یازده روز تا سه ماه است

اما در گنگرنم قانقرایائی این گنگرنم را در هنگام تقسیم نموده اند در هنگام اول چیزی که لب و گرفتگی در اطراف

بهم رسد و خواب و راحت مضطرب گشته و وجع در گوشت و ساقین بهم رسیده و حرکات تشنج و گاه زود در ساقین در پا

بهم رسد این هنگام اول در وقت تا یازده روز در هنگام بهم رسد و باشد و هیچ نمود در گردد و هنگام دوم از حضور بیشتر

غلط گردد مانند و مشهود با اول درجه گشته و این وجع و لهیب حرارت و در شب بدشدت تا به بعضی درجات تب و حرکت

در آن موضع هر یک بهم بتحقیق نماید که بر نزدیک است در غیر در ابتدا از اطراف در عضو گردد و با گرفتگی که اول زود و قیمع

و منع شده و بعض مرض و ضعف گردد و در هنگام سیوم درجه بر موضع آن را طرف گشته و بسیار بمیرد و داخل در حالات قانقرایا و قانقرایای خشک

و داخل قانقرایای رطب است و علامات آن در بحث قانقرایا مرکور خواهیم نوشت و قانقرایا زود زود در قرحه

بوده و بودی به بدن رسد و در آخر نتیجه با سیر است و از وجع و حس بهم رسیده و تنفس گردد و با رجوع جمیع اعضا

بوده و اگر علامات ضعف نیز مستقیم در او شد با بحث قانقرایا چنانچه نبض ضعیف و ضعیف گشته عقله بمیرد و دو سیده بود و در

در آن زخم حالت خشک و تر فاسد گشته و مریض هلاکت را در ابتدا که قانقرایا زود محصور گردد و شقاق باید نیز

در شرط آنکه خصوصیت در بعضی باشد در نوع مرض در محلی که مبتلا بوده در پوست عضو و رگ عصبی و نوع مرض طرف شده
عضو گردد و لون و حجم حالت طبیعی بر گردد و تمام این نوع گذشتیم ارزش چهار هفته است بعد از آن [illegible]
برای چه اشاره خصوصیت و تشخیص جذام است

تشخیص اگر فقط ملاحظه علامات مذکوره را نمائیم محال است تمیز دادن مرض جذام از علامات عصبانی
عمومیت دارد و ما برای مرض عصبانی و علامات خانقرایا عمومیت دارند در جذام قسم خانقرایا [illegible]
و برای تشخیص در حالت تعقیب ریض اطلاع بهم رسانند به اطمینان ریض که تا آن زمان مخلوط بوده از صرف تشنجات
و آمار مرض باید در تاریخ تو تشخیص سهولت بهم رساند

تقدمة المعرفه لیکن خطرناک است اگر در روز مرض که تا اینجا مستعمل است و خطر نوع خانقرایا شسته ریزه [illegible]

سبب بعضی از اطبا تحقیق نموده اند از اینکه از بعضی مانند پسته خاص حمل کرده مرض را باز
[illegible] ایشان قسم دیگر است مانند پسته و برنج و غیره و تمیز زیاد خورده اند اطبای اروپ که
صحبت دارند و ما یافته ایم که اکثر ماه و در اهواز است و بهمین علامات مرض در روزیکه در ایام روز
خورده کرده و چهار پایان چون مرض از آن خورده باشد و در اینجا خورده خانقرایا کرده بعضی در اطبای
هندوستان بعقیده در بعضی جای و مرض پسته و برنج منع نموده کرده و برای اینکه در اکثر جاهای تشخیص داده
این اثر را باید با چیزی بمقدار زیاد صرف شود و از سمیت منکر اند و بعضی که در مرض آنجا است
مرض و دوام الطرق و تا این حال کنیم از سمیت مرض ظاهر گردد و مدارا است و طبیب آگاه باشد الا [illegible]

دیگر برای آنکه همراه ماده مرض گرده و تا در حرارت آفتاب مانند عصاره انکور اندر خود از آن دو زرداب و عصاره الی
آن جزء شد و اکثر وقت ماده خون تنش هم در شربت کرده حصه آن که در گرمی سیم العطور وقت بروز چهار روز تا بالا دیگر غالب
شکل تخیر ماده ها خارج گردد و در نقرس و در تابستان و در بهار گاه باشد و در طبقات اکثر بیشتر شود

علاج استعمال ادویه مسهلات و تقیه است و مدرات برای علاج کرده سم را از بدن دفع و جلای بعضی
از اطبا فصد کرده اند و ضماد مانند فصد خلط رفع است در جذام عصبانی دفع کنند ضعف مطلق بوده در میان رفعها احکام در ما فائز
شده و برای معتدل زیاد و مینه با اکثر مریض و دادن و علاج آنهم کرده در جزء رت خانقرایا و معالجه نکرد با اخلاط
کرده در بقیه مجرب در رفع کشنده و یکسال که بالائی و ادویه چرب مخصوص از خانقرایا باید کرده و چربی
مرهم و مقوی نیز باید که قطع کرده و عضو فاسد را تا بهتر بکار برند

بادگند

عبارت از مرضی است که تصلب میکند و بروز میکند در موضع اوردی و در جلد مانند مخرق است مانند بادرنگ
درون حلقی یا دانه بعضی علامات عصبانی و بهبود حمره تا قبل گردد و مرض

علامات در ابتدای مرض سرخی جا به جای اطراف که ماده اثر بر مرض نقطه ها بعد نقطه است و ماده در آن درد بعضی
علامات مقدمه پیش از قسم که لرز و تب تشنج و تهوع و اسهال و صداع و ... در بعضی ابتدای مرض همه در آن
عبارت است در دیده شود در موضع در شعبه جمع بهاء متعفن و بعد در شعبه قرحه است مانند اثبات و ماده و ...
و ماده جمع در جمیع طول نیم قوت زرد رنگ بود نیم خارش و ساری در موضع همین ماده در بعضی اوقات چرک

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] در این هنگام [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] amblyopie [illegible]

[illegible] emeralopie [illegible] diplopie [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انتهای مرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج مرض [illegible]

[illegible]

تشخیص باید که در هر این مرض [illegible] که با ضیق النفس [illegible] که همراه [illegible] در [illegible]
[illegible] عصبانی و هضم در [illegible] طولانی نموده [illegible] از رفع شبهه خواهد گردید

تقدمة المعرفة لیکن خطرات [illegible] علاج [illegible] است

سبب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بکار برند

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible] اختناق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامات [illegible] اختناق [illegible]
اختناق [illegible] علامات [illegible]
[illegible]
علامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مواد [illegible] و مضرت [illegible] خانه [illegible] و از سمیت در نظر [illegible] سر چاه [illegible] و جمله [illegible]

و در [illegible] چاه [illegible] بجزه [illegible] مواد [illegible] در [illegible] حال [illegible]

علاج — [illegible] در میان [illegible] ضعف کرد [illegible] و قوت [illegible] در روی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در دماغ مریض [illegible]

[illegible] مریض [illegible]

[illegible]

مریض [illegible]

[illegible]

در مرض حاصله از زهر حیوانات

[illegible] در حال [illegible]

[illegible] این سم [illegible]

[illegible] این سم [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible]

در مرض سمی حاصله از افعی

و اما [illegible] افعی [illegible] در [illegible]

در [illegible] سم افعی [illegible] ضعف [illegible] افعی

[illegible]

[illegible]

[illegible] سم افعی [illegible]

[illegible]

علاج — [illegible] جراحت [illegible]

[illegible] جراحت [illegible]

[illegible] جراحت [illegible]

جراحت [illegible]

عرق و ما ه‌ها را جبه محرق و طبیب بکار برد لازم است و جمیع عمل نموده اند تا صبح از سم [illegible] مار گزیدن و صورتیکه علامات
خطره روی نکرده [illegible] در [illegible] استعمال [illegible] در رفع بوده [illegible] از گزیده [illegible]
مخصوص [illegible] و مقویات مخصوص [illegible] خوب بکار برند

در مرض سمی حاصله از مار زنگی

در جمیع موارد [illegible] سم خطرات جوان [illegible] و [illegible] در [illegible] مهلک [illegible] در چند دقیقه در [illegible]
و ما [illegible] ضعف و اضطراب [illegible] سریع [illegible] گشته [illegible]
عطش [illegible] عارض گشته [illegible] عرق سرد [illegible] حرارت کم [illegible] تهییج گشته [illegible] جمیع [illegible]
متهیج [illegible] در [illegible] هم [illegible] تا [illegible]
[illegible] روز [illegible] مرض [illegible] علامات [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] عارض [illegible] حرارت [illegible] جمیع [illegible] رفع [illegible]
[illegible] روی [illegible]

علاج [illegible] بر موضع [illegible] دست [illegible] قطع [illegible] در میان موضع [illegible]
[illegible] شرط [illegible] زخم گشته [illegible] داغ [illegible]
خوب [illegible] علامات خطره [illegible] در صورت [illegible] بکار برند
[illegible] مقویات [illegible] رفع ضعف [illegible] در [illegible]

[illegible]

در امراض سمی حاصله از حشرات

بعضی از حشرات امراض مانند زنبور [illegible] زنبور عسل و عقرب [illegible] سمیت دارند اما چون زنبور در [illegible]
[illegible] در زخم [illegible] در موضع [illegible] عارض [illegible]
[illegible] در زخم [illegible]
[illegible] علامات ضعف [illegible] خود [illegible] دیده شده [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
در موضع تهییج [illegible] تهییج [illegible]
[illegible] در [illegible] دیده شده [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]

علاج [illegible]
[illegible] در زخم [illegible]

اما عقرب [illegible] در [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] تهییج [illegible] کرده [illegible] هلاک کرده

علاج [illegible]) اما رطیل
[illegible] رطیل [illegible] مرض [illegible] کرده [illegible]

مع الاتصال بقصبه الریه را از تقسیم منقسم می‌نماید و در یک سو [illegible] است و در نسج این [illegible] بعضی علامات

و ضعف و ضعف [illegible] در تقسیم وجودی می‌دارد

امراض حاصله از درد دل [illegible]

و در این حالت است [illegible] نوع [illegible] در بعض مرض [illegible] گردد [illegible] است

[illegible] با ملاحظه [illegible] و خون و در این [illegible] علامات [illegible]

[illegible] مرض [illegible] در این [illegible] حیوان

و در این مبحث در جمیع امراض در این [illegible] بعضی [illegible]

و [illegible] در [illegible] و علامات [illegible] و گوسفند

داء الکلب Rage

عبارت از مرضی است [illegible] که در جنس نوع حیوانات مخصوص از نوع سگ و [illegible] است

[illegible] خصوصیت [illegible] با مزاج [illegible] داء الکلب [illegible]

در [illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]

در امراض [illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض در انسان هیچ وقت در انسان [illegible] در حیوانات [illegible] است

و این حیوانات جنس از نوع کانیس canis مانند سگ و گرگ و روباه و یا از نوع فلیس felis مانند

گربه

[illegible] که [illegible] در حیوانات دیگر مانند [illegible] داخل [illegible]

در حیوانات دیگر مرض در [illegible] است که [illegible] در حیوانات [illegible] گرده باشد [illegible] است

در [illegible] و دیگر [illegible] صاحب [illegible] و داخل کرده است [illegible] مرض [illegible] است

امراض در حیوان [illegible] آب دهان [illegible] است

و [illegible] است [illegible] آب دهان حیوان [illegible]

شخص [illegible] مرض گردد و در این حیوان [illegible] و در آب دهان [illegible] است [illegible] رطوبات

دیگر مانند [illegible] و خون [illegible] مرض کرده

و آب دهان حیوان [illegible] است

جمیع [illegible] در حیوان [illegible] مرض [illegible]

[illegible] است و در [illegible] است و در این

[illegible] حیوان [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] گردد

در [illegible] صاحب [illegible] این [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] که [illegible] گردد

[illegible] هر گاه مرض همیشه [illegible] و در [illegible] علامات مرض [illegible] می‌گردد

و ای رنا ز استعمال گرمی نمایند و این زمان بهتر است که تراز بار زرده و زیاده و آب ... و اردو و ماشده است

و دیگر با شیر تشنه و چنانچه در صاحب ذکر نمایم خواهد ... و در جمیع ... در رنگ ... زرد گردیده شده در آن روز

شرب ... زیاده خورده ... رجوع کرده ... علامات مرض ... شده ... ما ... استعمال گرمی

مرض ... بجبه ... طول ... شیر ... بعضی ... شده ... استعمال کردن ... لم

در ... روز ... در ... قصد است ... قبول کرد

علامات و رفع ... بیماری مرض

... کرده ... در هوای ... بعضی علامات در ... بعضی ... مدت ... ترشح

باشد ... بیمار ... تغییر ... مستعد ... اگر هم این ... است

بود ... در هوای مرض ... کم شده ... گشته ... آب ... گردد ... بیمار ... کم ... دون

... اضطراب ... بعضی ... بیماری ... و هم ... و

... جمیع مرض ... شده ... بیمار ... بعضی ... بیمار ... علامات

... بیماری ... مرض ... بعضی ... خفقان

استعمال ... عرق ... و ... آب ... کرده ... است

تغییر ... نبض ... و ... طرف ... نبض ... و ... آن

... و ... آب ... استعمال ... جهان ... خفقان ... و در ... نبض

... ... استعمال ... بیماری ... عرق ... عضلات ... بیمار ... در ... آب ... در ... بعضی

... آن ... دست ... و ... استعمال ... بیماری ... بعضی ... بیمار ... خود ...

... ... شده ... بعضی ... آب ... بیمار ... آب ... بیمار ... بیمار ... دارد

... بعضی ... در ... آب ... ترشح ... طرف ... بیمار ... و ... آب ... روز

... بعضی ... بیمار ... بعضی ... در ... بیمار ... بعضی ...

... ... آب ... در ... بیمار ... آب ... کردند ... و ... در بعضی ...

... در ... فوری ... در ... جهت ... بعضی ... و ... ۳ ...

... ... تنفس ... شده ... تشنج عضلات ... قطع ... بیمار ... است

... عارض گشته ... قی ... عارض ... تنفس ... بعضی ...

... عطش ... کرده ... نبض ... کرده ... که ... عارض ... قی ... عارض ... کرده

این تشنج ... خورده ... آب ... بعضی ... کرد ...

... تنفس ... بعضی ... است ... کرد

تشخیص — ... آب ... تنفس ... جمع ... مرض ... آب ...

در ... مرض ... است ... تیز ... مرض ... بعضی ... تنفس ...

بعضی اوقات از شش درم تا ده درم رنگ کبک [illegible] بعد از ساعتی [illegible] از مرض [illegible] معلوم شود [illegible]

است و شخص مخصوص که در [illegible] حاضر شده و شخص خود در [illegible] و شخص [illegible]

علامت مخصوص شده است [illegible] استعمال کردن [illegible] علامت [illegible] استعمال اول [illegible]

تعدد [illegible] چون [illegible] از [illegible] علاج است [illegible]

[illegible] شود [illegible] مرض [illegible] استعمال [illegible]

و [illegible] گذشته باشد [illegible] عمیق تر [illegible] شود [illegible]

[illegible] است [illegible] بالای [illegible] گذارد

علاج برای [illegible] مرض [illegible] شود [illegible]

و شخص طبیب [illegible] استعمال [illegible] موضع مجروح [illegible]

[illegible] شود [illegible] گذارند [illegible] رخنه [illegible] علاج [illegible]

[illegible] موضع [illegible]

باشد [illegible] موضع [illegible] بسیار [illegible]

و [illegible] درست [illegible] باشد [illegible]

[illegible] داغ [illegible] داغ [illegible]

مانند [illegible] داغ [illegible] معلوم شده است [illegible]

بایست

بانیان [illegible] که [illegible] باید [illegible]

[illegible] داغ [illegible] مرض [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] داغ [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] هر گاه [illegible] باید [illegible] شخص [illegible]

برای [illegible] نکند

ضمیمه [illegible] رنگ [illegible] [illegible] حالت [illegible]

کسته [illegible] که [illegible] حالت [illegible]

[illegible] حالت [illegible]

[illegible]

[illegible] قطع شود [illegible] حالت [illegible]

[illegible] قریب [illegible]

[illegible] داغ [illegible]

[illegible] حالت [illegible]

باشد [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] شده باشد از آن گوشت [illegible] تا [illegible] باشد [illegible] خود باز دارد [illegible]

در طاعون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز فقط نیست از مرض سابق [illegible] گردد و طبیب غانقرایا را [illegible] و علامات عمومی خطرناک روز گذشته [illegible] علامات

و با [illegible] تعفنیه است [illegible] عام مرض [illegible] نسبت [illegible] رفتار مرض [illegible]

[illegible] سریع [illegible] است [illegible] ملاحظه [illegible] داده [illegible] از [illegible] علامات

موقعی بسیار [illegible] است [illegible] غانقرایا [illegible] علامات [illegible] به هلاکت رسد

گاهی [illegible] قوت طبیعی مرض [illegible] رسند [illegible] مخصوص

حرارت در ۱۲ تا ۱۵ [illegible] لازم [illegible] غانقرایا

[illegible] تمام شده به هلاکت رسد

تشخیص علامات این مرض مخصوص [illegible] واضح است [illegible] مرض [illegible]

[illegible] عقرب [illegible]

تقدمة المعرفه مرضی است خطرناک [illegible] غانقرایا [illegible] طاعون [illegible]

علاج برای [illegible] غانقرایا [illegible]

[illegible]

[illegible] غانقرایا [illegible]

[illegible] غانقرایا [illegible]

[illegible]

و [illegible] علامات [illegible] جراحات [illegible]

[illegible] جراحات [illegible]

[illegible] جراحات [illegible]

طاعون زردی charbon malin

[illegible]

[illegible] غانقرایا [illegible]

[illegible] غانقرایا [illegible]

[illegible]

[illegible] طاعون زردی [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] علامات خطره [illegible] طاعون زردی [illegible]

[illegible] طاعون [illegible]

[illegible] غانقرایا

[illegible] خلاف طاعون زردی [illegible]

مفصلات و عروق و اعصاب و غیره سرایت میکند و هرچه علاج نموده‌اند [illegible] کرده [illegible] تعفن شده بریزد

رفع مرض — [illegible] مرض [illegible] درست [illegible] علامت [illegible]

[illegible] صورت [illegible] مرض [illegible] کرده [illegible] است [illegible]

[illegible] سرایت میکند [illegible] مرض [illegible] علامت [illegible]

و علامات عمومی [illegible] مرض [illegible] است و بعضی [illegible]

[illegible] روز [illegible] روز [illegible] قسم دیگر [illegible] مرض مختلف [illegible]

[illegible] سرایت کرده [illegible]

سرایت [illegible] روز [illegible] مرض [illegible] است و حال [illegible]

[illegible] روز [illegible] حال [illegible] روز [illegible]

[illegible] مختلف [illegible]

علاج — [illegible] رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

شنیده شد marae aiga

الحمد

مرض است [illegible] مرض [illegible] مخصوص [illegible]

درست [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] علاج نموده [illegible]

تعریف [illegible] — [illegible] علامت [illegible] جلد [illegible] است [illegible]

[illegible] جلد [illegible] مختلف [illegible]

[illegible] مجروح [illegible] علاج [illegible] سرایت [illegible]

علامات مخصوص [illegible] مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible] جراحات [illegible]

[illegible] مجروح شده [illegible]

[illegible]

[illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] سرایت [illegible]

در آزردگی دهان و کام و زبان جاهای زخمی [illegible] شود در بعضی [illegible] و این جاهای زخمی [illegible]

در [illegible] که [illegible] صورت [illegible] [illegible] که [illegible] و این [illegible] [illegible]

و [illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible] شود و در بعضی از اطراف [illegible] شده است که [illegible] در

[illegible] و غانقرانا [illegible] مرض [illegible] هر [illegible] و [illegible] و در [illegible] [illegible]

باشد و هم [illegible] شود [illegible] و [illegible] [illegible] اطراف هم [illegible] [illegible]

علامات — [illegible] مرض [illegible] علامات [illegible] علامات [illegible]

[illegible] است مانند [illegible] و [illegible] و علامات [illegible] [illegible]

[illegible] که در [illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible]

[illegible] و درد [illegible] روز این علامات [illegible] علامات [illegible] است [illegible] مانند [illegible] [illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] و در روز [illegible] علامات [illegible] روز [illegible] [illegible]

است و [illegible] روز [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

مانند [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible]

[illegible] هم [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]

بزرگ [illegible] گردد و در آن [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] صورت [illegible] [illegible] غانقرانا [illegible]

دبل

و این جاها [illegible] خشک [illegible] و [illegible] گردد [illegible] و این [illegible] بزرگ شده [illegible] است [illegible]

نبض [illegible] [illegible] [illegible] سریع [illegible] و در [illegible] نبض سریع [illegible]

شود [illegible] [illegible] که [illegible] خشک و [illegible] عارض شود در [illegible]

و سیاه [illegible] و [illegible] گردد و در این [illegible] غانقرانای [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] اخلاط خون [illegible] نبض [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] است و [illegible] [illegible]

گردد در [illegible] صورت و اطراف جاهای زخمی [illegible] غانقرانا [illegible] صورت [illegible]

اطراف است در [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نبض سریع [illegible] نبض سریع [illegible] گردد و در [illegible] [illegible]

غانقرانا [illegible] در کام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گردد [illegible] نبض [illegible] [illegible]

رفتار و علامات و نهایات مرض — پس [illegible] مرض عارض شده [illegible] است و [illegible] [illegible]

گردد [illegible] [illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible]

[illegible] نهایات مرض [illegible] است و [illegible] ۱ تا ۲۰ روز است و [illegible] [illegible]

اسهال مواد سوداوی [illegible] ده روز [illegible] هلاک خواهد شد

تشخیص — این مرض مخصوص در صورتیکه [illegible] و بلغم باشد در ابتدای روز ظاهر است [illegible] تا روز از هم [illegible]

نبض از علامات [illegible] این مرض [illegible] [illegible] شدت [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] حالا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در این مرض [illegible] در [illegible] روز [illegible] ضعیف [illegible] حال [illegible] [illegible] [illegible] خواهد بود

در اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نتیجه [illegible] [illegible] در این مرض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] این مرض [illegible] برای تشخیص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible]

تقدمة المعرفة — خطر [illegible] مرض است [illegible] [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

سبب — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و مادر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] این مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاج — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سرخچه حاد Tarcin aigu

[illegible] [illegible] مرضی است مخصوص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مرض است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علامات — در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تشخیص — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تقدمة المعرفة — اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاج — علاج مرضی مانند است و در هر جهت تشخیص مذکور شد و علاج عمومی مانند علاج [illegible] است

[illegible] در هر جوزن — [illegible] در هر جزئی [illegible] عارض می‌گردد در [illegible] [illegible] شده بود [illegible]

[illegible] در رساله وجود همین مرض را در [illegible] با وضوح بیان کرده و نکته در این مرض می‌نگارم [illegible] ایام این حکم است

فقره اول در هر جوزن — هر چه از [illegible] مختلف می‌شود و [illegible] و باهی [illegible] و در هر [illegible] و در جامع [illegible] عضلات

و [illegible] و قلب [illegible] می‌گردد [illegible] همین مرض [illegible] روز کند [illegible] [illegible] نیست

بعضی اوقات [illegible] است [illegible] اعلامات مرضی [illegible] علامات در هر عروق [illegible] روز [illegible]

علامات مرضی هیچ [illegible] و [illegible] علامات عمومی روز کند مانند [illegible] شده [illegible] یا [illegible]

فقط [illegible] شدید [illegible] و بس [illegible] روز این علامات [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چند روز [illegible] روز مرض [illegible] [illegible] که [illegible]

هر چه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عضلات [illegible] [illegible]

عارض می‌گردد در این [illegible] قوت مریض کم گردد [illegible] [illegible] شروع کند [illegible]

[illegible] [illegible] خارجی [illegible] باشد [illegible] در اطراف [illegible]

است [illegible] [illegible] و در [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] گردد

[illegible] هیچ [illegible] کرده باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] می‌کند [illegible] [illegible] جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خارج [illegible] است [illegible] باشد [illegible] است [illegible] و [illegible] خون [illegible] خون خالص و چون این [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] مختلف است [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] این [illegible] غده‌های [illegible]

در هر چه [illegible] بر خلاف [illegible] است [illegible] می‌گردد [illegible] مرض [illegible] مرضی و قلب [illegible]

[illegible] است [illegible] می‌کند [illegible] عروق مرضی [illegible] در [illegible] این غده [illegible]

[illegible] [illegible] می‌کند ~~[illegible]~~ اگر هم [illegible] نشوند [illegible] می‌کند [illegible]

در علامات [illegible] همین مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible]

روز کند [illegible] قوت مریض هم نقصان [illegible] نقصان قوت [illegible] در جامع عضلات [illegible] مریض [illegible]

[illegible] و قلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر جهت [illegible]

در این حالت [illegible] زیاد شده [illegible] جلد خشک شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عارض گردد و در بعضی [illegible] روز کند [illegible] عرق کننده [illegible] [illegible] [illegible]

با چند سال در [illegible] هلاکت [illegible] و [illegible] اوقات در این همین مرض [illegible] هلاکت [illegible] [illegible]

[illegible] مرگ [illegible] همین [illegible] [illegible] [illegible] مرگ [illegible] همین مرض [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] — [illegible] همین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قرحه در حشفه و قلفه تشریح مرضی تغییراتی که در حرف قلف در حشفه حادث میشود مذکور شد و در مرض منتشر ما در بعضی اوقات

و بعد ما ورای شقوق شدن قلفه در قلف محصور جز حشفه و قلفه است هرگاه در حشفه حادث قلفه در قلف شقوق شده با حشفه

است در حشفه حادث بروز در میان حشفه و قلفه بهم می‌چسبد اول مسته حشفه و قلفه بهم قلفه در قلف شقوق گشته در اول حشفه حادث

بروز متصله که از خود حادث شده و زمان و بروز قی و گاه حلقه تنگ تنگی ادا رها ادای شده هاتا چوب گشته حرف دال و قلف هم

راه یابد رهین جراحات باشد درد و حشو قلفه به بروز گشته باشد در ان جراحات جمع حشفه و قلفه به رنگ

سرایت شود قلفه به کند و این جراحات خود کوه بستان و بیرد و محافظت و ادی از التیام در قلفه به کار نمود

قصد رنگ و بعد که دوا دهند قلفه به کار کند و بعضی از طرف رای او در حالت مرد و حشفه قلف آنچه ابرای

نقطه صنعت کرده و حور رنگ در بعضی جاها سیاه و دانه‌ها در حول شده و گرد و نیم در جنب جلد و در میان حشفه

مراد از این چیز که جراحات گشته و از بعضی عظام و تمیخ شد و لعاب شک

علامات در قرحه مرض غالبا حرارت مرض با ابتدا است حکه در این به حشفه و قلفه ظهور کند آنگاه در حد ابتدا بروز کند

سر آتش ریشه او به حوالی او رحم جوش سخن چیزی حادث در حشفه به سر آید گردد به همه آن کلمات و حس تا ضعف و اوجاع

شده در جراحات با مخاطی و چرک و با بروز آن علامات هم که کرد و به درد و شده در رنگ با طرف خود ره بر کف

خشک و ارض شده و نکو بوی نشود و بعد از تخصیص آن که درد و تا حال در و نازک در میان سر حشفه شده از هفت تا یازده ماه

مرزا در و سر حشفه و حس و قلفه به سرایت به صورت تغییر داده به دفعه با خود تیس و در آن صحه چرک گشته حتی گرد و شکل و رنگ

و بعضی و در مرض در رنج بسی به حالت و بسی را که به یابد چون سر و بعضی طرف و در ماده او دل و ماده و جاهای خشک

دلها در فن

ولاهی چون حرف قلف را در حفظ گشته بعضی جراحات مستند و لاهی دیده شود قلفه در قلف شقوق است

و حال چون و ادا و حس و صورت را در حفظ گشته جراحات و کرده و به عمق رسیده و بایک علامات بامه نموده باید

در سر حشفه و گرد تموم مانند و رنج کلاهی در حشفه و دیوارها به او اول همین جمیع علامات در قلفه و ناحیه ادا

حشفه و قلفه بهان ماند و در شامه در که سرحدات سر حشفه و قلفه شناخته شود تحریک او رنج

در او در مانی مرض دوام حشفه و قلف اطول در سر حشفه و قلف است و در دیده شده تا مدت شش ماه و کم است

و در این حالات مرض گاه شدت و گاه ضعف حاصل آید و بعضی مرض حیله مرکب است

تشخیص بسیطی چیز مرضی است فقط در این او و حشفه و قلف منتشر گردد و جراحات مثل دلها رحم و او جاع دار

و در بعضی و قلفه در سرایت مرض نسبتا بدی دیده شود و جراحات مثل چون از بسیطی باشد و در آن درد با جراحات حشفه

بلکه جراحات بسیطی عمیق عظام هم را دیم حالت فقط باشد و جراحات مثل در سیطی کم در این تمیض است و جراحات بسیطی عمیق

از آنچه عمقش از نیادی و هم شان در آن رو بهمت در رسد و بسته شده و بعد از تیز است تا جرا دادند نمود جراحات دار و جاع

عقاید بسیطی و هیشه جراحی گشته با بروز از آن ترد و در پی آتشک ریشه شده با بروز ورم مانده صمغی گو کنی شد بهی و او ما سیر و رحم دار دارد

قلفه در حشفه بهم رسد و در جلو است و حال ش خیال سر از این سر حشفه و قلف است و سر حشفه و قلف از گاهی عقبی تنگ شود حشفه و قلف

است بی‌عقبی سلامت خوراند

اسباب سر حشفه و قلفه عارض گردد و پلیدی تن چرک از آب و چه از انسان مبتلا به این مرض و دوا حالت شهوت تحریک

وارد شده و گاه در اثر تعدد و سلسله حاصله در حالت اول هر کس فقط و در تقاوه ساکنه و حال او در شهوت و در سر حشفه و قلفه را دیده

روز پانزدهم ... است و در بیشتر ... درجه ... حمی کند

علاج — در معالجات مرض ... [illegible] ... در روز ... دلیل ... [illegible]

رنگ ... [illegible] ... مستعد است ... [illegible]

در ابتدای ... و انجام ... [illegible] ... ترک ... [illegible]

حفظ صحت — لازم است ... [illegible] ... در هر چه ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible] ... مجروح ... [illegible]

... [illegible] ... خون ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... معالجات ... [illegible]

در تلقیح یعنی ... جدری

تلقیح عبارت ... [illegible] ... مخصوص ... [illegible] ... مخصوص ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... تلقیح ... [illegible]

... [illegible] ... تلقیح ... [illegible]

تاریخ مرض — در اول روز ... مرض ... [illegible] ... مرض ... [illegible]

با ...

... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... است ... [illegible]

... اول روز ... [illegible] ... در سنه ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... در سنه ... [illegible]

... [illegible]

روزش ... [illegible] ... است

در بیان ... تلقیح — اگر چه ... [illegible] ... تلقیح ... [illegible]

... [illegible] ... تلقیح ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... حالت ... [illegible]

... [illegible] ... مرض ... [illegible]

... [illegible] ... روزش ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... روزی

نسبی مگذارند [illegible] و لکن [illegible] که در [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] مرض [illegible] بدرستی [illegible]

[illegible] ضعیف است [illegible]

[illegible] استعداد [illegible] تحقیق است چنانچه بعضی [illegible] استعداد [illegible] مرض [illegible]

[illegible] جامع کرده [illegible] بعضی [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] مرض جامع [illegible] اتفاقات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible] علامات [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جامع [illegible] مرض [illegible]

[illegible] دو [illegible] در [illegible]

در [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] عبارت است [illegible] علامات [illegible]

[illegible] جامع [illegible] مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] علامات [illegible] جامع [illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

و برخی دیگر از آنها از بعضی دیگر

طریقهٔ بروز زخم کوفتی

طریقهٔ بروز این زخم همیشه یک نحو نیست و غالب در ابتدا یک نقطهٔ قرمزی ظاهر میشود و قدری تهیج کرده و بعضی اوقات چرک بیرون
آمده و خشک شده و بطرف دیگر زخم بسیار میشود که در روی آن پوسته و قشر است و اکثر در جوانب کناره و اطراف آن حمره نمایان میشود
ورم ننمایند ... در اطراف آن حالتی از اما و بعضی نشانه که از آن ... و جوش در نواحی دیگر ... که در آن جمیع ...
و اکثر ... در جوار ... در آن ... است و اول ... ظاهر میشود ... در ...
... جمیع علامات زخم کوفتی ... و ... است و غالب زخم کوفتی از ابتدا
بطور وحدت بروز میکند و ... است ... و در اول ... اگر ... زخم کوفتی ...
... بکند و اطراف ... زخم ... است و ... که در ...
... جمیع علامات زخم کوفتی ... این علامات ... آنها ...
دارد و ... آنها ... جمع شده ... کرده

Chancre — تعریف کوفتی

علامات زخم کوفتی ... بهترین علامت زخم کوفتی آنست که در ... علامات ... آن
عموماً در این ... است ... در ... آن ... در روی ... است ... شده ... باره
... باره زخمهای ... دیگر ... اگر ... زخم ...
شده است ... زخم ... است ...
و ... زخم ... دیگر ... بروز زخم دیگر کند

چون در ... ده نفر ... بعض ... زخم کوفتی ... مذکوره مخلوط ... صفات ...
نوشته است ... که ... و ... شانکر ... این زخمهای کوفتی ... نصف
... صلابتی در عمق ... و ... در اطراف و جمیع زخم ... و ... صلابت ... نرم ... که است ...
نصف ... در زخم ... صلابت ... در سطح ... زخم ...
... صلابت ... آنچه ... است ... در صورت ...
... زخم کوفتی ... صلابت زخم کوفتی ... در اطراف ...
... زخم کوفتی ... زخم ...
... صلابت ... از زخم
... ... است ...
... زخم است شانکر ... زخم کوفتی
... زخم ... صلابت در اطراف ... باره
... زخم ... صلابت ... زخم ...
... زخم کوفتی ... وجه ...
... زخم ... است ... در ... که ... زخم ...
serpiginous ... زخم ... طرف ... در صورت ...

مانند این نوع زخمهای کوفتی در یک موضع دیگر در جمیع مطرح آن سبیل [illegible] شود هر مرض [illegible] ظاهر شده است

مگر و باطن [illegible] مریض با حالت موضع است در می [illegible] این نوع زخم خارج میکرده رقیق چون [illegible] است بسیار [illegible]

مانند سایر زخمهای کوفتی دارای جراحات [illegible] بعض صورت [illegible] کنند [illegible] که [illegible] دارای [illegible] زخم کوفتی

و باطن کیفیت [illegible] است [illegible] مخصوص [illegible] است [illegible] زخمهای کوفتی [illegible]

[illegible] مریض [illegible] زخم کوفتی [illegible] شود [illegible]

صلابت زخم کوفتی [illegible] است در جمیع [illegible] جهتا [illegible] روز صلابت [illegible]

[illegible] روز صلابت [illegible] اول [illegible] هفته [illegible] است [illegible]

[illegible] زخم کوفتی [illegible] صلابت [illegible]

[illegible] است [illegible] و چون [illegible] میکرده در جلد [illegible] جهتا [illegible]

آن [illegible] است در زخم کوفتی ۹۳ دفعه در صد دفعه [illegible] phimosis

در زخم کوفتی [illegible] حشفه [illegible] فیموزیس [illegible] پارافیموزیس [illegible] paraphimosis

[illegible] وقع [illegible]

[illegible] phagedenique

[illegible] زخم [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] جهتا [illegible]

در زخمهای کوفتی [illegible] است [illegible]

[illegible] زخم [illegible] کوفتی [illegible]

[illegible] زخم کوفتی [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible] زخم [illegible] حشفه [illegible]

[illegible] حشفه [illegible]

تشخیص [illegible] مریض [illegible]

[illegible] زخم کوفتی [illegible] جراحات کوفتی [illegible] علامات

[illegible] صلابت [illegible] جراحات [illegible] مریض [illegible]

[illegible] جراحات کوفتی است [illegible]

در [illegible] مریض [illegible] زخمهای کوفتی است [illegible] زخم [illegible]

کوفتی [illegible] حشفه [illegible] زخم کوفتی [illegible] موضع [illegible]

[illegible] صلابت زخم [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طریقه عمل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگرچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع [illegible] در [illegible] سوزاک

علامت [illegible] مجرای بول [illegible] مردان و [illegible] زنان [illegible]

[illegible] سوزاک [illegible]

علاج [illegible] سوزاک مردان و زنان

تاریخ مرض [illegible]

[illegible] مجرای بول [illegible]

[illegible]

[illegible] سوزاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوزاک [illegible]

علامات [illegible] مجرای بول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجرای بول [illegible]

[illegible] سوزاک [illegible] مجرای بول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجرای بول [illegible] سوزاک [illegible]

[illegible] مجرای بول [illegible] سوزاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات [illegible] سوزاک [illegible]

حاصل گشته و هم شود و پس از جهة ضعف رود که در صورت حمرة کند و از رنگ سرخ است فقط از جمله رنگ زرد و ... از ...
ماده محرکه رو به است و این زمان اطفال که مرض ... اند و بعد از ... اطفال که ... است و ... گشته
بعد است مانند از سبب ... علامات ... کرده اند بعد است ... از قسم ... صورت ... علامات
صورت ... است مخصوص در ... اطفال و ... در ... ماده و ... است از ... جمع ...
و مجاری بول متهیج ... است و ... است و ... در حقنه از ضعف ... قطره
ماده سفید رنگ ... خارج شود این ... و ... صورت ... است ... جمع ... و ...
... حقنه ... بول ... و ... است و ... حقنه ... است ... بول و ...
اطفال حقنه تهیج کرده ... گشته و ... رسیده ... گشته ... خود ...
در هر سیده ماده ... خارج شود ... مرض ... تهیج ... است ... و ... است ... و ...
و ادرار ... حرارت ... و ... شود ... بعد ...
... است ادرار ... است ... و ... طبیعی شود و این ... تهیج ... است
در صورت ... و ... است ... مرض ... گشته ... بول ... جمع
... شود ... و این ... است ... و ... مخصوص ...
تحت حقنه و مجاری بول گشته ... خود ... در ... اطفال ... که ...
نشده و ... در ... که ... شده ... مرض ... مواد ... و ... بول ...

و بعضی

و بعضی در ابتدا ... و ... شده در آن ... خارج ادرار است ... شود ... که ...
... شده ... گشته ... گردد ... قطره و ادرار ... جمع شده ... برای ... گردد ...
... مرض ... اطفال است ... شده ... و ... شود ... مجاری بول ... گشته شود ...
... در صورت ... شود ... گشته ... رنگ ... رنگ ...
در رنگ ... است ... ضعف ... خارج ... است ... کیفیت ... است ... سفید ...
... است ... رنگ ... رطوبت ... سفید رنگ ... رنگ ...
... است ... رطوبت ... است ... است ...
... و ... است ... مرض ... است ... خارج ... ضعف ... مقدار ...
... کرده ... مرض ... شود ... است ... شود ... رطوبت سفید ... کرده ...
... رطوبت ... است ... مقدار ... مجاری بول ... خون ...
خارج گردد ... مقدار ... است ... مرض ... مقدار ... شود ...
... خون ... و ... شقاق ... مجاری بول است ... مقدار رطوبت ...
... شده ... رطوبت ... خارج شود ... مرض ...
... مرض ... شده ... مقدار رطوبت ... شود ... مرض ...
[illegible]

رفتار و روان مرض — مدت مرض [illegible] [illegible] گاه [illegible] [illegible]

درجع در [illegible] [illegible] [illegible] در اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مجری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible]

رفتار مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مرض — [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترکیبات مرض — رفتار مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مرض [illegible] اول [illegible] مجری [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] مجری — [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خروج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عارض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عارض [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از بیضه است چنانچه شود و در است و در درجه از رطوبت بیضیه که جمودت است و ماده لطافت رطوبت است و در دو طبقه گرده

ماده مخرج رسیده و طبقه در و در صلبیه بیضیه است جمود تا از بیضیه منقلب شود باشد و در ورم جلد گردد و از بیضه جدا شود

و گاه باشد که در بیضیه چرا امر که بیضیه بر رطوبت خون آمده و بطلان بیضیه و از فرط جلا از خروج و شقاق در

صفاقی و چون این رطوبت رقیق را بیرون آرد با نور تنگ گرده و چون در طبقه بیضیه ماده است از رد و در بیضیه وایا از

بیضیق امرا امر که از جهت شده و در گشت هم نیز شود آنکه دراه ماده خلط شود و فرق وقت و ماده علامات قسمی بیضی جمی

و ماده علامات شده اوله ضرورت خروج در قرنی و بیضه بیطار و در جای خارج شده بیضیق رسیده باشد و از آن افتاده و باشد

ادامات جهتی در حکیل است و ماده رطوبت ترشح و بطلان بیضه جذب کرده و بر خود بیضه اگر شود از آن طبقات قسمی جرب گند

و ماده و صلبیه بیضیه باشد آنچه گفته شود و ماده در جای صلبیه بیضیه صلب باشد و ماده و ضرورت تغییر رنگ کرده

در حرق العین — گاهی زیاده ادامات شده و گرده و در شب ذکر بعضی خلط و قر زرد است امراج در صلبی

شده دامن در حرق چنانچه و ضرورت و ماده شده است بعد از صلب بروج و امراض که بیاض است خلط تا بیضیه

چنان چنانچه و چنان چنانچه و ماده در ورم و در جهات است و ضرورت بعد که دراز بروج تغییر کرده و ماده است خارج

ماده صلبی شود و بیضه تا هم در خارج کرده ماده است از صلب بیرون شود و بر منظر است و ماده رنج که چنی در رگهای سلاح

که در ضرورت ماده و آن عروق چنانچه و [illegible] کمتر است و ماده در ورم بصیره سود خارج است

در بعضی از طبقه صلبیه — در ورم چشم یا زرد است که از خلط بزرگ و بعضی ده و شود در است و در ورم آنکه

در ملتحمه ماده بطور جهات است و ماده طبقه و طلبه رسیده و ریم نور بدانکه است و طبقه در ورم چشم و در ماده است و بیرون از چشم

و هم علاقه زند تا با انفراد و دوران و علامات لطف شده و در آن مرض جای ربع است و از جلاء شده و خارج شده

ملتحمه تهیج زرد و بر گشته جنس شقیق بیرون و باطن گرده و از ملتحمه رطوبت بسیار برده و بسیار رنگ بالا شود و هم کمای رول مایل کند

و جمی ماده رنج شود در جهات و و و علامات جنس منزله کرده شود و در باطن کدورت و رقیقه باز باطنه سرخ شدن و ماده شدن از روی خارج

شدن رطوبت چشم و ما بیکو دو ماه بیرون است لطف رقیقه چشم کرده و هم جسد ماده انهار بعضی رقیقه و دیگر در صلاحیت و رنج

و آن قرنیه علاقه بعرض کرده و آنکه محقق گشته و در آن شدن محلول غلظ جهت تستیم علاقه زمانی از آن

در اتساع الحدقه — بعضی زیاده است در شدن نور تا جمی و بعضی در بعضی خلط و بعضی از آن ماده جمع گرده و جرم این خارج

الحدقه است و در آن طبقه ماده است و ماده جوزیش و از آن جهت و در طبقه و ماده از آن خشکی و شیر با از بعضی

شده است و در مهارات رول چو که نقب جمع در و در ملتحمه و هم در ملتحمه رنگ قرق و درد باشد و در ملتحمه بیشتر در

و در نور رنگ انتفاخ گمتر است چنانچه در ملتحمه خروج شده است و در ماه باقیه و بعضی و بعضی دیگر از آن ماده

در ملتحمه در ارزرنگ — علاجه علامات تهیج از زرد رنگ حاصل شده تا شکوارسل و در رنگ شدن غذا و دوای و ادرار

ماده و در رنگ شدن تا هر آن بیضیق و بسیار ماده شده قوه با و در باطنه جای امراض مشتبه شده باشد با بیضیق

و بسیار بعضی هم ادامات مرطوبه باشد و با جای امراض منحرف شده و بطرف غلظ میل بود و بیشتر شده زرد و امراض

که در رنج ورم و تمام شده ورم و جمی و در جای رسیده و آنچه شده با جلاء حاصل و ضرورت علاج هر که علامات بیضی

نرمی و در جای باید و دیگر تمام در آن طب مشتغل رسیده و صبر مرض سود و رگهای گوشی و درد و جای است ماده رنج

ساق و گرفتن و ماه از رنگ مشتبه شده است

اقسام نزله

هر نوع نزله که در سر و [illegible] عارض می‌شود [illegible] جمع کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج

علاج چون [illegible] جماع [illegible] اکل [illegible]

[illegible]

[illegible] جماع [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] رفع [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

مرض [illegible]

در استعمال [illegible] رفع مرض [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

و چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باین رنگهای زرد و سرخ و زرد هر یک از اینها از خراج مشتعلیس خوار بیرون شد و چون مخرطوبا رسرخ بود در شب و اگرنما ودرشب

بیرون کنند نزدیک بهم امالة نمایند و پنیلوار بسب مجموع مهم و چون ارتب هم به بینند این زف ستم هم ارادارت بمجرد خورش کرده

چونکه بعد از نهاسی است مر سوزنگ بعدی ونسبت بسته و آلوده بسیار نرمی بیاورده نمایند و هر بلطافت . ا ا ارتب ودرشسته

دفتار از آن دهند و باکت از ابرای سطح گوشته شکار آن زنده و مجرای بول را پاره کمنند و سوزنش بیرون زرف بیوه

خلاصه هر گاه این زف بهم رسیده باز لازم العلاج بسته نفتت باید و اسمال تا بسیار در آنچه در زنج پنجکم را با اطرب

است اندازه چند روز بست سرد کرده و پشته خاصه مربا بند و چون اینها رفع نشد قرار مجرای بول پیوسته اوجون

حبس بول بشدت کیسه رطلا ریزند و هر گاه و رنج و مجرای بول بهم رسیده رفوی آن را اینجا بنهند و هر درجنس صورت

درجهت رفتن باید بعضدار اشربه را کم نمایند و استحکام بد ا از کسیه نسبه و از ام ادر سوزش طلا بیاوری یعنی اسهال امیدواره

بود و از او بعضه سوزنک نمایند که همه دیگر حیض کلی که استعمال کنند و چون استعمال این قدر بار . و سوزش شدت درد

شود کم نمایند و با زاه بعضه در هر طلا رود و از مطه اماه بعضه سوزنک که بهتر است و از زنگ باریک

در ۴ ۴ ساعت شوخانه دلکه بیاورد و در روز کند یاحه لرزه و شفقت سبق استعمال نمایند مربور دوزن وجزایم است

دو نخست تابش وپس از پنبه سوزنگ طلا حقنی شده بهر رطوبت پنج بار نالت استعمال مرارا الجمیع زنگ کور است است

خود خوار پرگرده و ادر است صرف تا هم بس از ضخیک مثل زیر ا ا بر شانه و ادر ام ۴ ۴ ر ا انجمه در ۴ ام

مقرر را ستعمال شود هرگاه است بهرکرده رفع مرضی نموده و بابکه معدومه قبل خوردن اشنا را اگر زوتت

باید زودتر نمایند در کمتر که سنگ جنم در ۵ ۴ شفقت آب و در درون جوهر دنبه باید چشم طلا کرده است

ازن

ازن نیاب زرنه و هم رفع است رزق ار فوک سنات و هم است و بجهت آب لاث کمو و درج مکنه دودهند

در خود و رنجست که هم از آن ده شفقت و پشم زمن سرکه و در شرآب و شفقت آب و لعاب سه زنگ سه نمود درباره ده

شفقت آب و هم رفع است سرکه وشراب وغیره

ده در هم حشیشه و در تمر سنگ جنم روی آن کشند و او را دو نیم کرده بچیند و با آب مخلوط یا با ما آنرا با آیست بعضی لطلا در

او را حز سوزنک العلاج زنق استعمال کنند

علاج ترکیبات سوزنک برای رزف بیوه هم مجرای الاد صحت و اشربه خاصه و دستمال سرد در رفع او است

و الاد خوره لیلن است سستهایی است و در ورده نشد آن و در دو ره خدمه و در روی دود و ره شانه و هم شده از خشمه دوا

که در ان بعضه و در حال علت طلا در هر نه دو در و بر بعضه پشت مو نه به و تضیقی را با آنکه بینه و در زیر لطلا اندازه بد انجام

در ماه وقار گسته و هم روز و بیست روز سپوئل از ستک ما در جزو بنده و عدد اهل با آن جمع حاصل تری کسته ولیعض عشرات

طلا را هر روز دو ام ماکول رو ماست ماله و در بعضی ورود هر بعضه لیبا رطلا است و را از کلطمه کلمه اول مرسنه و کوبند

در هر روز ۴ ۴ ساعت ورده خفت باید و در سیدی رده نیلی رفع گردد و کاهم با ده یاد کرد و جهت باید و جلد

بعضه لیبا رسیده و باشد مرید و میرا مسلاح در دو هم و عدد بعضه سه بعد که بیره رفوی روغن و جمعی شود و او نیا

بعد در هم کم کرده بعضه در هر ا از گرم ده مدت بعضی طلا را رفه مانه در خوره کرا ده و جمه ره ده ۴

و بدوه بالحیوم و هر هم بوکوله و باید مخر خیر او استعمال بعد و فتار لقا عمده و باید بار و ماشم ده ۴ مشعر است

باید بود هر اینها کمالی ادوات خمیده بعضه مدت مدی مطبوخ طلا جیاده و بعد از ت و در رفع است

ورم لوزتین — باید ابتدای معالجه علاج قوی کرد و [illegible] فصد کنند و در این [illegible]
و بعد از آن [illegible] و [illegible] آب [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] در [illegible]
و بعضی [illegible] از [illegible] در [illegible] را [illegible] و [illegible] چشم [illegible]
[illegible] سر [illegible] و [illegible] کنند [illegible] و [illegible] مکتوب [illegible] کنند

و در این [illegible] باید [illegible] حرکت [illegible] و [illegible] باید [illegible]
و [illegible] و چون صورت [illegible] در [illegible] باید [illegible] در طرف [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] حاصل [illegible] کرد [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible] لوزتین [illegible]
[illegible] قطع [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible] کنند [illegible]
شده باشد [illegible] لوزتین و [illegible] حاصل [illegible] را [illegible]

و در [illegible] و [illegible] در [illegible] کنند و [illegible]
و چون [illegible] و [illegible] سخت [illegible] در [illegible]
بزرگ شدن لوزتین — لوزتین [illegible] بزرگ [illegible] باید [illegible]
و [illegible] معالجه [illegible] و [illegible] حرکت [illegible] آن [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] و [illegible] لوزتین [illegible] کنند و [illegible] بسته [illegible]

[illegible] و مجرای آن [illegible] بزرگ [illegible] گردد و [illegible] لوزتین [illegible]
[illegible] و [illegible] مجرای [illegible] کنند و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] مجرای [illegible]
علامات ورم لوزتین — [illegible] لوزتین [illegible] و [illegible]
و [illegible] مجرای [illegible] باید [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و چون [illegible]
[illegible] و [illegible] خارج [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در حالت [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و چون [illegible] در [illegible] و در طرف [illegible] و [illegible]
و [illegible] مجرای [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] باید [illegible] و [illegible]
[illegible] لوزتین [illegible] و [illegible] باید [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] و چون [illegible] و [illegible] و [illegible]
علاج — [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible]

در خواص [illegible] روز [illegible] و انجام در [illegible]

[illegible] باشد [illegible] فروح [illegible]

[illegible] مرض [illegible] کنند [illegible] باشد

[illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]

و مرض [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نوشته‌اند

در [illegible] زنان [illegible]

[illegible]

مرض [illegible] باشد

علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مرض [illegible]

در مجرای بول [illegible]

[illegible] در مجرای بول [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] ذکر کرده [illegible]

[illegible] در مجرای بول [illegible]

[illegible] مجرای بول خارج [illegible]

[illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در مجرای بول [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

تشخیص مرض [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

دارد که امراض خانه که سابق ذکر شد را آورده اند و جمعی از اطبای سلف بعضی مردان قبلا تورک شده اند هم باشد

در صاحبان علت سفید قبلا تورک گردند و در آنکه حوراشان منقطع و علامات کرف بر ایشان ظاهر نبود و هم

شده است و در دوایی ناخوش بار شد سالم جمع کرده است و هر دوی سالم با هال از جمع شده چنانکه شده است

تعدد بعضی تورک گرچه در زمان غیر ابطال است و ما خلاف کمتر از روی آنست باطل که آن کرده است

و تا کسی هر دو مردان با تقاید تورک زمانی پر خطر است در ابطال وضع حمل زیرا چنانکه ابطال عضو ازجهت

قبلا می شود اطبا در زمانهای رومی ظاهر نیست که در اولین آن در بادر کسی در ابطال وضع حمل وارد شده است

علاج ما آنست که تورک نمایند اما نه مرد را توان ما قطع مرد دوی بودن تورک در وضع باشد یا سنگ

چشم تورک نیز و غیر باقیه ما زنکا روی دوا بر نمایند و آنکه در جمعی عرق رحم باشد چیزی جمعی نظایر رده و مردها

شکسته سازند و در خلف تعداد با اندازه ده هشت با مرد دو شکسته با سنگ چشم تورک نیز و چون در روز ما بود

در هر با رحم آن را ما نیز و طبخ او نیم عضو در ما نه قبضه در آلو و ابتدا در آب شان از دو دق با امراض عصب

محمد دارد جهت رنگ و غیره و غیر ما بر از ان با سنگ چشم را اندازند هر سه روز یک مرتبه تورک کرده سنگ

چشم تورک نیز و در ما جمعه تورک اذان زرق در آنهای عارض باشد محکم از رحم سفید با شعاب است با انگور

با مرکبات ورنگ و غیره خانه و ادام اشک در جمعه صد از جمعی را از که بر عضو اداره اند که دارد غیر نماید

خشک با آنچه شده در آب زرق و مرتوان ناخوش تورک اذان با سنگ چشم قمر در حمل از زرق مرده

و استفاده با آنچه بود و و آن موضع ما و آنکه در هر باب رحم بانه تخم کرده مقام گسسته در طرح جمعی رحم و کم

و بودا با سنگ چشم قمر نیز نیز با آنکه در جمعی بود و در جوف رحم زرق با نیز بعضی از اطبا زرق در رحم با آن داده اند از زرق

شده در تنور پخته گوشی و ماهی تا تر شود و مورث برخی خطر کرده و تا بر بود و مهر و بعد نیکو و غیره و اطبا بر نفس را نموده اند

ابتدای جنین که مده در روز اینها مختلف است که با جنین دیگر به جمع منفعت مدد و مرد و بعد از پنجه کمی تورک و هم از اول

باشد و بانه و مرض جا از آن در جمعی و شد بر رحم کامل نمود و چون از مرض منقطع و متقیم زیر که تورک کردن قوچ باز

و در مرض خارک قدما جمع و اطبا که در عرق و عقد و حفظ او بعد از سرده و حرارت ما جذب رحم گرفتن بود خارک چیده

و ما سفا عوض از این اسم را مخصوص کرده بود آن در او عقد و حفظ او و غیر خارک عارض کرده در کامل و در حمل گرفتن شده شده

و لا ریش و بعد در صاحبان تورک و باشد و در روز آن مدد دی او بعضی مرده آنکه جمع و در جمع دو وقت ما ی هم رسیده باشد

و این را خارک مدد دی می نامند و عقب از عقد و در جنین زدنها عوض مخصوص و دیوال و در شش روز بود و این خارک مدد

که عقد جنین که در آن ریش رحم آنست در او کرده آن خارک مدد دی رحم ها زرگی تمیز مینماید خلاف جنینی دیگر خارک گرفتن رحم

حاصل بعضی آنها بر روز منتهی ما بر حرکت بطور رحمی در در زمیت باشد و در حمل را از جمله جنب رحم از که روز خارک

در هر دو این بیشتر در زمان آنست و مخصوص بر روز ما بر جنین مرضع رحم گرفتن حمله آن باشد و در زمان انحلال نیز در تفرق

در اطراف مجرای اول باشد مورث بر روز خارک گردد و چون خارک در آن تورک تمیز شود موضع آن در طرف راست باشد

یا در هر طرف و تفاوت خواهد بود و چون در آن رحم گرفتن تمیز شود موضع آن در همان طرف باشد و وجه آنست

و استفاده آن رحم ما که بعضی آن در خلال آنها دیگر باشد مستعد هست خارک در که از طرف بر روز خواهد گردید و ما در آنها

و در آن ما لا تورک و عقد کرده شد در آن که گفتم که ما گفته بود ریش از آنست و عقب بر روز رحم گرفتن در آنست ما ی است و ما هر یک

مجروح گردد بر موضع [illegible] است [illegible] موضع [illegible] در روز [illegible] آن [illegible] بیرون [illegible]

علامات ورم و رنگ و [illegible] برص   [illegible] خارش [illegible] در [illegible]

سپید [illegible] بر موضع [illegible] عروق [illegible] کشنده [illegible]

کشنده [illegible] در [illegible] سخت [illegible] است و این [illegible]

مخصوص [illegible] کرده [illegible] زخم [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] گرفت [illegible] سفید [illegible] است [illegible] کرده [illegible]

منع کرده [illegible] علامات [illegible] خارش که

قسم اول [illegible] است و این نوع خارش که [illegible] است [illegible]

خارش [illegible] اول [illegible] است [illegible]

[illegible] خارش [illegible] خلاف [illegible]

اول [illegible] کرده [illegible]

ریشهای [illegible] قسم اول [illegible] خارش که [illegible] است [illegible]

بعد [illegible] کرده [illegible] حال [illegible]

[illegible] قسم اول که [illegible] زخم [illegible] کرده [illegible]

[illegible] زخم [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible] خارش [illegible]

[illegible] است [illegible] زخم [illegible] شود [illegible] اول

علاج [illegible] است [illegible] کرده

تشخیص   [illegible] است [illegible] جمیع [illegible] است [illegible]

صفات [illegible] خارش [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] قسم [illegible] است [illegible]

[illegible] زخم [illegible] خلاف خارش [illegible] قسم اول [illegible]

[illegible] است   [illegible] خارش [illegible] است [illegible]

[illegible] خارش [illegible]

[illegible] است [illegible] علاج و تشخیص [illegible] است [illegible]

[illegible]   خارش [illegible] خارش [illegible]

[illegible] خارش [illegible] است

[illegible] خلاف [illegible] مزاج کرده است

علاج   برای [illegible] خارش [illegible] کرده [illegible]

و غیره و هر گاه خارش که بر بدن ظاهر شود [illegible] رفع آن [illegible] چند نوشته اند مانند [illegible] و روغن [illegible]
[illegible] بعضی خارش که [illegible] از ضعف [illegible] و [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و روغن [illegible]
جمیع این [illegible] در [illegible] و [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] در [illegible] خارش [illegible]
[illegible]
[illegible] خارش [illegible]
و چون [illegible] خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] خارش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابرا

و [illegible] نوشته [illegible]
و بعضی [illegible] خارش [illegible]
[illegible] خارش [illegible]
[illegible]
[illegible]
پروارند [illegible] علاج [illegible] خارش [illegible]
در بیان کثرت عرق [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ظاهر شود بطوری [illegible] در بعضی [illegible] و دل [illegible] را در که [illegible]

واین تیر است که [illegible] است [illegible] تیر است [illegible]

را هم [illegible] در علاج [illegible]

واین علاج [illegible] جراحات [illegible] زخم [illegible]

واین جراحات [illegible] زخم [illegible]

بزرگ شده [illegible]

جمع شوند [illegible] خارج شده [illegible]

[illegible]

هر که در روی جراحات [illegible] زخم [illegible]

این قوله [illegible]

زخم شده [illegible]

را آن است [illegible] زخم [illegible]

حکما [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در این اختلاف است [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خارج است [illegible]

۱۰

علاج این مرض بکرده معلوم است این قدر را چنانچه ... از ... [illegible] ... اطبا ظاهر است ... [illegible]

در ... [illegible] ... این علاج ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

اجزا ... [illegible] ... این ... [illegible] ... در جهان ... [illegible]

... [illegible] ... کیفیت ... [illegible] ... این ... [illegible]

در رای این مختلف ... [illegible] ... کیفیت ... [illegible] ... اطبا ... [illegible]

... [illegible]

علاج ... [illegible] ... علامات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و بی ... [illegible] ... کیفیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علامات ... [illegible]

... [illegible] ... کیفیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... این مسئله ... محقق نشده است

در کیفیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در حالت عبور از جهت ... در موضع ... کلف کرده و کلف در ابتدا اول ... به وقت ... ابتدا ...

و بعد ... علامات کلف در اطراف در جلد است مانند ... در وجه ... و اطراف ... در ...

اطراف دهان ... و گاه ... در ... به ... و بعضی ... در ... علاج ...

... در اطراف ... و ... در ... می ... دیده ... است ... کلف ...

در ... و بعضی ... در اطراف ... جلد ... اول ...

... کلف کرده است ... دیده ... از ... اول ... این مرض ... است ...

کرده است ... مذکور شده است ... از ... کلف ... از ... است ...

هر که ... شود ... کرده ... است ... از ... تیره ... و ...

... بعد ... کرده ... در ... ذکر ... که ...

... و ... شود ... این ... بسیار ... است ...

... این ... کلف ... مانند ... است ... هر ...

... مذکور شده است ... در ... و ... کلف ... که مذکور شد

... کلف ... از ... این ... از ... هر ...

... کلف ... و ... است ... از ... کلف ...

... بعضی ... است ... از جلد ... کلف ... و ...

از ...

... و ... است ... بسیار ... کلف ... با ...

... که ... کلف ... در ... هر ... مذکور ... کلف ... است

... بعضی ... کلف ... و ... کلف در ابتدا اول ... و ... کلف

کلف ... کلف ... است ... کلف ... از ...

که ... حالت مرضی ... دیگر ... شود

علاج ... کلف ... علامات ... است ...

باید ... از برای رفع ... استعمال ... نمود ...

است ... علاج ... مخصوص کلف ...

... استعمال ... که ... استعمال ... باید ... رفع ...

... کرد ... است ... کلف

... است ... استعمال کرده ... باید کرد ... در ... حالت ...

... باشد ... جلد ... است ...

در اطراف ... این ... استعمال ... جلد ... است ...

سبب این زراق نکرده و هر گاه لذع [illegible] اجتناب کنند در هر اعتدال در غذا احتیاط باید نمود و در اعتدال [illegible]

لذع [illegible] از [illegible] مزاج [illegible] است تا مرض [illegible] لیاقت [illegible] معالجه [illegible] نموده [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] کنند و این [illegible] کردن [illegible] است [illegible] مرض [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] مرض [illegible] باید [illegible] قطع [illegible]

و برای [illegible] این [illegible] است [illegible] استعمال [illegible] مزاج [illegible]

[illegible] از [illegible] باید [illegible] صورت [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] است [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] زراق [illegible] صورت [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] علاج [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible] است [illegible] مزاج [illegible]

[illegible] گفته [illegible] است [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] علاج [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] باید [illegible]

[illegible] علاج [illegible] باید [illegible] است [illegible]

[illegible] نمود [illegible] است [illegible]

[illegible] گفته [illegible]

[illegible] گفته [illegible] است

[illegible] گفته [illegible] درجه اول [illegible] درجه [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

دور جانب چپ ران و در کف پا و دهان و حلق و زبان و امعاء و غیر آن و زبون در حمره بود که بعضی علامات آن ذکر شده است
چوب زرد باشد بعضی آن بهوس سرخ بود و گاه سیاه و گاهی کبود شود و در هنگام طلوع و در بعضی بیماران
درین علامات شقاق و شکاف پدید آید و از طرف رفیق زرد و زرد حادث شود و در بعضی از جهت خواب ... عروق
در موضع پدید آید و این علامات بعد از چند قسم باشد چون زیاد در روی ظاهر شود چنان که در جلد پدید آید بدون
تفرق اتصال در وی حادث شود و علامات مجروح شده و این جراحت نیز بعضی از آن است و شده کبود و سیاه
و بشره در روی آنها گردش ظاهر شود و این علامات در روی آن کشاده شود و غالب در اطراف منعقد شود و گاه در دیگر مواضع
خوانده و گاه در موضع پدید آید و آن علامات مجروح گردد و این جراحت به آسانی ملتئم نشود و به خطا رسیده و در زمان
کرده و بعضی از اطراف منعقد در صورت مانند ناخون گردد و گاه آن علامات در آن هر زمان هست و یا دیده شود
دارد و این رنگ‌ها و آن علامات در کف پا و دهان و حلق و زبان و غیر آن بعضی آنها در گوشت و پوست پدید آید
و در ورم کرده باشد و در روی آنها جوش بسیار ظاهر گردد در شقاق کف پا و در این علامات رنگ سیاه
آن که اول زخم کوچک بود و سپس بزرگ شود و گاه کبود و زرد و سیاه و این علامات آن کالبد در جراحات
چنانکه در کف دست و پا و در آنها بیشتر است و در قروح آن صحت یابد و به علاج کمتر از آن باشد و علاج آن
کمال امعا و عروق است در زخم و مجروح شده

علاج بعضی از این جراحات و علامات را به علاج سابق و بعضی به ضماد و مرهم سابقه که ذکر آنها گذشت
رفع می‌گردد و اگر در بیماران باشد به طبیخ و ضماد و غیره بر آنها نهند و به شرط زخم کوچک و علامات و رنگ

نولد ...

و در علامات و اکثر در یافته به علاج و غیره نهند و چون شقاق و جراحات به سرعت تمام گردد و اگر شقاق عظیم
باشد رنگ و اطراف کسیر و بشره به غایت رنج کشد و بعضی به شقاق کاهش در وی پیدا شود و اکثر کشیده و در آن
و این علامات به جهت رفع شود و بسیار زیرا که این علامات به غیر از ضماد این بلاد و چون علامت این علامات و حکم او در آنها
علاج از مرض دیگر نیست و در صورت یک یا دو روز علامات بعضی جراحات که بر تب و اکثر آن شکاف است

در شقاق بعضی زرد و در آن بعضی صورت از رنگ و گاه بعضی در روی و عروق و علامات گاه بشده و باشد و غیر آن
جراحات و علامات و گاهی در روی کلف و خشکی و زرد و بعضی ترشح سرخ و اطراف منعقد و در آن حکم و در آنها
و این نیز غالب بدون رنج است و گاه و سیاه و زرد و گاه که رسیده و گاه جلد یافته و به موضع بعد از آن شکاف
و اگر در پیش بیشتر شده و گاه جمع شده و از خشک شده و در آن موضع و بعضی گاه در قرح جوش و در آن حکم
لحم را سیاه و غالب قرح زرد است و به رنگ مختلف دارد و بعضی در بدن و در آن تنگ و رنگ سیاه
به رنگ سفید و در ابتدا از قرح و جوش و دانه و بعضی دیگر شده و بعد از آن در مواضع مختلف در غلبه و در آن است
حکم آن قرحه در کف است بعضی دیگر بسته و در جلد و پوست مزمن و آنچه در ساق و اول
شده مانند ... و جرب و خشکی و غیره و در این علامات بر آنها و در آن موضع و رفع آنچه از قبیل آن است
خارش و آنها در روی و در آنها بعضی و در روز و شب بعضی سرخ و بعضی سفید و سیاه و مانند تاج خروس و در آن
در موضع بعضی زرد و گاه کبود و سفید و در بعضی سیاه و زرد و در آن جمع شود و در آن جلد و دانه که در مواضع آنها
ظاهر شود و غالب از آن زرد و کبود و زرد و سیاه و در آن مجروح و علامات و در بعضی هست و در موضع رفع گردد

و در روی خوشه‌ها ظاهر این رزها که [illegible] که [illegible] شده و [illegible] بر خلاف [illegible]

و خشک و سخت [illegible] در این رزها که [illegible] است و [illegible]

باخته شده [illegible] بعضی گفته‌اند این رزها که [illegible] است

تشخیص   تشخیص این مرض [illegible] آسان است [illegible] در اطراف [illegible]

در [illegible] در اطراف [illegible] است [illegible]

از [illegible] طبیعی خارج شود [illegible] است [illegible]

عمل کند [illegible] برای حصول [illegible]

علاج   این رزها [illegible] از طرف [illegible] بسته [illegible]

و در [illegible] است [illegible]

[illegible]

در سفیدها   erysiphides

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرض کرف [illegible]

[illegible] سید

[illegible] است [illegible]

[illegible] نوع [illegible]

[illegible] است [illegible]

علامات مخصوصه هر یک از انواع سفیدها منفرداً

نوع اول سفیدها [illegible]   [illegible] نوع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سفیدهات [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض کرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

و همچنین در رنگ ما ... است و همیشه در او ... در ... این ... و ما از ... است ... و در این ... بود

که ... و چون ... بسیار است ... و ... غالب ... است ... و چون ... است ... دارد

همواره ... رنگ ... و ... در ... آنها ... بسیار ... و در این ... است

... و ... که ... و ... است ... و ... نباید ... شود ...

در روی ... و ... است و ... و ... که ... بسیار ... یا ... شود

نوع دوم از سفیده های ... جا ها — در این ... است ... بر روی ... جا ها ...

... و ... است ... و ... این جا ها ... هم ... و ... این جا ها

همیشه ... است ... و ... جا ها ... است و ... در ... است و در ...

... در ... آن جا ها ... که ... و ... بر ... جا ها ... و ... از ...

نوع سوم سفیده های ... — ... است ... و ... با هم ... و دیگری

روی جا ها ... با هم ... و ... است ... و ... در ... از ... سفیده ها است

... و ... است ... رنگ ... است ... بسیار رنگ ...

... و ... که ... و ... است ... و ... این ... است ... و ... از

... که ... در نوع ...

نوع چهارم سفیده های ... — در ... سفیده ... است ... و ... چند سال ...

... است ... که ... است ... این ... و ... است ... و ... است

... و ... در ... اگر ... و ... در ... است ... بسیار ... دارد

... و ... در ... و ... سفیده ... در ... بسیار ...

... و ... این ... و ... سفیده ... است ... و ... از رنگ ...

رنگ و چون آن ... سفیده در ... است ... و ... این ... سفیده ...

... و ... این ... و ... است ... و ... که ...

... و ... آن ... است ... و ... نوع ... است و این ... از ...

... و ... این ... سفیده ... در این نوع ... است ...

... و ... است ... و ... است و ... در ...

... و ... سفیده در ... و ... که ... این ...

... در ... و ... این ... و ... سفیده

... و ... که ... است ... و ... در ...

... و ... است و ... و ... که ... و ...

... و ... که ... و ... از ... دارد

نوع پنجم سفیده ... — ... سفیده ... است ... و ... در ... است

نسبت به درجه اول شناخته شود [illegible] در [illegible] است و این اقسام [illegible] بطور [illegible]

مجمع کرده اگر چه در همه این روزها [illegible] اختصاصات [illegible] صورت [illegible] بعضی [illegible]

در [illegible] صاف [illegible] پوست [illegible] [illegible]

[illegible] بعضی اوقات این [illegible] است [illegible] شود [illegible]

[illegible] است [illegible] شود [illegible]

[illegible] بعضی از این جراحات [illegible] مختلف است

نوع ششم سفلیس [illegible] و این شناخته شود [illegible]

[illegible]

این نوع سفلیس [illegible] است [illegible] شناخته شود [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] ساعت [illegible] روز [illegible]

[illegible] صفات [illegible] است [illegible]

[illegible] شود [illegible]

نوع هفتم سفلیس [illegible] این نوع شناخته شود [illegible]

[illegible] رنگ است [illegible]

این [illegible] است [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] شود [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] شود

تشخیص مرض [illegible] است [illegible] بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] نوع [illegible]

علاج [illegible] است [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] نوع است [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

صورت بهم ... و اگر موی مرده در موی ... شده با تعفن ... در زخم ... [illegible]

علامات کزاز ... در ... [illegible]

اول ... [illegible] ... در جراحات ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

هم ... [illegible] ... و در ... جمیع ... [illegible] ... چه که ... [illegible]

... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... بسیار ... [illegible]

این ... [illegible] ... است ... [illegible] ... عادت ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible]

در ... [illegible] ... بسیار ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... جراحات کرده ... [illegible]

... [illegible] ... زخم ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... جراحات ... [illegible]

... [illegible] ... نقطه ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... جراحات ... [illegible]

... [illegible] ... جراحات ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible]

و در جراحات ... [illegible] ... صورت ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

... [illegible] ... شود ... [illegible] ... بعضی ... [illegible]

... [illegible] ... در جراحات ... [illegible] ... شده ... [illegible]

... جراحات است ... [illegible] ... در جراحات ... [illegible] ... است

تحقیق مرض ... در ... جراحت ... است ... [illegible] ... است

... [illegible] ... جراحت ... [illegible] ... جراحات ... [illegible]

تعریف ... جراحات ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... جراحت ... [illegible]

... [illegible] ... کرده

در جراحات ... [illegible] ... جراحات ... [illegible]

در ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

دیگر شود و حاجت به نصف اوقات [illegible] به علاج تغییر باید [illegible] یکی از جهت [illegible] و دیگر [illegible]
و [illegible] جراحی است [illegible] و جراحت [illegible] صفات [illegible] کند [illegible]
[illegible] این جراحت [illegible] است [illegible] قطعه قطعه [illegible]
[illegible] خارج [illegible] تازه [illegible] شده [illegible]
جراحت [illegible] است [illegible] قطعه [illegible] شده
[illegible] قطعه [illegible] جراحت [illegible] زخمی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] نمایند

سیم جراحات کوفتی مستقیم — جراحت کوفتی واقع میشود [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] صفات [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] جراحات مستقیم [illegible] شقاق [illegible]

چهارم جراحات [illegible] — [illegible]
[illegible] جراحات [illegible] از جراحات کوفت [illegible]
[illegible] نمایند

پنجم جراحت ملتحمه و قرنیه — جراحات کوفت [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] مرض [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] حالت [illegible] است [illegible]
[illegible] کوفت [illegible] باشد [illegible]

علاج — در علاج جراحات [illegible] حالت مرض [illegible] کرد
[illegible] کوفت مستقیم [illegible] شود [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] کشنده [illegible]
[illegible] نمایند

در [illegible] قرنیه — [illegible] قرنیه [illegible] باشد [illegible]
چشم است [illegible] مرض [illegible] در چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] واقع شود [illegible]
[illegible]
[illegible] مرض [illegible] چشم [illegible] کند

علاج — [illegible] چشم [illegible] نمایند [illegible]

و ابتدا [illegible] در اوایل [illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible] در جوهر زنبق [illegible] کشنده [illegible] [illegible]

در جوهر زنبق [illegible] [illegible] [illegible] دون کوفتها

در هیضه کوفتگی — در ابتدا کوفت [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] این است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفتگی [illegible]

علاج — [illegible] علاج [illegible] [illegible] [illegible] جوهر زنبق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کوفت غشای [illegible] — [illegible] در کوفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کشنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

علاج — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این [illegible] علاج [illegible] کشنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کوفت [illegible] عضلانی [illegible] عظمی — [illegible] کوفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در کشیدن — عضو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفتگی عظام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فقرهٔ اول در بیان کوفتگی عضلات و اوتار

[illegible] کوفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در حالت [illegible] [illegible] [illegible]

فقرهٔ دوم در بیان کوفتگی عظام

[illegible] [illegible] [illegible] کشنده [illegible] [illegible] عظمی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظمی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عظام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عظام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و خروج عسر کرده و ایضا از رفتار زکزاک نظر از آن است در بنا شدن و بقیه رنج ورد را بقیه میکرد بارده یکجا بسیار و تب با
بار جوده رنج را بقیه باده باز اقیاند و بر قیمه درم شدن عظم اگر آنچه بیشتر خارج شده و در بیرون شکسته شد در برمی‌
بر قرمه عظمی بقیه شده اگر زننده در عظام صورت و عظام باقیه جمجمه در شرق محفوظ گرده باده برج در انوری فشار
صه اگنده بر بخوان صب الخوف چه بیان و کثر شده در جوار وضع نیز مجروح بسته اگرده عظم ریم در و قستسلی خیلا
مانند باشد بر یک اشتعال و ده ان برنو صد یاضعف مزاج شده الضعیف الهالک باشد

علاج الجوع یعنی دره یعنی وضع خارج در اشتعال شمع در زرع بنده و باده با تجرب التغیه بکلت شده ادر [illegible]
عظم بیم کرده مطلوب بیدرمان ریم شده سوال است بسیار باشد و بعضی عظم ریم را در آورده فتخ قوم است [illegible]
علاج قدر زرد تورم ، و اگر زخم عصبی بیه بالنده است مرخع در عرض خراج انکسر
ضعف بشنه و قدر در شکاف کاسر جوع و بر یکان شنانه و ما در در شقدر انعطاف ندارند طبیب را اهل و فور
بر بیده و من بعدار در زخم کوفت و در مزاج ریفیرا است باز بیرون جوع کرده است صورت با وجود بسیار اگر زخم بزرگ
جوع کند باز جوزد و بکلی در دارد و قدر زرد جوع جوزد باشد در زخمی بیرون زرد زند که در باشد تا نیل
با بسیار در مرحله شعف بالا بر یعنی اگر تمی بیرون باشد که بیرون جوع بیه در حفظ کند در تقوی تعداد در کرب هم
رسیده باشد و اگر غیرها غرض بر بقیه بسیار جوم بود انوده است و بالا بر یعنی بیرون شود و در انگشتان سنگین
بیک علاج خود قالغه با خیزد دیگر بود در وقت جوع باقست کشنده و اما این هم خیزد با صفحه جبت از اند و در فسایلم
جوع بیاره بیقیه را در روزی آن باره ادعی بر بیت باز در هر حال لازم است پس در جوع خود را بشنه باشد با آن

کلیه در در و صاحب نیز و اگر عظم شی در قیمه شده باشد بسبب جهنم بنور ابتدار فی المجمع در اول باشند تا باده در محل در اول
در مع شود و اگر زن حامله کرف بگیرد بجهت حفظ صحت خلاف روی مدع زیغی باطل رزینده که در بعضی ترکیب که نوعی
در محاوی بر جوار با صد و خارج باشد بسبب جهنم بنور ابتدار این بیماری را اگر زخم نگه دارد شد بشنه بیمار سخت خطرناک باشد علاج نیم
بیج صاحب بیاید و در برای نرم گفت از جمله بر آورده بجهت این عرض اعلاج بیغی طلا رزینده و در گذشتن باید و در هر چیز بزرگ ضماد دیگر خیشه
بستند با ترتیب را بشرق با جنس کشند

ذکر ادرار بول

عبارت است از اختیاری بود یعنی با تا نمی بول در آورده کرده می‌شوند و در وقت عارج با خود در دو بیعقبه در گذشته و در از زیست بطلوع بول انول مثانه بگذارد
انگار نشر با اصلی مجمع قطره آن در بول باید و سپس بیمار است دیزه باد اتفاق می‌باشد با بطریق خون آنکه کند به وجه متمکن لا باد است در کل که
راه بیشه بیاید در بعضی آن کنار آن در بدن است بجز العلاج بر آب واقع در در روز بود برزد با بسته در مدت بعضی و دو آنها آنچه بیرون را بجهت این بود
کسته شود در روی بعضی که کیفیت در انجام مزاج مانند بول قرین بود و نازل مانند و آنچه بیاید بکلیت در این شده اما شاید صاحب هم و در بول ادرار ها
دو طبیعت اندوه و بر طرف این اطبا مصلحت بیرون باز در بالای در دروی بمانند و ضعف بیرون بود در تب و جهت طول تعقیب بیرون آن گیرند
بشنو که در رو غم بیماری بشود و در این عرض صورت در بیماری گذشت و با مدت آنکه از تر و در مزاج بازو بیاید اند و در جهت فرج شود در
عضو است که کفتوه رنگ از جمله وجه بر طرف کرده و از زخم انده و در نیرو صورت از آنجا تب عده اند بعضی صورت عظم
اند در بطلان صفت مخصوصه در است تشخیص از جمیع آن است

تقدیر شرح خطوط نیز

اسباب — [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج — [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف پنجم در تدبیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تشخیص — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قب دماغ عارض شود حرج من جهال کامل بیرقه عمر اگر ... جهال دهنی نفید حالت ان شود

بخلاف امرض ... در هر مرضی ... رجب جهال کامل ... حالت ... ذرک

باشد ... خون ... در تصاعد این ... در ... بعضی ... عارض شده ...

عدم آن است ... حالت طبیعی شود ... تعین یا ... فزوده ... کرده ...

و دیگر بعضه بیرقه ... عارض گردد و ... این بیرقه مرضی است ... در حالت ... گردد

و بعضی اوقات بیرقه عارض گردد و ... حالت ... است ... بیرقه ... ادرار

... و بیرقه ... اند ... است ولی بعضی اوقات ... بیرقه

... شود ... است ... بیان ... بعضی ... شده کرده اند

... بیرقه ... ولی ... لکن ... بعضی

... کند ... است ... کند ... حال ...

معروف ... است ... بعد از ... است ... بعد از ... اوقات

... تشخیص ... آن بیرقه ... بعضی ... در حال

... بعضی ... از ... مثل این ... بیرقه عارض گردد و چون

دماغ ... و ... بعضی ... بیرقه ... در بعضی ... شود ... گردد

... کند ... بعضی ... است

علامات

بیرقه دماغ

تشریح مرضی علامات تشریحی در این مرض ... دماغ ... سر ...

... است ... چون ... دماغ ...

... دماغ ... رطوبت ...

... دماغ ... مرض ... دماغ ... شود ...

... دماغ ... بعضی ... کرده اند ...

شده بود ... است ... قوت است

علامات و رفتار و تفاوت مرض صرع ... این ... این صرع و بعضی شدید است

... در مرض ... در بعضی ... جهال ...

... بعضی تشنجات ... در ... مرض ... این تشنجات ...

... است ... تشنجات ... بعضی ... این تشنجات ...

بعضی ... بعضی ... جهال ...

رفتار مرض ... است بعضی ... است ...

... بعضی ... تشنجات ... تحقیق :

دوام مرض ... است ... علامات ...

تشخیص — تشخیص این مرض نسبتاً سهل است [illegible] ابتدای مرض [illegible] صرع

در اختلال مشاعر و تشنجات صرعی و بعضی دیگر [illegible] این مرض [illegible] دماغ [illegible]

شدن [illegible] دماغ [illegible] ضعف [illegible] و غیره [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] اختلال مخصوص در [illegible] این اختلال ثابت [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

در [illegible] دماغ [illegible] تشنجات [illegible]

دماغ [illegible] در تشخیص این مرض [illegible]

تقدمة المعرفه — [illegible] مهلک است

اسباب — [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

علاج — [illegible] این مرض [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] این مرض [illegible] واقع باشد

هیپرتروفی نخاع

هیپرتروفی نخاع [illegible] است [illegible] این مرض [illegible] هیپرتروفی

نخاع [illegible] است [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] هیپرتروفی [illegible] در صورت [illegible]

[illegible]

علامات [illegible] هیپرتروفی نخاع [illegible] علامات [illegible] علامات [illegible]

علامات [illegible] نخاع [illegible] دماغ هیپرتروفی

هیپرتروفی قلب

بزرگ شدن قلب عبارت است از ضخامت جدار قلب

تاریخ مرض — [illegible] ضخامت قلب [illegible] ضخامت قلب [illegible]

[illegible] است [illegible]

قلب [illegible] ضخامت قلب [illegible]

[illegible] هیپرتروفی قلب [illegible] ضخامت

[illegible] ضخامت [illegible] قلب [illegible] حالت طبیعی [illegible]

[illegible] قلب در حالت طبیعی [illegible]

[illegible] ضخامت [illegible] قلب [illegible]

[illegible] قلب [illegible]

[illegible] است [illegible] قلب [illegible] است [illegible]

باندازهٔ شخص نسبت داشت را دارد و چون سینه نیز لازم است اندازه‌های جثه را مقایسه نموده یک دفعه بزرگ باشد
بلکه در تمام ارض اختلاف زن و مرد بحسب سنوات است و اندک تفاوت صدر در اطفال در آنجا تغییر کرده در این دو سن
چه در اطفال پسر در این موقع غلط است زیرا که صدر اطفال پسر روز بروز تفاوتش می‌افزاید در حال اینکه صدر اطفال دختر
حالت متوقف و هرگاه ملاحظه صدر در اطفال نشده هم است در هنگام سن فرق کلی بهم رساند ملاحظه صدر اطفال پسر
در همه جا بیک نوع نسبت ... اطفال ... درجه ملاحظه را دارد و ... بمرتبهٔ نقطهٔ ... که در اطفال
این برخلاف ... ملاحظه اطفال بمرتبهٔ نقطهٔ ... کمتر است

ارتفاع قلب

سن	مرد	زن
از یک تا چهار	٪۵۲	٪۵۱
از پنج تا نه	٪۴۲	٪۶۱
از ده تا پانزده	٪	٪
از پانزده تا بیست و پنج	٪	٪
از سی تا چهل و پنج	٪	٪
از پنجاه تا هفتاد و پنج	٪	٪

عرض قلب

سن	مرد	زن
از یک تا چهار	٪۶۱	٪۵۹
از پنج تا نه	٪۲۵	٪۶۷
از ده تا پانزده	٪۸۵	٪۷۱
از پانزده تا بیست و پنج	٪۱۰۳	٪۹۶
از سی تا چهل و پنج	۱۰۸	۱۰۰
از پنجاه تا هفتاد و پنج	۱۰۱۸	۱۰۵

قطر قلب

سن	مرد	زن
از یک تا چهار	٪۲۹	٪۲۳
از پنج تا نه	٪۲۹	٪۲۷
از ده تا پانزده	٪۳۲	٪۲۸
از پانزده تا بیست و پنج	٪۴۰	٪۳۲
از سی تا چهل و پنج	۴۰	۴۰
از پنجاه تا هفتاد و پنج	٪۴۶	٪۴۲

در بیان ضخامت جدار قلب در قاعده در سنین مختلفه

بطن ایسر

سن	مرد	زن
در یک تا چهار	۶ ملیمتر	۵ ملیمتر
در پنج تا نه	۸	۷
در ده تا پانزده	۹	۸
در شانزده تا بیست و نه	۱۰	۱۰
در سی تا چهل و نه	۱۱	۱۰
در پنجاه تا هشتاد و نه	۱۲	۱۰

بطن ایمن

سن	مرد	زن
در یک تا چهار	۳ ملیمتر	۳ ملیمتر
در پنج تا نه	۴	۴
در ده تا پانزده	۴	۴
در شانزده تا بیست و نه	۵	۵
در سی تا چهل و نه	۵	۵
در پنجاه تا هشتاد و نه	۶	۵

ضخامت جدار قلب در وسط در سنین مختلفه

سن	بطن ایسر		بطن ایمن	
در یک تا چهار	مرد ۶ ملیمتر	زن ۵ ملیمتر	مرد ۲	زن ۲
در پنج تا نه	۹	۷	۲	۲
در ده تا پانزده	۹	۸	۳	۳
در شانزده تا بیست و نه	۱۰	۸	۴	۳
در سی تا چهل و نه	۱۲	۹	۴	۴
در پنجاه تا هشتاد و نه	۱۴	۱۲	۳	۴

ضخامت جدار قلب در نقطه

سن	بطن ایسر		بطن ایمن	
در یک تا چهار	مرد ۵	زن ۴	مرد ۳	زن ۱
در پنج تا نه	۵	۴	۲	۲
در ده تا پانزده	۶	۵	۳	۲

در شانزده تا بیست و نه	مرد ۸	زن ۷	مرد	۳	زن	۲
در سی تا چهل و نه		۸	۷	۳		۲
در پنجاه تا هشتاد و نه		۱۰	۹	۳		۲

ضخامت جدار بطین چپ در وسط

سن در ریگ تا چهار	مرد	۸	زن	۳
در پنج تا نه		۱۰		۸
در ده تا پانزده		۱۰		۸
در شانزده تا بیست و نه		۱۱		۱۰
در سی تا چهل و نه		۱۲		۱۲
در پنجاه تا هشتاد و نه		۱۳		۱۲

وزن قلب برای [illegible]

سن	مرد	زن
۱۵ تا ۳۰	۲۰۲ گرم	۲۵۶ گرم
۳۰ تا ۵۰	۲۲۲	۲۵۶
۵۰ تا ۷۰	۲۹۸	۲۶۰
در هفتاد به بالا	۳۱۲	۲۷۲

ضخامت

تشریح مرضی — هر حجره قلب در حالت [illegible] در رنگ با هم فرق ندارد و در این قسم اخیر تابع [illegible] است

و چون هر حجره در تمام قلب [illegible] در حالت طبیعی گردد وزن [illegible] در حالت طبیعی

در ۲۵۵ تا ۲۸۱ گرم است [illegible] و در ۲۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] ۵۰۰ ۱ و ۲۰۰۰ گرم وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۶ تا ۷ تا ۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۹ تا ۱۱ میلیمتر است [illegible]

[illegible]

باشد و علامت دیگر این مرض کرده‌اند سوء مزاج نبض این درد و فتور ... باشد و هر ... فقط ... گاهگاه

از قلب باشد نامنتظم و ... نبض ... عضلانی ... اول در حالت قلب ... طبیعی ... نماید

و گاه بیشتر از دیگر کرده ... مثلاً ... قسم کرده ... اند ... اول ... ساده ... هر

کمال ... ترکیب ... دیگر ... ترکیب ... از ... دیگر ... ج

اما هر ترکیب ساده ... قلب ... در ... حروف ... است

اما هر ... کمال ... ترکیب ... حروف ... این نوع ... [illegible]

شدن ... حرکت ... شده ... قلب ... بسته ... نموده ... مرض باشد ... کشته ... شده ...

علامت ... قلب ... حالت ... این ... صحیح است ... از ... [illegible]

و ... دیگر ... ضعف ... شکسته ... علامات مرض ...

در ... قلب ... حروف ... نبض ... طبقات عضلانی ... شده ...

دیگر در حالت طبیعی ... حرکت ... قلب ... عضلات ... مرض ... باشد

اگر ... حروف قلب ... طبقات عضلانی ... کرده ... بخلاف ...

شدن حروف قلب ... مانند ... شده ... فرق ... کرده

اما هر ترکیب ... در ... قلب ... دیگر ... الم ... ضعف ... [illegible]

قلب ... حروف ... در هر نوع از مرض ... کرده ... ساده ... بیان کرده‌ام

دوم

درین نوع از مرض نبض اکثر متواتر ... کرده که ... در قفای او ... کرده عموماً در هر ...

قلب عشاء عضلانی از قرب ... تر از حالت طبیعی کرده ... بخلاف این ... غشاء

غشاء قلب همراهی کنند به بعضی علل اختلاج دیگر مثل ... و دلال ... باشد که قلب منبسط کرده ...

خون بسته شده بعض گشته ... مشاهده کرده بعضی علل در ... همراهی کنند ... شده‌اند از مرض

نامند استسقاء و ... که ... کرده ... طبیعی

علامات در غلب بعضی حواس ... قلب ... بعضی ثقل ... در ... قلب ... اگر

قلب ... اشکال ... عارض کرده ... ضعف ... هر ترکیب ... باشد در ...

... گردد ... قلب ... نقطه ... منعطف ... بیان ...

... گشته ... مثل ... بعضی ... که ...

صورت در ... حالت صحت ... باشد که ...

کرده و هم این ... بیشتر از حالت صحت ... حواس ... در حالت

طبیعت ... حواس کرده در حرکت ... قوی ... غلبه ...

قوی ... حواس ... کم ...

زیر ... این علامات ... عارض ... مرض ...

... قلب ... زیرا ... قطعه ... مخفی ... باشد ... هر ... زیاده باشد

لیف

در بناها که هر تری فی جمیع زمانی باشد بحرکت قلب سهم و طولانی است اما که هر تری کم باشد دلالت کند

قلب منبسط شده است صورت مخصوصه که نشده که در زیر ترقوه الم وارد است نیز شنیده شود

و این وقت است در صفحه اشنیده شود و نفخهای بهم رسیده جزو دو نقطه حق است بجهت اینکه دو نفخه اکثر

و قلتی بیایک نفخه مخصوص بمرض نیست که در مرض قلب صلابت هم شنیده شود و این صورت شده است در قلب

کف دستی را روی گوش گذاشته انگشت بر پشت دست زنند و این صدای بهم حالت میکند از نفخه صدای

طبیعی قلب شنیده شود در وقت صدای طبیعی باید هر قدر که مخفی تر شنیده شود بهمچنین صدای آن هم بهمان

نکته دیگر که مریض اگر راه رفته باشد یا بالت بر و بهار راه و بیماری قلب صدای آن شنیده شود و قسمی در اجزای آن

است مثل طبیعی قلب و صورت و هم کمتر شنیده شود و این صدای اوج در هر تری قلب بواسطه جوف بالا است در

هر تری که آن هر یک را بالا است و این بواسطه است در قلب تنگ میشود نبض خارج منتظم و نبض بطی است

و این بطی است بواسطه این است صورت تقاطع اوقات زیاد میشود و بعد از نبض عارض و سست و بی حرکت است اگر

در صورتیکه چهار قلب بکری باشد هر چه از قلب ضعیف شود و دارای حرکت نمی‌آید که در وقت نبض لین

ضعیف کرده و در هر تری که آن هر یک بالاتر که کیلی اثر جانب تنگ شده باشد نبض کشیده و بی حرکت است

بواسطه هر تری که زیاده باشد صورت را بیرون چشمهای سخت گردد و این بعلو شود حرکت خون قوی شده

است و اما نفخه هم بعضی چند بار بیاید اگر که هر نفس عارض شود اندک حرکت ثانی نفس عارض شود و طی

این علامات در بیماری مرض قلب است و قتی که زرد است چون مرض بانتهای رسید استسقاد تریخ در اینجا

ظاهر گشته و هیچ که زیاد شده خفقان و در صورت لکنت در و بدن انتها رسید و شاید او بید انگه رود بر نفخات قلب هر تری

ضیاع و ورم در ضمن تلف قلب است

رفتار و علاج و انتهای مرض   رفتار هر تری قلب علاج طبی دوا زیاد است هر گاه مرض جزئی خفیف

و بدون درد یک باشد و هر گاه مریض در طلب شد باشد در سن صغر در بعضی مقابله در رفتار کند باشد و در جوانی

سال زنده بماند بار در دور هر یک از ایشان زیاد است و در صغر ما سالهای رسد مانند باید امراض قلب هر تری

در صورت کم شدن را بالا سقایه که اثر بیماری زنده و بنا در مرض در طفلی اثر شد و دارای بیرون است و علاج را بید اند

که اگر مرض در ورم شود و در طفلی اثر باشد که بطفولیت به حال و جوان راه است و در طفلی اثر شدت حال و بود است

و علاج را ضعف میکند و بنا در مرض در یک بشود و بنا طول قلب رفتار کن و درمان بیرون است و اثر بعد از آنکه گوئی

ثابت شده است هم اثر مرض کمی اشتغال کرده اگر چه بعد از یک دو کودک بیمار شد و در شدن هر یک بجای اثر شده و بلعد از آن گشت

قلب را ابای قلیل مرده و نه هر یک علاج بیمار از طبیبان معتقد شده و هر تری قلب سبب نبض را اثر کرده است و باید در

طفل اثر شد و سبب نرف بر اثر و درمان مانع کرده و بنا بر طفل اثر شده و بیرون شد هم دارای بیماری کرده و علاج نبض را

این عقاید را اکرده اند

تشخیص   تشخیص دادن بهمان هر تری قلب کار نیست علم لازم است و بعضی از نوع از انواع هر تری نیز داده

هر تری قلب مخصوص نیز داده و بعضی بحرکت شدید قلب و ضعیف صورت است چون هر تری عامل کند

و بنا طول قلب در دیگری صورت هم نیز در دیگر تو دارند بنا در هر باب آن قلب بیرون و صورت و ضعیف بیایم نبض

ضعیف همراهی کند با خفقان در وضع قلب حالت طبیعی اگر در حالت طبیعی ... است و اهتزاز ... است

دارد و حفظ نبض علامات ... قلب بیشتر معمول است ... وضع است اگر قلب در بطن ...

باشد چنانچه ضربان قلب ... وضع ... صورت خفقان ...

در اینجا ... است ... صورت ... است ... بطن ...

باشد ضربان قلب و چنانچه خفقان در ... باشد و در بعض علامات ...

مرض ... باشد ... بطن ... باشد ... خفقان ...

و بعضی ... ضربان ... است ...

هم در ... ضربان ... مخصوص اهتزاز بطن ... است ... اول

باید و اهتزاز بطن ... در حالت ... بطن ... علامات ... همراهی کند

و علامات مخصوصه اهتزاز بطن ... شده ...

بطن ... همراهی کند ... قلب بطن ... شده این علامات

امراض همراهی ... علامات ... صورت ... است ... علامات

مخصوصی برای ... اهتزاز ... خلاف ... اهتزاز ... در

و بطنین ... بطن ... ضربان ... قلب ... شده باشد

تشخیص اهتزاز ... در ... قلب ... اهتزاز ... قلب ... بطن ...

... است

وامراض ... در ... قلب ... همراهی کند ... رطوبت ...

دارد ... قلب ... است ... قلب ... اهتزاز ... در ...

... صورت ... قلب ... در ... است

... صورت ... قلب ... اهتزاز ... خفقان ... است

... است ... خفقان ... در ... است ...

... است ... ضربان ... قلب ... اهتزاز ...

دارد ... قلب ... ضربان ... است ... همراهی کند ...

رطوبت ... قلب ... علامات ... اهتزاز ... شده

... اهتزاز ... قلب ... اهتزاز

قلب ... است ... قلب ... است

همراهی کند ... در حالت طبیعی ...

... قلب ... اهتزاز ... قلب ...

... همراهی ... است ... قلب همراهی کند ... است ...

در ... قلب ... :

تعداد اهتزاز ... اهتزاز ... قلب ... است ...

و اما خطر از کثرت از رگ سر برشها دفعتاً قطع است از آن کمتر تا به رگ خطر کمتر و رگ باریک ... [illegible]

نابرده ... خطر رتبت ... [illegible] ... خطر از رگ ...

عب باشد ... [illegible] ... قبل ... سال ... [illegible]

در ... [illegible] ... نکنند و اما ... [illegible]

در ... [illegible] ... قطع است و ... [illegible] ... حرکت ... [illegible]

ساکن حرکت ... [illegible] ... بزرگ ... [illegible]

در ... [illegible] ... مثل آنکه ... [illegible]

منعقد شده و ... [illegible] ... جمع ... [illegible]

سعته ... [illegible] ... قطع است و اما آنچه ... [illegible]

و در ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... جهت ... [illegible]

علاج از این شرط که کرده شد جمیع ... [illegible] ... جنانچه ... [illegible]

... [illegible] ... جمیع ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

و ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible]

کرده ... [illegible] ... و اما ... [illegible]

... [illegible] ... در وقت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible]

علامات ... [illegible] ... علاج ... [illegible]

... [illegible] ... علاج ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علامات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... علامات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

و غبار مانند و [illegible] شبیه به قدر [illegible] در طرف [illegible] که از شرح گفته شد [illegible]

و در زمان [illegible] که [illegible] شروع شود در نقصان [illegible] قطره قطره [illegible] در نقصان [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] چهار [illegible] مایل [illegible] در [illegible]

در قوام [illegible] و احوال [illegible] نضج [illegible] در مرض [illegible] ضعف [illegible]

عارض گردد در [illegible] رنگ [illegible] علامات [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] ۱۵ [illegible]

[illegible] که [illegible] شده است [illegible]

[illegible] شده [illegible] را [illegible]

در [illegible]

تشخیص [illegible] که [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] اندازه [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] اگر [illegible] طبیعی [illegible] گردد

رنگ [illegible] طبیعی [illegible] اگر [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible]

در صورت [illegible] شود [illegible] که [illegible]

و [illegible] است [illegible] که [illegible] از حال [illegible] که [illegible]

طبیعی [illegible] از حال طبیعی است [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] گردد [illegible]

[illegible] رنگ شده [illegible] که [illegible] صفرا [illegible] گردد [illegible]

علامات [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible]

[illegible] در مرض [illegible] علامات [illegible] است [illegible]

طبیعی [illegible] در [illegible]

[illegible] گردد [illegible] در [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] مانند [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] عارض گردد [illegible] رنگ [illegible] در

[illegible] عارض گردد [illegible] است [illegible] رنگ [illegible]

تشخیص [illegible] رنگ [illegible] که [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] است [illegible] که [illegible]

در شب و چیزی که طحال و صرع غذای ... از جهت است و صلح [illegible] مدور می‌باشد این شناختن آنکه

که است بسیار و آسان است و اما چیزی که مشکل است این است که نوع از آنها دیده شده و این چهار دیده است

در که خلاصه چیزی که سرخک سرخ دور و درد و جوش زیاد در حالت طبیعی و بعضی از آنها که گیشت داده غیر طبیعی

در آن جا باید برای خون تیز داده شود از جهت آن علت تصور قوی چیزی که بحالت طبیعی شود و اما تیز از آن

چیزی را از مخصوصات مرضی باید که بسیار ... که گرمی سرطان خناق از آنکه است خناقچه بیرون آن

خواهیم دید و در کسانی که در آن ... علامات مخصوص و روشن شکل که آنکه تیز ... در سرطان علاوه

آنکه چیزی که جمیع سرخک شود رفتار سریع مرض و علامات و در آن بیماری که علامت شود و در آن [illegible] علامات

و بقیه سرطان و شکل ... دیده است تیز سرطان ... سینه ... آنکه چیزی در ماده

زرد که باشد سطح ... دانه کرده و این ... در لمس ... شکسته کرده ... سرطان ... عبرت

در تشخیص ... شود اما چون دانه‌های چیزی ... سخت و سرخ می‌باشند و دانه‌های سرطان و ... باید

نه ... و بعضی ... ... و بر روی شانه ... است ... باید علامات

... سرطان تیز ... مرض و ... تعدیه ... مرضی است و ...

سبب چیزی از ... گفته ... که ... باشد ...

تعدیه ... کرده چیزی که در آن ... ... است ... سرد ... خوردن ...

و بعد ... شود ... ... است

علاج

علاج ... و ... سرکه ... خوردن ... و علاج ... ... این ...

... خوردن و ... ... و ... ... مرض ... طبیب ... امتحان

... در آنجا ... ... نوشته

در بیان سرخک

سرخک ... است از ... و ... است ... مخصوص ... در که و بعضی ... از ... سرخک ... بعضی

... باید و این ... سرخک ... ... باید ... ... و

در تشریح مرضی ... این مرض ... فرض شده است و در درجه اول ... است ... به

... بحالت طبیعی است و ... که سرخک شود ... که ... و ... ... و ... ... مرض

... نوع و دانه ... که نوع ... و در ... زرد و ... در کرده و رنگ زرد ... شود و این ...

زردی ... ... و رنگ ... زرد ... طبیعی که است ... این ... ...

... و ... که کم شود ... ... رنگ ... ...

... در حالت طبیعی شود و چون ... که ... ... ملاحظه ... شود ... است ... کرده

در اجتماع ... رنگ ... و این ... ... شده ...

... ... خلط ... رنگ ... ... که ... ...

... ... است ... ...

تنگ و بندرت در این نوع نیز [illegible] ضعیفه [illegible] مرض [illegible] [illegible] درراه [illegible] نمو [illegible] صفرا [illegible]

زرد رنگ در [illegible] است و در [illegible] زرد [illegible] همراه است [illegible] زرد [illegible] در اطراف [illegible]

بعضی علامات در [illegible] در [illegible] و [illegible] قبل از [illegible] زرد [illegible] بزرگ [illegible]

علامات در رفتار [illegible] انجام [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

[illegible] زرد [illegible] نمو [illegible] عارض شود [illegible] [illegible] زرد [illegible] در [illegible]

نیست [illegible] و [illegible] عارض [illegible] در آن [illegible] علامات [illegible] که

باشد [illegible] مریض [illegible] [illegible] [illegible] قبل از [illegible] این علامات [illegible]

رطوبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نمو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطراف [illegible]

صورت [illegible] زرد رنگ [illegible] [illegible] [illegible] عرق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] مرض [illegible] است [illegible]

باشد [illegible] سال طول کشیده رنگ [illegible] مرض است

تشخیص این علامات مخصوص نیست [illegible] زرد باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زرد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامات [illegible] این [illegible] تشخیص [illegible] [illegible]

[illegible] مرضی است علاج سبب [illegible] است در طحال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرض [illegible]

است در [illegible] [illegible] مرض است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامات [illegible] مرض [illegible] زرد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

علاج این [illegible] علامات [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امراض طحال

تشریح مرضی بعد از [illegible] دو دیگر [illegible] طحال [illegible] [illegible] طحال [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

است [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قبل از آن تولید می‌شود هرگاه این مرض است از جهت ... چنانچه در قسم اول گذشت و در ... علاج [illegible]

[illegible] ... حاضر ... در طرف ۴ ... باشد ... ۳ ... [illegible]

دو روز ... همان اندازه ... در حالت طبیعی ... ۱۲ ... تعلق است [illegible]

... چهار ... در شکل و ... حالت طبیعی است ... تحت [illegible]

در حالت طبیعی است ... که ... در حالت طبیعی ... [illegible]

علامات و رفتار ... مرض — باشد طحال ... بزرگ شود ... [illegible]

هرگاه ... چنانچه ... جمیع علامات ... طحال [illegible]

بزرگ ... طحال ... [illegible]

در ... بزرگ ... [illegible]

... طحال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... در طرف ... [illegible]

در طرف ... در طرف ... [illegible]

و در ... در طرف ... [illegible]

[illegible]

او ... طرف ... بزرگ ... [illegible]

در جمع ... [illegible]

... حالت مرض ... [illegible]

... [illegible]

... مرض ... [illegible]

... بزرگی طحال ... [illegible]

... [illegible]

است ... بزرگی طحال ... [illegible]

... مرض ... [illegible]

در ... [illegible]

خون ... بزرگی طحال ... خون ... [illegible]

... [illegible]

رفتار مرض — ... طحال ... [illegible]

... طحال ... حالت طبیعی ... [illegible]

... طحال ... دلیل بزرگی است

و زرد داری اگر که بعضی طحالهای بزرگ و رحم سرد و در بیمار طبعی حجب شکسته و این طحالها ابتدا است [illegible]

باشد بعضی در اسب بزرگ شود و نقطه زرد که ابتدا مرض بسیار و نیست و در ابتدا مرض است و بعضی [illegible]

قابل علاج باشد و حال آنکه تنبیت طحال طبیعی شده و مرض سخت و سبب تشخیص و تشبیه علاج عضله

دیگری گشته است و در حصه و ادوار اول است و در حیز بیماری هم [illegible] بیمار [illegible]

تشخیص مرض   بیماری برای شناختن طحال بزرگ شده است چون [illegible] از علاج [illegible]

صدا و هر دو کرده محل او در خلاف سمت کرده است در لمس و در گرفتن [illegible] اطراف او را بطور

سیاه [illegible] بزرگ شود و در مکان هر کس نباید در هر حواس جهت حرکت می شود آن محل را [illegible] قریب دارد

خلاف کشیده شود شکل طحال [illegible] و شکل طحال بزرگ شده [illegible] است [illegible] طحال [illegible]

عمودی باشد و در مکان هر کس نباید از جهت فوق تر حدود طحال را معین کرده [illegible] قبل [illegible]

در جوف [illegible] نشان داده و بسته هر حجم طحال [illegible]

کند مریض را از علاج ناامید شود

تقدمه المعرفة   عموماً مرض است [illegible]

اختلال در [illegible] طحال [illegible]

باشد [illegible] شده باشد [illegible]

سبب   تقریباً جمیع [illegible] طحال [illegible] علاج

[illegible]

آن [illegible] طحال بزرگتر از حال طبیعی شده و [illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]

[illegible] شده [illegible] باید [illegible] مذکوره فرق [illegible] بزرگ [illegible]

طحال [illegible] است [illegible] طحال [illegible] بزرگ می شود [illegible]

و در [illegible] طحال [illegible] بزرگ می شود این [illegible] برای [illegible]

[illegible] طحال بزرگ شود [illegible] عارض شده باشد [illegible]

[illegible] کرده باشد [illegible] برای [illegible] شود

علاج   [illegible]

[illegible] باشد [illegible] طحال [illegible]

[illegible] طحال [illegible]

باید [illegible]

[illegible] خارج [illegible] مسهلات و مستفرغات [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible] داده

[illegible] مرض   باشد [illegible]

باشد [illegible]

در حالت طبیعی نشود و چون ادرار ابره [illegible] ریزه و رنگ [illegible] از وی خارج گردد و [illegible] و چرم اندر وی چنانکه
قدم [illegible] طول کشیده باشد در مثانه و در بعضی مجاری است غیر طبیعی عارض شود و ریم که بیرون آید در این
مجاری است [illegible] [illegible] تب است با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] شود [illegible] ماده [illegible] [illegible]
نو [illegible] باشد و ماده [illegible] [illegible] [illegible] بروز کند

علامات ورم گرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جمع [illegible] [illegible] کردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
قطرات [illegible] ماده [illegible] [illegible] گرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماده [illegible] [illegible] واقع است جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بروز کند چنانچه [illegible] [illegible]

علامات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تشخیص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

غدد سرطانی غده را نامند و مرض است ناخوش سخت است و بدانکه ... بالا ... ورم ... است با ... سبب

ماده های خنازیری هر دو طرفین گردن واقع میشوند ... ورم ... از ... سرطان است ... سرطان ...

در قسمت ... از ... تر ... و حال ... اگر این ... سرطان ... گردد

در ... و هم خنازیر ... طرفین ... از ... ضعف ... که ... گشته ...

به ... بعضی دیگر ...

نقد ... اگر چه ... است ... هلاک ... این مرض است ... علاج ...

سبب ... این مرض ... است در زمان ... در زمان ... مرض ... است

بیش از ... و ... گردن ... خنازیری ... است و بعضی ... این مرض

بسیار شایع است و در ... شایع است ... شایع ... است و ...

بعضی از ... را ... از سبب ... است ... و ... بعضی ...

خشک ... است ... مرض ... سبب ... بعضی

در ... هم ... و ... سبب این مرض ... بعضی ... بعضی ...

... بعضی ... بعضی ... است ... علاج ...

بسیار ... است ... شده است ... از

... شده ... است ... سبب این مرض ... است

...

نامیده است ... شده است در هر جا که مرض ... است ... استعمال ...

و حال ... آن ... است ... هر جا که مرض ...

هیچ ... است ...

علاج در ... مرض ... از ... خارج کننده

... این مرض ...

... در ... علاج ...

... است ... مرض ... طرف ...

... مرض است ... این ... است ...

... استعمال کننده ... علاج ...

... مرض ... استعمال ...

... و ...

... دارد ... و ... این ... است ... مرض ... است

...

... است ...

... است

داء الفیل

داء الفیل عبارت است از تهیج و [illegible] جلد [illegible] بحدیکه [illegible] است در [illegible]

تشریح مرضی — در این مرض فصول جلد سبب ضخیم شود [illegible] ضخیم [illegible] بحدیکه منفصل کردن [illegible]

شده [illegible] این جلد [illegible] است [illegible] بزرگ شود [illegible] طبقات [illegible] [illegible]

[illegible] تحت جلد [illegible] ضخیم شده و در میان [illegible] [illegible]

[illegible] عضلات [illegible] [illegible] [illegible] بحدیکه [illegible] است و در [illegible]

موضع [illegible] و [illegible] گشته اند [illegible] عظام هم [illegible] شده [illegible]

[illegible] در [illegible] مخصوص [illegible] است [illegible] [illegible]

دیده شده است که [illegible] بزرگ [illegible] [illegible]

داء الفیل [illegible] بزرگ [illegible] [illegible]

[illegible] که هیچ [illegible] [illegible]

علامات — [illegible] مرض [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مرض [illegible] است [illegible] تهیج شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علامات [illegible]

دوالی

در موضع و این تهیج در [illegible] مرض [illegible] [illegible] و این تهیج [illegible] [illegible]

و در [illegible] رطوبت [illegible] است و لکن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جلد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] و این تهیج [illegible] [illegible]

مرض در [illegible] بزرگ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] جلد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

رفتار و انجام و پیچیدگیهای مرض — مذکور [illegible] رفتار این مرض [illegible] است [illegible]

[illegible] است و چون [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] دیده شده است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

تشخیص — در [illegible] [illegible] و در رفتار مرض [illegible] است [illegible]

مرض [illegible] مرض است [illegible] [illegible]

سبب [illegible] ارث است [illegible]

[illegible]

[illegible] بیشتر عارض شود

تقدمة المعرفة مرضی است [illegible]

معالجه پذیر هم نیست

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کارینامیس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] بکار برده شوند

نوع [illegible] در امراض اختلال تغذیه

در لاغری عضوی هزال atrophie

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اثر از اتروفی رحمی است [illegible] ورم است بهر حال علاجش [illegible] نشود [illegible] است

اتروفی دماغ

عبارت است از کاهش حجم [illegible] اجزای دماغ از اتروفی [illegible] در اثنای [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] درجه [illegible] رسیده باشد [illegible] از [illegible] دماغ [illegible]

باشد [illegible] است [illegible]

تشریح مرضی [illegible] که اجزای دماغ [illegible] اجزای [illegible] اتروفی [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

[illegible] اتروفی [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] اجزای [illegible]

که [illegible] از بطون دماغ [illegible] صورت [illegible] اجزا [illegible]

[illegible] بطون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] اجزای [illegible] باشد [illegible] صورت [illegible]

این اجزای [illegible] باشد [illegible] باشد

[illegible]

در باشد [illegible] حصول [illegible]

[illegible] است [illegible] حصول [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

[illegible] اتروفی [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] باشد

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

حمی عظم

طریقه حصول اتروفی [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

[illegible] حصول [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

علامات [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] مرض [illegible]

مفتوح ... خارج گردد ... در صحت ... عارض شود ... مخالف ... است [illegible]

... [illegible] ... گردد [illegible]

... [illegible] ... حافظه ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

در ... [illegible] ... خارج ... [illegible]

تشخیص [illegible] ... [illegible] ...

... [illegible] ... حرکت ... [illegible]

نقصان ... [illegible] ... تشخیص ... [illegible]

تشخیص ... [illegible] ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ...

چون ... ضعف حرکت ... [illegible]

... ضعف حرکت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مزاج ... [illegible]

چون ... [illegible] ... تشخیص ... [illegible]

مزاج باشند ... ضعف ... [illegible]

و تدریج ... [illegible] ... حرکات حاصل گردد ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ... علاج ... مرضی است ... [illegible] ... علاج

اثر فی دماغ

... حجم دماغ ... نقصان ... نقصان ... رطوبت ... دماغ

... [illegible] ... نقصان حجم دماغ ... [illegible]

... دماغ ... نقصان حجم ... نقصان حجم ... [illegible]

دماغ ... [illegible] ... عارض ... [illegible]

اثر فی قلب

حرارت ... [illegible] ... حجم ... [illegible]

... قلب ... [illegible] ... قلب ... حجم ... نقصان

... [illegible] ... نقصان ... [illegible]

... [illegible] ... نقصان ... [illegible]

... [illegible] ... نقصان

وارد آید اطراف قلب جزئی اعلام است در صورت خبر یک ثلث تضعیف از حجم و وزن آن کم شود

اطراف شده پژمرده بقول لنگ شبه کرد در بیت چین خورده

علامات — علامات اطراف قلب که بیشتر از روی خیال و حس رنجش شده مشاهده کدورت رنگ

باید در ساقی کمتر از حالت طبیعی باشد ضربان قلب از کمک ضعیف و صورت [illegible] ضعیف [illegible]

ضعیف بود در اطراف باشد در زمان ضعیف گردد و در اطراف [illegible] از همه این علامات خبر که در [illegible] دارد

لکن کدورت رنگ قلب است در برای تشخیص علامات که لازم است

اسباب — اطراف قلب نتیجه از غلبه امراض خطره است و [illegible] اختلاط [illegible]

فقری و سرطان و [illegible] دیده شود در اشخاصی که [illegible] باشند [illegible]

باشد [illegible] قلب [illegible] رطوبت [illegible] خارج [illegible]

شرائین خارجیه قلب — علاج مختلف است باختلاف سبب [illegible] مقویات [illegible]

در بیان اتساع کبد و بیماری صفرا

کبد در حالت [illegible] در [illegible] کاسه [illegible]

تشریح مرضی — اتساع [illegible] که [illegible] از [illegible] کاسه [illegible]

باشد [illegible] شده [illegible] زرد [illegible]

مرضی باشد [illegible] خارج از حالت طبیعی است لکن [illegible]

طبیعی

طبیعی [illegible] کرد [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] حالت طبیعی [illegible]

[illegible] شده

علامات و رشد مرض — ابتدای مرض [illegible] بعد [illegible] تنفس [illegible]

طبیعی [illegible] علامات [illegible]

[illegible] که [illegible] مرض [illegible]

[illegible] که علامت [illegible]

که [illegible] است

تشخیص — [illegible]

در مرض [illegible]

عارض [illegible]

[illegible] نیست

تدبیر — [illegible] علاج است [illegible]

[illegible]

[illegible]

به نگارش آن نمود [illegible] و ذکر آن که موجب طول کلام است

در بیان امراض عضلات

تشنج — [illegible] در جهت [illegible] عصب [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

علامات [illegible] — [illegible] عضلات [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

جمیع عضلات [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

عضلات [illegible] حرکت [illegible]

در [illegible]

[illegible]

تشنج — [illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible] — [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

سبب — [illegible]

علاج — [illegible]

[illegible]

نوع سیم از امراض [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] عضلات [illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

صلابت دماغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در صلابت نخاع

صلابت نخاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

در صلابت قلب

صلابت قلب [illegible]

[illegible]

صلابت کبد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] Ramollissoment [illegible]

زخمی که از عضلی است ... عصب در ... در نسیج ... است ... است ... شود و ... که ... نسیج ...

در جمله از برای آن ... شده و در درجه اول نسیج آن ... حرکت طبیعی ... دارد و ... شود و ...

... کرده ... در ... او ... است ... شود ... این ... شود ...

شود ... در بعضی ... آن نسیج و زخمی ... تمام است ... و ... عضو ... است ...

باشد زخمی ... تمام ... است ... در ... در ... عصب زخم ... است ...

موافق باشد و زخمی در ... بود ... نسیج ... است ... شده و ... طبیعی است ...

و ... است ... و ... و ... در حالت طبیعی ... است ... طبیعی است ...

باشد و خون در بعضی ... زخم ... و ... باشد و ... باشد ...

و این ... زخمی ... است ... است ...

... در ... زخم ... است ... است و ... باشد ...

و زخمی ... در جمله اول ... باشد ... حالت طبیعی ... که ... باشد ... است ...

حالت طبیعی ... که ... در ... است ... است ...

طرف ... و ... زخمی ... در ... و ...

... است ... زخمی است ... خون ... باشد

در زخم دماغ — زخمی دماغ ... است ... مرض ... و ... شود ... تمام ... دماغ

...

... یکی ... دماغ ... طبیعی ... در ... است ...

... دماغ ... درک ... عضو ... مرض ... شده است ... زخم

تشخیص مرض — این مرض ... دماغ ... شده باشد ... در ... دماغ

... است ... غلیظ ... در ... دماغ ... است ...

دماغ ... است ... در ... زخمی ... در ...

باشد ... طبیعی ... باشد ... دماغ ... است

... زخمی ... دماغ باشد ... است ... شود ...

دماغ ... دماغ ... شود ... است ...

... دماغ ... شده ... خون است در ...

علامات ... در درجه اول مرض ... در ... است ...

... زخمی دماغ ... مرض ... دماغ ... است ...

... است ... زخمی ... است ...

... در ... و ... در ... شود ... است ...

... مرض دماغ ... است ... دماغ ... شود ...

باشد ... شود ... در ... زخمی ... دارد ... عصب

از فوات رسیدن حس بعضو که مانند آن است باز ماند و سبب آنکه بیشتر رخ کرده سندرت تمام لقوه دیده است که اعراض
لکن تا کنون شناخته نشده بسته شدن سده دماغ از دیگری که بعلت فالج عارض شده از جهت آنکه در آن عروق خون شده
لرزد بعضی از دالها ی اعضاء که مانند آن از آن بیرون رفته باشد و بهر حال از آن دالها از خوف تشنج واقع است
بعض از داخلات شناخته که از نقطه های عصب بر سیده رسیده باشد و اعضا جمع شده باشد و بیشتر از آنها در دار باشد
مانند آنکه در پیش مذکور گردید از ادراک اعضاء باشد و آنکه حواس در رنگ و طرف صفحه شده قسمی است

علامات باید تمیز داده شود علامات اقسام صورت علامات یافتن

علامات رفتار عادی مرض علامت عروض مرض بعد از سکته است که در از سر انتها صداع و دوار
حس و حرکت تمام و تشنج در پا در طرف و در تمام نصف بدن که عارض شود آنگاه عروض مرض بعد از سکته شده مرض فالج است
ای بیافته و فالج کرده مانند آنکه در زیر او و دیگر در پایه رفتار و حس و حرکت مرده است و تجربت آنکه است
مرض فجئی شده و غلبه بر نیما چه که بدهد زنخ بست سال عمر کرده و عارض علامت این مرض در حقیقت زنده هلاکت رسیده
آنگه تشنج عارض گشته بعضی دیگر به نفخ زیر مبتلا شده در بعضی از فالج رفع گردد و این بهتر است لکن نادر است
و طول می کشد که فقد از آن فالج منبسط گردد و به تمام یکی از علل مرکبه این مرض که به مذکور شد از جسم و نقص
هلاکت رسد آنکه رفتار تن بر سر حرکت باشد در بعضی از مرضی حمله می کند و تن تر که عمل زده است در حقیقت
تشریح شاعر که شود حافظه زایل گردد زبان گرفته بهم سازد و بصیرت بیان خیالات بعضی چون
دهان کج شود در یک طرف آن حس و حرکت کم شده که تشنجات عارض یکی فالج رسد و ظاهر شود کرده است
رفتار مرض

رفتار مرض طول حرکت عصب از کلمات که باعث بدون سکته در بیان حالت مرض و فقد صداع سده که می عارض شود
مضطرب بهر سو حرکت و خیالات سر از سر و موی از زنج تا به تمام بدن تشنجات مقاعد بهر عضو شکستگی عارض بعد
و این حملات باشد که هر آن گشته فالج باشد بهر نوع شود باشد که طرف مفلوج شود و طرف دیگر که گشت است.
عارض شود

رفتار مرض بسیار مختلف است که گاه در دفعه اول یا در ابتدای هفته دوم بهلاکت رساند گاه تا هفته چهارم
طول کشد و بعد از آنکه بیشتر علامات کمی بگذرد در بعضی مرض مشتغل گردد که کلات از زبان صورت علامات
ظاهر جا از نو شده مرض تشنج کامل نماید بعد از علامت ابهامات که فالج تمام کامل حقیقی در اطراف
مفلوج شده باقی مانده و تحصیل نشاط قوت حس ایشان نکنند
علامات رفتار حالت لقوه مرض در غلب دیده شود که آنها خود حس بیشتر تشنجات را می کشد
و تغییر کند و صداع عام یا در جهه یا اول عارض شود و احوال باحتیاط پیدا با چند ماه با چند سال بعد
از عروض مرض در تمام بهر سال نرسد و اگر اول در حس و حرکت که در ابتدا سر او نشود بعد شش ماه و در
حس اطراف زدن بعد از سه ماه در مفاصل و در درد مضر بهر سه سه هفته در حرکت انقباضات بهر که بعضی
اوقات راه رفتن یکی را زمین کند و چیزها را بسیار رنگ نه و تن خشک شده با اصل تو بهتر چیزها
که که سر او بر سر و بعد تشنج در یک طرف یا در هر دو طرف کامل گردد اگر علت مدتها و در یک قطعه واقع
باشد لکن علامات حقیقی آنست که هر دو طرف مفلوج شوند مخصوص بصورت تمام مرض است

عسیله

داشته که در حضرت رسیده تا به گاهی تعهد [illegible] و در حق [illegible] کنند و طبیعت در بسیار [illegible]

در این مرض هرای که در [illegible] کرده [illegible] خود بخود [illegible] گشته و مریض [illegible] هم [illegible] تا

[illegible] هم [illegible] در حال [illegible] گردد و طبیعت [illegible] حافظه ضعف [illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

[illegible] و در طرف [illegible] حال در [illegible]

[illegible] رقان [illegible] مرض [illegible] در تب است

[illegible] مرض [illegible] حال [illegible] مرض بسیار [illegible] است [illegible] حال [illegible] که

[illegible] مرض [illegible] مرض [illegible]

تشخیص [illegible] دماغ [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] مرض [illegible] دماغ [illegible] دماغ [illegible]

حمی [illegible] صداع [illegible] که [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] حال [illegible]

[illegible] صداع [illegible]

[illegible] اگر [illegible] حمی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مرض [illegible]

حمی [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] دماغ [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] است [illegible]

صداع [illegible] که [illegible] حمی [illegible] است [illegible] دماغ [illegible]

حمی [illegible] مرض [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] که [illegible] مرض [illegible]

[illegible]

[illegible] مرض [illegible] که [illegible]

سبب [illegible] مرض [illegible] است [illegible] اگر [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] اگر [illegible] است [illegible] دماغ [illegible]

علاج [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

دماغ و [illegible] که [illegible] بر [illegible]

[illegible] که [illegible] حاصل [illegible]

در کابوس

کابوس آنست که [illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات [illegible] علامات [illegible]

[illegible] شخص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نمود و [illegible] در [illegible] حس و حرکت در هر دو طرف [illegible] نمود [illegible] دست و [illegible] در اندام [illegible]

این مرض علت [illegible] باشد علاوه بر حس و حرکت هم از [illegible] حس و حرکت [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] از آن حرکت [illegible] مقابل [illegible]

نخاع [illegible] در نخاع [illegible] است اول [illegible] علاج [illegible]

اطراف [illegible] حرکت نخاع [illegible] است [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] در حرکت [illegible] ضرورت [illegible]

[illegible] نخاع [illegible]

ورم و التهاب نخاع — [illegible] مرض در حرکت [illegible] است [illegible] چند ماه تا چند سال [illegible]

[illegible]

تشخیص — اگر [illegible] نخاع [illegible] نخاع [illegible]

[illegible] مرض [illegible] نخاع [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد

[illegible] — [illegible] است [illegible] اگر [illegible]

[illegible] است

[illegible]

سبب — عمده اسباب [illegible] نخاع [illegible]

[illegible]

علاج — [illegible] اگر [illegible] حجامت در روی نخاع [illegible] در روی نخاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] دارند

در زخم قلب — زخم قلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] زخم قلب [illegible]

[illegible] زخم قلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دوای بلغم است در حالت غلبه صفرا هرگاه که در غثیان هر چه قی در می زند ما نند زرد آب شود تلخ است

فلک ترنج بشنه گرده بشنه شود برگ فرفان کرده و بحالت در صاعان روغن بید املوده با سیم هر یاد آن زنجبیل

هر گاه علامت که ترنج در می قی را فرد رفت بحال ما ترنج شده باشد رطوبت بلغمی زنجی قی همیشه در غثیان است در آن

ترنج کرده در درد نم همیشه جوده ما در تغییر ابی تمیل ا در دما و غیره و خفقان ما را نمی نمود بل که از مهمته تقریبی در در حالت آن

داشته تشنگی غلبه رخصت به او در هر ما قوا تا بعضی در هر اجر ایرانی و سرطان و غیره و در این زخمها در روز شان

مزاج در هم است و جمیع زرق دارد ما را نیز بر تهایت در فصول درم به الحق آنچنان علامت مخصوصی ازرای یابد

زمینه کند با آنست ضعیف مخفی تغییر پیرامان در صورت قی هر چه غش بعضی صورت آنچنان در علامات گرم

نیز چنانکه به هر گاه درم و بخت هر چه یاد در آن باب حرق قی است چون در این حالت جمعی نیست ساکن

هر چه آن تقبه بهتر و علاجی هم در آن هم دارد

زخم معده

از جمع قیز که در حد در سنه و هم بر سیده هر وز خلاف شی یک ساعته جسته آید در جانب آن

بیشتر است و در خشه در غثیان بحالت بلغم هر چه علاج کرده باشد در این زخم لبار شده که در آن عمق معالجه

در صفوره به مجله کسی است با و ده شود دیگر ایشان تغییر هر به بسیار عمق او شا علامت مرض حقیقی شده داد از آن

نفس است تغییر است که دو لحظه تغییر قدح هر در معده و هم بر سیده هم چنان علامت تیز مخصوص بیشتر گیست ان اثر کرده

بی انداز است هر با قلیل از اینها که زخمی معده را بیان کنیم زخمی نیست که تفصیل دیگر گفتیم ما در جوهر آن است در مد

در بیان زخمی دیگر معده

مرا دهر چه الحاظ قطعه از آن دو هم کنند هم کرده شود در جمله علاج دردناک

بود خیال نمود و دوای معده و چهارم بعضیه اصلی می‌شوند و دلیل در تمیز ۲۲ حسبی در جمیع علاجی که دارند در غلب از آن‌جا در

است جز علاج آن معده را هم شده بود و این زخمی لب رشته بود با هر قطعه از گوشت در معده هر چه یابند نموده

و هم نمود در زخمی علاج معده هی گرداند در معده را از هر دو اینکه ساز در وقت مرگ قوه علامت معده از علاجی زخمی را در هم

در حالی چنانچه دارد در طرف ساز و دوای علامات و نیز قدر دلیل علامت که علاج ظاهر شود دارد که در این کرده

و ادامه جمیع ۲ می اهمال را بیان کنیم که صورت علاجی حرارت داده شد تا ته را هم تر نمود تا دوکی را نوشته نمود تا شده

هر حالی در وقت علاج زخمی معده را علامات معده و معده در تمام تا تقویت یافته هر روز علاجی که در آن

کتابی در جمیع علامات معده است ما شود بعد قرحه بزرگ که در سطح مخفی از دو علاج جمیع نفس زخم که در علامات

دو زخمی از معده یابد و دو نیز در هر ورق نشسته ساخته رشته یابد و معده که برخی در هم شده ما نند نیم معده تا

کرده شود و این زخمی ماده در جمیع غذا معده است در گوشه طرف شود ما ده تمر دو ده در معده و در نگ ریزد که ما چون از

ماند که کند یا بخار در این جهت است آن ماده نیز در جانب علاج در حال کسی طرف شده اند و هم طرف

در هر طرف معده در سینه ما غثیان جنب در دو دانه نیز ساخته باشند و بهای این تفرق اتصال زخم را از کی در غیر علاج

و در دو درم رضع اما در دو علاج نکند و این دلیل و چیزی است برای آنکه در حال حرارت امر اثر در آن علاج است

بیخ علاج اگر چه اگر در شکر لا هی ما و ما است تغییر داده که این علامت در هر علاج که شده در هر وقت

این علاج هم بود باشد تاکید علاج که علاج غیر از قرحه بزرگ باشد این تغییر غیر شد هم باز بی ما بود ولی چیز

برای علاج درم بیه اگر در این قدر لازم ما نیست هم در زخمی نیست است برای که علاج هم و علاج که در زخمی

گاه گاه زرد رنگ و گاه [illegible] رنگ و گاه [illegible] در ادرار [illegible] این مرض [illegible] کرده [illegible]

در زیر [illegible] سده   مخصوصا [illegible] [illegible] سده [illegible] مخصوص [illegible]

در اطفال [illegible] است [illegible] [illegible] درجه [illegible]

[illegible] در جمیع اعضا [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] کرده [illegible] اسم [illegible]

[illegible] کرده و [illegible] [illegible] شود [illegible]

و چنان [illegible] ماده [illegible] است [illegible] [illegible]

خوب [illegible] سده [illegible] ماده [illegible] شود [illegible] شده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] دیده شده

علامات   اطفال در [illegible] شیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] رسد

سبب   این مرض [illegible] شیر [illegible] دادن [illegible] شیر [illegible]

[illegible] اطفال را شیر [illegible] [illegible] مرض [illegible] شود

علاج

علاج   اگر در اطفال [illegible] [illegible] این علامات [illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible] اگر این علامات [illegible] در اطفال [illegible] [illegible] شیر [illegible]

[illegible] شیر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شیر [illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible]

[illegible] شیر [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible] شود

[illegible] ماده سده   [illegible] این مرض [illegible] شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در جمیع [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] [illegible] در اطفال است [illegible]

و گاه [illegible] رنگ [illegible] [illegible] شود و گاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و گاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

گاه [illegible] و گاه [illegible] رنگ شود [illegible] [illegible] شود [illegible] در [illegible] اول

حاصل وجع شود در موضع معده تولد عطش بسیار عارض شود و اگر از دهان قی زرد خارج شود صفرا غالب است حاصل این علت

شود و استسقا آن زمان که تولد مرض از وی گردد تا روزها در زمان بحالت طبیعی باز نشود با وجود این علامات مرض زحیر شود و

مریض بیحال باشد و در جهت تعفنه اخلاط صفراوی قول ملاک آنست که مرض غلبه در شروع عارض شود این اعراض

مانع مزاج خوب داشته اند که غذا اکثر خورند و در اطراف بهار تولد مرض مشهور است در هر نوع از انواع معده

بعوض وجع در موضع معده وقع است تولد آن در مزاج حالت طبیعی باز در محل دماغ صفرا مانع حالت باشد [illegible]

و زوال زمان آنکه قوی غالب شود مریض بمیرد و بعد از آن اعراض که در تلف علامات مخصوص است اگر در [illegible]

مرض در صحت معده و زمان آن زمان شده و عرض اعراض در سیاق مرض از مریض برگشته که بود که علت

بلکه اینها هم شده که تا روزی که گاهی وجع شدید در موضع معده حس کند و در این ورث که در زمان دل

رنگ رنگ آن به دل ماه هیچ وجع بود که ده شده است که در نام صالح رنگ آن سیاه گاه اینها است حکمه

در جهت و در طرف شده بار دیگر بار روز که کسی غلبه یافته است مرض در آن شود

تشخیص — مرض که در معده باشد تبها دارد و چهار حال حادثه حکمی است که سبب آن در معده وجع

دلوز از آنها هست که تنها نیست وجع عصبی و از آنچه کار را دارد و هر روزی که باید در آن حاصل دوران معده

شاید تولد در معده ماهیت نیست و اگر ظهور آن شده است با مزاج ساربین روزها نداشته که وقع

اینها تشخیص علامات معلوم است

تقدمة المعرفة — حول تشخیص در آنچه معالجه قلیل زمان ساده در وجع مادر درد و صرف اینها اکثر شده است بسیار [illegible]

علاج — در صورتی که مخصوص از وجع معده از روی تدبیر که در آن معالجه و در هر یک حکم بیع از تدبیر علاج

شمع و روغن در وضع معده و در نشانیده از روغن سداب که شرب و رفو شده است از خود بار دیگر و دیگر اطلاع که در

هم شده مخصوص آنکه هم بر آن در باشد غذای مریض شیر بادام است و شربت [illegible]

در مرض حرارت جگر — معالجه از آنجا که حرارت بسیار بوده و از کار مزاج در معده و در آن باید [illegible]

که از بسیار در وضع مزاج از بجای معالجه در روغن زیتون شده که از مزاج بسیار کفایت از ما در وضع شده معده [illegible]

در معده و دهان گرم است غلبه مرض هم توبه در معالجه از بسیار صفرا تولد در طحال و عرض [illegible]

شده و در حال ما در زمان آن نمی باید هم این مرض ما و حقیقت علت غلبه ظاهر تا که این اعراض مخصوص اکثر در هر جا که [illegible]

در وصال است معده وجع در طحال بسیار که دارد است و این حال مانع از معالجه حرارت است که [illegible]

در بیمار صفراوی در ده ماه شده در طحال دارد و بر روی قرص بیمار شده بسیار و اندر زمان در تیز و دو کار

علاج — در طحال دانسته شود که شربت آلو در بازی از مریض مانع و از ترنج بسیار معتدل است در روغن [illegible]

در آب سه کاسه کند و پنجه از سفیده مسهل است

در مرض طحال که — طحال بزرگ شده و جهت آنچه بزرگ کرده که نمی رسد و از آن در معده است و باید که [illegible]

و بسیار بخار زرد است و شده رنگ در حالی که تقریب است در هر حال حادثه علاج طحال معلوم است و مرض از [illegible]

در مرض و در حال نعلبند است و در بدن و در وجع از اول است هم در آن که نقصان غذا است [illegible]

در مرض ورم تنگ نفس — ریح در قرانی در مزاج است بر او تولد در وضع چهار ماه در روی عرق باید در آن [illegible]

قطعات غانغرانه [illegible] ماده و تمره و عفونت که در رحم در تنگ هم با هوای آلات [illegible] است در رحم زیر شده و در مجرای غانغرانه

ایجاد کرده و لهذا این غانغرانه [illegible] شده یا شرکت فتیله بر هم [illegible] و اگر [illegible] علاج رحم بکار برند [illegible]

و تنفس خراب شده بر شده که [illegible] این نوع مرض در زنها کمتر است [illegible] غانغرانه [illegible] این غشاء [illegible]

طبیعی [illegible] که [illegible] این قسم [illegible] و در آخر [illegible]

رحم و خناق

علامات زنی رحم هوائی که [illegible] در جنب او خناق [illegible] است [illegible]

[illegible] علاج رحم [illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] رحم [illegible] در [illegible] حالت آورد

تشخیص [illegible] تشخیص [illegible] و [illegible]

در [illegible] این [illegible] است

سبب [illegible] که در [illegible] در [illegible] و [illegible] در خناق

رحم [illegible] علاج [illegible] است

درز نرمی عظام زنی عظام [illegible] در [illegible] عظام [illegible]

[illegible] عضلات [illegible] عظم [illegible]

Rachitisme

osteomalacie

است [illegible] خصوص است [illegible] در [illegible] که [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] و [illegible] رحم [illegible] که [illegible]

[illegible] عظام [illegible] عظام [illegible] عظام [illegible]

[illegible] عظام [illegible] عظام [illegible]

عظام [illegible] عظام [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] عظام [illegible]

[illegible] است [illegible] در [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

عظام [illegible] است [illegible]

[illegible] علاج

علامات دوره مرض [illegible] مرض در [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] عظام [illegible]

[illegible] عضلات [illegible]

بعد پانزده و بعد از بیست سالگی تا بیست و پنج بخصوص عظام بخصوص عظام ساق و ساعد صحیح تر دکه بعید است اما بعد از آن بیست و اگر کسی را آن طبیعت

دانند که بعید است اگر ده عموماً جایز نیست در مرض ضعف ان در این حالا در که ضعیف باشد هر بار بیست مرض چه بالطبع حرکت باشد

و لا در بیماری عظام هم چنین ضعیف شده هر فقدان و با آن کمال فاضل ما هر روز تغیر دارد از طرف ایشان باشد اما در ایشان

فقدان نقصان در ظرف دارد و با آن در ظرف چنین و ماه باشد در ما دارد و در ظرف ایشان بیش ده و هم قد بدانند ما

بحال بلکه با آن در رنگ دیگر در شده دارد و بالطبع در ده رنگ عمرت بعد سال و هم در ظرف از ده تو بماند مرکوری

صحیح ایشان بدین اطراف عالیه فقدان ان فکر کرده است در ما خود و بالطبع بلکه اطراف ساعد و مجری آن که نه بود و این تا آن

روز است بخصوص با عادی اطراف ایشان با عجز شده عظام ربع و منظر رنگ رده تا در بیماری عظام اطراف اعلی و سفلی

بعد پانزده تا سی سالگی ضعیف شده خود در ظرف آن ضعیف شده ابن و بیست و از قدام و خلف ما باشد و در هر دو عجز شده

و اطراف فقرات عالی بالطبع راه است و این اطراف اگر عمومی باشد صد بیش نیز و خصوصیات صلاح خود در ده ها مر بالطبع

در نزدیکی است و صاف شود و حال ضعیف در هم تقصیر بعد از ده سال هم و الذی رفیق صلاح صحیح شده دارد و در جمیع بود دکه خود به

خلاف عادت طبیعی اینجا بعید است اما در بعضی بلکه کمر با آن در دو هم تقصیر سال ان در خارج خود هر روز با جمله سینه است آن سبیه

خود هم بر سینه ربع دارد اینجا در عظام فرض هر شده هم که دو صفحه و جمجمه تا بر خاصره و هانه بیک بعد نوع اگر کرده

این و بالطبع محور قدام و خلف و صفحه عرض تا زده است هم طبیعی که در جانب هم رسیده اما در این نوع تا عظام و صفحه در ظرف آن باشد در

تنوع تفصیل کمال در محور عرضی و صفحه عرضیه اگر مرض در اطفال صغیر عارض شود هم بعد از خلاف آن اما در قسم شده اما بعد چون

عظام در زمان بلوغ واقع و بالطبع قوه محافظه خود بود دو ظرف بزرگی که تا بلوغ محمد از بزرگ که شبیه بود بعد از تمیز کرده اگر در آن رسد

شده ای هاند عارض شود در اطفال عظام را اثر صحیح تر شود دیگر با مرض ضعیف بعد تا بیست بخصوص در ایام صغیر ده سال ده سالگی الی آن تا سی و سه

عظام صورت سر علاوه با مرض کرده ضعیف جوان و عرض صورت بزرگ شود در ما به طرح بیرون آن اگر چنین شود تفاوت ده اما

علاوه با مرض شریک شده در تحت آن بجا عظام خلال کاه در بعضی ید عجالت عمده هم بلهم بود بسیار چنانچه در ظهر در بدن اسباب صلاح

در ظرف آن قوه عرض صدر کم عمیق و بالطبع تغییر در این کمال صلاح در هر دو در ده ضعیف صلاح و عرض باشد هر دو در حال گذشته

خارج باشد و عرض صدر رفته در و مدد با بالطبع تنفس عجالت جاری شود و خود محاسن هم فرج با ظهر اینکه ابتدا اله

اعتدال صلاح کم شود و بالطبع بسا طولها رفته از رفعات تنفس شود تا در نمو و با بالطبع قطر عمودی سینه کم شود از این رو بالطبع

انحراف فقرات در زمان طبیعی و در صدر شده در آن کجا ده در آنجا عرض صدر اگر تنگ کرده و با بالطبع از زمان آن ده هم چنان

بسیار از تنگ شود و با بالطبع است که نفس قوت نشود تقصیر و حرکت قلب نیز ضعیف شود و حیات مقصر رسیده و نفس کسالت در دم ها

نیز زیاد و اخلاط رفته در دم از مرض کم و اطراف عظام عموماً در زمان ما عادت و ظهر است با عجالت استخوان با حال

که و صدر در ایام اطفال عظام در آن بعد از آن خاصره و فقرات در صلاح و فقار علاوه کرده اند با هم رفته از مرض ربیع باشد

در هم اما بعد تا جمیع عظام در آن منعقد در زمان طبیعی منحرف شده و با آن حکم ما سه سال طول ایام کرده اند از این

در اطراف عظام رسیده در حرکت اطفال از جنبه عقلی و علاوه با سهال و بیماری علامات حرکت دکه ده با تنفس و حرکت

بیمار رسد بلکه تنفس شود مرکب با تنفس در صورت اول خیر که بسهال در ما رسیده و در آن کم تا در آن حرکت ده

مرگ در بیماری و اطراف عظام کم مرض تفاوت تو زده تو دست و ذات از به تنفس در هم حال حمره بکار

بعد مقدمه تنفس شود مرض کم در حرکت عضلات قوت کرده و بدن شروع به کار نماید و اطراف و بالطبع حرکات

طبیعی را نیز باشد بتدریج انقطاع یابد و در انحراف تام نشود اما چون انحراف زیاد باشد بخصوص اگر در عظام طرف صدر فقار

باشد ... [illegible] باشد و ... [illegible] بخصوص ... [illegible] انحراف سبب نشود و اگر مرض در ... [illegible]

باشد ... [illegible] نشود و اگر در ... [illegible] باشد ... [illegible] جمیع ... [illegible] را ... [illegible] نشود که در صدر ... [illegible]

بخصوص چون ... [illegible] که نفس ... [illegible] نشود ... [illegible] مقدار کرده ... [illegible] بخصوص ... [illegible]

این ... [illegible] عضلات ... [illegible] و ... [illegible] اینها ... [illegible] زیاد ... [illegible]

... [illegible] نشود

تشخیص ... [illegible] در ... [illegible] عظام ... [illegible]

طبیعی ... [illegible] نشود ... [illegible] این ... [illegible] مرض ... [illegible]

تقدمه المعرفه ... [illegible] مرض ... [illegible] ضعیف ... [illegible] علاج ... [illegible]

... [illegible] چون مرض ... [illegible] انحراف زیاد در عظام ... [illegible] بخصوص در عظام صدر ... [illegible]

... [illegible] علاج ... [illegible] انحراف ... [illegible]

سبب ... [illegible] مرض ... [illegible] بخصوص ... [illegible] عظام ... [illegible] اول ... [illegible]

در ... [illegible] بخصوص در ... [illegible]

علاج ... [illegible] مرض ضعیف ... [illegible]

... [illegible] وضع ... [illegible] اگر ... [illegible] صحیح است ... [illegible]

... [illegible] ضعف ... [illegible] خروج ... [illegible] اثر ... [illegible] دماغ ... [illegible]

... [illegible] و غیره ... [illegible] اینها ... [illegible] عظام ... [illegible]

اسم این مرض ... [illegible] عظام ... [illegible]

تشریح مرضی ... [illegible] مرض ضعیف ... [illegible] عظام ... [illegible] طول ... [illegible] چون ... [illegible]

... [illegible] اینها ... [illegible] عظام ... [illegible] در اینها ... [illegible] عظام ... [illegible]

در ... [illegible] اینها ... [illegible] و در میان اینها ... [illegible] خارج ... [illegible] مرض

... [illegible] برطرف ... [illegible] چیزی ... [illegible]

... [illegible] کرده ... [illegible] در ... [illegible] عظام

اطراف فقار ... [illegible] جمیع عظام ... [illegible] عضلات ... [illegible] طبیعی ... [illegible]

... [illegible] در ... [illegible] نشود

علامات ... [illegible] مرض ... [illegible] ضعیف ... [illegible] عظام ... [illegible]

... [illegible] عظام ... [illegible]

... [illegible] عضلات ... [illegible] طبیعی ... [illegible]

... [illegible] خارج ... [illegible]

... [illegible] نشود ... [illegible] عظام ... [illegible] طبیعی ... [illegible] نشود

و انحراف از حالت طبیعی ضعف زیاد تر شود و بهلاکت رود و گمراهی عظام که بعد که چیزی زیادتر اشخاص جهالت شود و کبر

عظام در مرض بزرگی است یا به سبب تمامی مرض بطور علاج کرده گردد و بعد از انحراف اعضا لم

کشد و جهل شدید در حالت طبیعی فقط خود طبیعت بدن در حالت عظم و هر دو باشد که جهل او بسیار باشد در کمر و مرض ضعف طبیعت

ضعف او با بسیط هر دو فن مرض دیگر و در سه جهت که در جنبه اند انگشت شکسته اند او را سبب گرم آخر با تمام مرد و بسته

که در اول بار رسد ضعیفات و در شهر ظاهر شود

تشخیص مشتبه نشود مرض از این جنس و از تشخیص باید با نگه مرض مرض بیرونی و تشخیص آن که از جنس و در طول آن

معروض در این جنس مردن صحیح است و بهم رتبه که این مرض رفع شود بیرونی مراه که بع نشد و در خشکی در زیادت

و در این جنس اگر از عظام مرحمه بیرونی بسیار و بیرونی علاج کلی را طرف شود و در این جنس فقط تمیزی از تشخیص هم رسید

دفعه بهتر به علاج هر مرض کلی از هم فرق دارد دفعه بهتر به ما نگوییم از مرض سبب و علاج

سبب در زمان بیش از هر دو است قبل از تکلیف رسیدن از سبب کثیر مرض در زمان و در اول مرض

مرض شدید در جهان و بهم قوت فاسد ضعف بیرون باشد و در بخشی مرطوب در آن و این منزل گم گشته

علاج باید اندیشیده تا بقیه به آنچه خوب شکل باشد در رفع کلی و بعد آنچه گشته بر حسب اعضا در حال جمعی

که کار شد با گرم در روغن و عطر بسیار در روغنی و در مرض نفع از مداومت بسیار است

نوع پنجم از امراض مرکب فاسد در غانغرانا غانغرانا عبارت است از رگ قوت زود در عضو کلی

غانغرانا باشد که مراد آن در و دهان عضو باشد و علاج فقط بسته شود با مواضع حس و حرارت و مقصود طرف خود مقصود از مقصود کرده

اول

در بخش خصوصی روح و از سبب که زنده باشد غانغرانا و مانند آن که غانغرانا و غیر غانغرانا مطلق را دو قسم

استعمال کرده اند غانغرانا مخصوص است در جایی که رگ عضو در خارج باشد و بعضی در جایی که رگ عضو فاسد (۲)

دارد و باشد و دیگر غانغرانا شده بدن را ایجاد می‌کند

تشریح مرض اول غانغرانا باشد تفریق در اول که جهت بسیار زیاد بیماری باشد با رود بلغم با هم شود دامن زمین

مخفف در اول جهات مختلف است شتر آن با سبب هموزنه غانغرانا باشد و اندازه آن باطنی می‌رود و غانغرانا بعد از سبب علاج

ملحق مورث اطلاع باید و به دو اندیکی مورث ظاهر کرده دهد و آنچه اعراض مخفی باشد حقیقت غفلتی بیماری رگ شده

و بعد از رود و مانند رگ خراب کرده شود و توان گفت غانغرانا باشد در خلاف زیاد به اگر مطابق ملاحظت و فعل اینها

شده هم اینها از هم شود و اگر بهم واقف شدن غصه کرده و بعد گذشت در خلاف علاج غانغرانا باشد علاج و جلد مانند

ریش آن اگر شده و از هم جهت بسیار اینها جمع کرده در صورت اول غانغرانا را بعد در صورت ثانی غانغرانا را جلدی بیند

الاسف غانغرانا باشد مرده شوند و در جهت بیرونی اینها بسیار دیگر کرده با هم بیمار در اینها دارد علاج غانغرانا شده بود که علاج

تو تحقیق زیاد در اول بر حسب و بعضی در جهت اختلاف به اگر شده اند به غانغرانا شده دو رگ علاج شود و در تحقیق

مرده را زنده گرداند در این حصص غانغرانا است بعضی گفته اند که در این محصول بود غانغرانا مگر در سبب اول الدات و دیگر

چون در اینها غانغرانا باشد که در رگ الدات بیرون رفته دارند و اجتماع حرارت ذاتی در بدن المواد منعقد شده مرده و بعد از آن تحقیق

در الدات ضعف سبب تحقیق مرده در علاج هم بر سبیل از این گشت مرض که از در آن علاج مشقت شود و جهل آن کار را از این فعل

در حصه غانغرانا اگر فساد در عضو باشد و در وجود آن که از آنجا که مقصود در اصل که طبیعت نشود در آن عضو در آن علاج غانغرانا

از نفع در اثنا طرف نحو جمع اعضا و نضج بهم نمیرسد و ازین جهت علاج شما بکنند تر و تر و تشخوان مزدری حافظ الماء

میداند در آخر از نم و اکثر علاجها غانغرایا میشود چه بسا بحرارت باشد که ماده اخلاط را در میان ماده نتخمه غانغرایا میزاید نیز دارد

بهر حال غانغرایا عارض شود عروق در رنگ مناقی در آن جمع شده و بود در آن بهر اد ملائم است بخصوص در جایگه غانغرایا بود

بهر اد عروق باشد غانغرایا که موجود است و آن گاه دوره طب نفع است

علامات در فتار رض — عروض غانغرایا شروع میکند تغیر از لون عضو حصوره است اگر بود نحو نرمی و بدیهی بیاید شود و آن لون

در عروق تغیر بطلان هر یا بنده حرارت لمس که ذکر نمیکنند کرده و حرارت چو نشستی حاصل شده چنانچه بیانش مذکور شد

عضو غانغرایا شده ملاحظه میشود نیم رنگ و داء و رطوبت در وی رنگ زرد کرده و دیگر لون متعفن گردیده و در این قسم است

هشتم کرده در غانغرایا زیاد غانغرایا اهرا اگر که بعض علامات عروض خطره در عضو آن غانغرایا عرض شود و ابله سبب است در غانغرایا

در آنها حاصل شده و بعضی دیگر و ابله خود غانغرایا و عقب ماده متعفنه گشته در آن عرض در زیر که در این علامات ساری

عروق آن زودی و ما در علامات از بیان است و آن اگر سبب آن جلد فرسوده و ریمان شده که ما حول جلد غانغرایا که فرخه شده

و جود غانغرایا بعضی در آن ریشه باشد و در حفظ و ریسه در زیر که بلون بخود کرده باشد علامات عروض در زیر که بود

غانغرایا بحد خود در حد خود در آن اندک است و ابله نحو عضو آن فرم جدا کردن عضو مرده از عضو زنده است و اگر که

در آن در اطراف بکار رسید بخود و ابله تمام عضو تمام بکار زنده زنده را بعضی تفتها به نحو تفرق اتصال گاه

عضو مرده را از عضو زنده جدا که در میان آنها ریم و بعض رتیله نحو این تفرق اتصال صورت است و از طرف دیگر

گاه فاز نحود و بکار بتدریج متحرک گشته باره جدا شود و باقیه را که برای فوتن آنکار بدم است متعفن شود

والم

و ابله زیاد کی غانغرایا بود از آن بعد از برنج رنگ مانند چیزی که اگر ابله در جلد پیشه رخ دهد و هرگاه تا بزده و در سطح کشیده در بدو سبب شیر آن

ران عضو و درد در روز و اقسام انکار ریگ بعد از آن بیشتر بیاید و تمام آن بدن و نه تا بزد جراحات است انجام بنهادن رفع بیماری

باشد علامات او یا بنگ و اگر که در درجه اول بروز کرده و بعضی در دقیقه انکار بود و در جای خود کرد و بعضی بود در آن

انکار در صورت اول و ابله است و طبیعت جای اقسام انکار در انکار است مدد و در صورت دوم از اعضا باشد

است بعضی دو عارض عروض برگ و ابله بعض رگ سیاه است و ثقل تمیز شود قوی رنگ و هم شروع در عروق در سیم است

غانغرایا بعد از آن در ریشه و در جنب او تقاطر شود

تشخیص — گاه در تشخیص غانغرایا حاصل شود در دقیقه در عرق و اشتباه چنانچه در دو قسم مرده هر دو از غانغرایا بیان

کنیم و اگر بود و بیش انجام غانغرایا ظاهر باشد در فقد حرارت و حس بیابد و تمیز دارد بود

تقدمة المعرفة — اگر چه اغلب در امراض خطره است اغلب بیشتر خود در قدم و بعضی غانغرایا بسیار ضعیف و رنگ تیره و عضو

غانغرایا اگر نشر نشود و غانغرایای رطبه و اینجا خطر آن بیشتر است

سبب — در ابتدای غانغرایا بعض اسباب علامات است که بعض از اسباب و دواعی که در آن شده تا بعد

حرارت در عضو ضعیف و ضربه شده و در شده رفت و زرد عقد شریان و امتداد شریان بخود و بعض جراحات و در وی نیز ماده

استعمال دوای و شسته و بعضی از که ته رنگ او را بر دو در زیر جلد و ما غلب غانغرایا علت عروق و رطوبت عضو آب

عروق و در نشر اجتماع گره عارض شود در میان جراحات و در بعض امراض خاص که در آن بیشتر عروق دو جانب

ره مزاج ضعیف لیسه است

علاج اول باید رفع سبب را نمود [illegible] فلان بیمار [illegible] جراحت را [illegible]

[illegible] است این است در رفع سبب را نمود [illegible] اعضا [illegible] مقویات [illegible] فصد

[illegible] مخصوص [illegible] غانغرایا [illegible] باشد [illegible] مقویات مخصوص [illegible]

[illegible] سبب غانغرایا [illegible] مخصوص [illegible] غانغرایا [illegible] باید [illegible]

در غانغرایای ریتین

شرح مرض هرگاه در مرض [illegible] در موضع رنگ است سیاه [illegible]

[illegible] خارج شود [illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible] سیاه رنگ تنفس [illegible] آب [illegible] انجام مرض [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] نقطه [illegible] ماه [illegible] مرض [illegible]

در نقطهای دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] تنفس سیاه رنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات [illegible] مرض [illegible] عارض شود [illegible]

شش

شش [illegible] مرض [illegible]

و در بعض [illegible] ضعف [illegible]

و بعض [illegible] غانغرایا [illegible] شود [illegible] تنفس [illegible]

[illegible] خارج گشته [illegible]

و این [illegible] تنفس را [illegible] تنفس [illegible] غانغرایا [illegible]

[illegible] غانغرایا

[illegible] غانغرایا [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرگ [illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] ضعف [illegible]

[illegible]

تشخیص تعین نفس نقیضه در علامات مخصوص قانقرایای ریه چنانچه دانسته شد این علامات مفقود باشند در این

در وقت بروز قانقرایا با علامات ذات الجنب مشتبه میشود با قانقرایای ریه از قانقرایای ریه ان وجود حمی در

دارد بلکه بسیار وقت چون موضع قانقرایای عمیق باشد معمولاً نفوذ در صورت هوا زاده میشود بلکه متعفن است

تقدمة المعرفة چون اینها خطرناک است کشنده است در مرض بسیار خطرناک

سبب در جمیع سنها این عارضه میشود در سن طفولیت بیشتر در پاشنه با عقب عود میشود بر اثر فشار در طول

روز این عوارض جمیعت موجب است با در بیماران مخصوص در بیماریهای مزمن مانند تیفوئید و پنهانی است

منشأ آن عارضه شده باشد و همچنان در بیمار زخم پیدا کرده

علاج چون قوای ضعیف زیاد داشته باشد باید تقویت نمود از شراب کنکینه و سایر طعام مقوی

مطهر باید کشید و این عفونت باشد در جست و از ضماد کرد در بعضی حالات است تا مقوی گرفت

برداشت کرده سه یا چهار بار در روز دست کرده در قرح اقلا یک دفعه پاک شود در جریان

اگر عرق و قوای باشد کردن قصد کرد و ادویه وقف کرد

در قانقرایای بدنی شرح مرض عضلات بدن را درد و بعد از عارض میشود تا ضعف عمومی و حالت

حاد کشنده ... زبان رنگ میشود در سطح آن نقطه از یک بخار و ... سبب و این بخار و ضعف عمومی

و اگر ... این جرح بالای آماس است رنگ سیاه تیره شده و جمع ... و اینها ... قانقرایا

در ... این ... و ... بخار آن

حلق با قلب که ... و ... مورد کرده ... در این قانقرایا ... عنوان ... کند

علامات در ... مرض ابتدای مرض ... که در جلد سفت ... مشتبه ... مرض ... علامات

در ... از کنار ... در جلد ... رنگ ...

یا ... قانقرایا ... که ... آن مرض ... بدبو ... ابتدای مرض ... آن است ... آن

در ... زرد ... رنگ ... قانقرایا میشود ... خارج ... میشود و بعد

... کرد ... در جلد ... در ... میشود در ... مرض ... بخار ... میشود و در

این ... است ... در ... جرح ... میشود

و ... جمیع ... صورت ... و ... در ... قانقرایا

گردد و چون مرض ... اگر ... آن ... از ... آن

... سفید ... میشود ... و ... عارض میشود ... است

در ... و در ... ضعف ... و ... قانقرایا ... است

در دست ... است ... مرض ... قانقرایا ... کند ... میشود

... مرض ... در ... و ... کرد ... است ... رفع ...

... گردد ... است ... از ...

تشخیص قانقرایای بدنی در ... تمیز داد ... ابتدای بروز قانقرایای ... اطفال ... ...

در صورت دوازدهم و ان مرض عشق است و کلاف نا نیز داده شود بهم آنچه گویند در این مرض هیچ نیست بهتر از جماع [illegible]

هم لذیذ بود که نفعه در وجه هم لذیذ و خلطها بر بهتر بیند و در فائده مرض بلطف درمان است و بعض سودا غلبه نسهل شکفا کرده

و دور رنگ مالیخولیا نیز بدانند که رنگ مالیخولیا همیشه بهم و خالص است و بعض اوقات شعور نشود و خطها [illegible]

نفعه بسیار بود و در صفت [illegible] و تدبیر بادکه فرموده [illegible] اعتدال [illegible]

ب مرضی است تعریفا مخصوص اطفال و ضعف بدن و در سن تا هفت سالگی است [illegible]

در ایام بلوغ است و دیده شود مخصوصا در فقرا دیده شده [illegible]

و علامت مرض است مخصوص در نفاس [illegible]

علاج چون مرض [illegible] است [illegible] داغ کردن [illegible]

[illegible] است [illegible] مالیخولیا [illegible] است و داغ [illegible]

در مرض مالیخولیا [illegible]

[illegible]

۱۱ مالیخولیای عشق مالیخولیای [illegible] است [illegible] مالیخولیا [illegible]

[illegible] در اطفال [illegible]

است [illegible]

[illegible] مالیخولیا [illegible]

و چون مالیخولیا [illegible] مالیخولیا [illegible]

در مرض هیچ علامتی [illegible]

اگر تشخیص داده نشود [illegible] مالیخولیا [illegible]

[illegible]

در مالیخولیای مراقی [illegible] مالیخولیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع ششم [illegible] مراقی [illegible]

[illegible]

[illegible] مالیخولیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بسبب انشقاق [illegible] در عضو [illegible] که در بعضی [illegible] اتصال [illegible]

شده است [illegible] جراحات [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] جراحات [illegible]

در [illegible] علامات [illegible]

بعضی از جراحات [illegible]

اما بعضی از جراحات [illegible]

مقصود [illegible]

و اما درین [illegible]

نوع ششم در [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

انحراف [illegible]

[illegible] جراحات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

تنگ مرضی سر ویشهای رقیق حاصل شده اند از ملحقه بوشش و داخل قلب اند و میان آنها یک تنه از شاخ بعض جای دیگر است

در قاعده و جمیع اروا آنها است و غیر آنکه در داد جوبر بعضی درها از این بوشش است در ادامه کرده که تحقیق شده است بعضی سیری اند

در زمان تنگ قلب بر کثرت ضایعه در اند و احشا و داخل قلب است نکرده آنها بعضی شده در رودی سر ویشهای حاصل بعضی از آنها شکل اند

بعضی دیگر مرد مرضی است که بود کند لزوم غلط آن شده است و وحدت سیه بر طرف شده و کثیر ظاهر است که تقاره شده است

اگر در بیان ان بعض عضو شده و حملی گذشته از انها حالت آن که علامات سر ویشهای در عرض در مرض است و بهای بر وزن آن حالت

بعضی از اینها یکی است و حوزه در ذهن مشخصات است تا بعضی دیگر در سر بوش جوهر حزن مختلف است در بعضی انها به انکه ظاهر شده

است و حالت و ورث هاردرون و اما در بت جوهر علت شخص و غیره زیرا بعضی جوهر سر دادن تغیر در سر ویشهای بعض اند غیره

در سر ویشهای بعض اینها ستاق بعض از بروده مالکا و دورش آثار است و هر چه بعض بیشتر شود و دورش کثیر است در هر دو بار او

منافع که در سر ویشهای بعض اورده و قلب بیشتر از سر وی پایین و ظاهر قلب است به آنها حمل این سر ویشهای و ظاهر قلب است

در زمان بعضی بیشتر بعض بیشتر از شاخ و مرکب دارای سر بوش بعض زرده بعضی جمیع انها موجب حیات است اما بر عهده اواره ضعیف

و بعضی تغیره اینی و ظاهر قلب تغیر است جهت عضو یا ترطیب بعض نه بعضی حقیقه و اما بعضی و اما تکاثف و مرض نه به ان که شود

عضو حنه بعضی بعضی و اما به در جاره ترشح که تکلف بی قابلیت در حالت تنگی در بدن آن تکلف سر بیشتر و دور آن شود

و بهم بیشتر است در حالت مرض بعضی بیشتر است و شده بسا از سر ویشهای پایین اورده و قلب بیشتر حالت تکلف شده و شود و اگر

تنها حاصل است از جمله شود و اما بعضی بعض سر ویشها و اما در حقیقه بعضی و اما کثیر شود و قطع شده اند و در بدن آن بعضی دور آن

و بعض بیشتر به این شده بعض تغیر در دو بعض بعضی قلب شده و بعضی تکثیر شده است و بعضی عضو آن انکه در آن ظاهر نقل بعض

تنها

علامات که کرده در بعضی شکل بعض حیثیت در ما فوق بیشتر به و تاج و جوبر به انبر بزه و ظاهر زانو تا حد قلب و تاج و دامن جمیع صورل

خون است در بعضی جای جوهر مریض به بیشتر بعضی طلا ذات در بعضی به ان ملاحظه شود که بسته بقطعه جمیع است شش تاج بعضی ما بین

که در زبان یکی بین و غیره در علت تنگی در بعضی که گذشت علاوه و شکل شده است جهت حال و بدن بدیه به انکه شود بعضی است حصول در بعضی

صحت از اما حد توجه به شکسته در هر بعض متعادی اند و در هر دو حیث و در حوالی سیه و در رو فوق شکسته بر سر بوش

غیر لطیف اند در بعضی حد و حد بوش ناقص بودن سر ویشهای بسته با شکل شده همراه آن شکسته در آن انکه بعضی عامل جمیع است در این دو

صدا الگانه بیان ...

علامات مرکبه جهت بعض شکل قلب بیشتر است شود و هر بعضی در بعضی طبیعی قلب اما بعضی بعض عضو و غیر منتظم و بعض اوقات دارد

در موضع قلب به کدورت ظاهر شود در این انکه قلب جوهر شده به انکه ده بسیار کرده و بسا بعضی و بعضی دیگر که سر از موضع

قلب که در آن شنیده شود و یک صدای بعضی شنیده شود و بعضی بسا صدا انکه در بعضی دو ذکر شود و بسیار کشیده و دیگر

بعضی و شکسته اگر از موضع قلب که در بعضی دو صدا از قلب شنیده و تغیر اما در بعضی شنیده شود بعضی از دو صدای دم دوم شنیده شود

صدای رفته و اگر با آنکه خوب گشاده شده است صدا بعضی در آن صدا در آن شنیده شود و اما بعضی شود در آن حال و

جمیع این صداها با سایر انها با هر کدام این دو بعض است و در هر حال قلب شنیده شود که جمیع است متلفظ اند و بعضی از آن اصول

خود موارد بشود و بعضی این صداها مختلف بیشتر بایکدیگر در هر دو زمان دیگر در کم صدا در هر وقت در دو تمام بعضی ادا است

از صدا اول مرتبه شنیده شود در بعضی صدا شنیده شود بعضی از کثرت حرف اوری بیشتر از آن کوز و بعضی شنیده شود و دفعه

بعضی در صداهای از دو شنیده و شود و اما بعضی عوض صدا از قلب صدا شنیده شود و از حرف کوش و به انکه ظاهر شود بعضی از

و دیگر قی ضعیف شده بود و لهاة هم صدای ادله کمی شده بود و صدای نفس را برپا داشت این کلها در تحفه این دلیل
هر دو باهم آورده است اگر علت ضیق النفس برای ریه باشد شرکت دارد و در مرض از خوب بجهد دود دهن را که
و صاحب قوت است که زدند و نجاوات را هم ضیق در بدن مانند صورت را آنچه شد و لبها و چشمها کبود و قی نمودند و در بعضی
رنگش زرد شد با شد و تحرک ضعیف ساقط منقطع شود و این نفع در ابدان نیاید باید مرسل است که او تمام مدد است و تشنج
و تا نیز به آنچه باشد و در وقت صدر و ضیق [illegible] جنب علامت ریه شود و علت ضیق النفس بخوابد و خون در عروق نیست
و با به ریه نفس ضیق کرده شود الا که بزرگ شود و از راه جذع تا در که و لهاة طول نیز از این حالت را باید
که سطوح سطح ریه چون سیر کرده و دوا ضیق صدر اگر شود و لهاة ضعیف شود خارج شود و بعلم نهادن خوانی
در عروق دماغ و تشنج صداع و ارتعاش شده که به شود و ستهاد و صورت سبقی کردند و تشنج قوی ضعیف شده و مرض
... ریه و ضیق النفس و اختناق و غیر آنست و اما مرض دیگر که علت نیز شده بجهت مذکور است انتهی
و اما ریه و ذات الریه و غیره و ما فوقها
رفع ردی این مرض — رفع این مرض بطور ردی ای است که قبض ضیق از آنکه علت باشد روز نیز علامات است
در بعضی باشد و در ابتدا مرض و ضیق النفس و ریه شود و بعضی خواهی اختناق عارض کرده و در حلقه هم جمع شده
حاصل است و اما از طرف اسکنه و علامات ضیق النفس و غیره و اختناق مریض را از کار و از قوت در دست
کند و نفع آن طرف ساقط و لهاة رفع شده و جهار رده ماده شود لهذا در نقرس اختناق لذا در که لرزد
و اگر ساده شود که نفع حاصل شود اما در غیر ایها و در عرض مرض است و علت به سبب آن دیگر معالجه شود

و اما مرض طره ساقط است و علت بطور لهاة مرض جمع زده که گفته
تشخیص — برای تشخیص مرض باید که از است و در آن تعلیل کنند و جود ضیق زده و علامت نیز تعیین جمله باطل کار
حالات تشخیص تا به مرض کرده باشد و ضیق به سر ریه هم گذاشته شده مانند تشخیص تا به ورود قبض و آورده مرض و از ریه
و هر بعضی در تشخیص بعضی علامات بخصوص دانسته شود و به تشخیص ضیق و حرکت قوت تصور است و اما تشخیص ضیق النفس و غیره
علامات هم باشد که صدای دم با لرزه باشد و بدن و مع قی شده بود و مرض آنکه با ضیق النفس نیز باشد و خیز رعاف
و ابتدا که بخصوص بر این قبض است و اما از نظر ضیق عروق گفته و در صدر با مرض ضیق قبض شکافت اندرا ضیق کرده
لهذا که از جهت در تشخیص نیکو شده است و بلغم را در صدای ریه و غیره شده بخوابیدن نمود و اما ملاحظه شود در که آن
در تشخیص ریه از مرض دیگر است و آنچه ملاحظه آن نیز آنکه در بعضی در علامات به آن تشخیص ضیق النفس و غیره
به درجه اول تا که باشد و با تشخیص صدای زیاد ریه و دیگر شده بود و صدای ریه و دردنه و در صدای آن علامت قبض و در که
در ابتدای مرض این صدا از سینه بلغم شده هم بود علامت ضیق است و در شدت آنکه در تشخیص با این قبض کند و نگردد و بخار در سینه
درد از سینه با این و غیره در بطن نیز شده صدای زیاد که سریع کرده صدا را به و غیره در حلقه هم و در حلق ضیق شود
و شدت صدا با این ماده در نقطه حلق و علامات در در ماده قبض سریع مرکز در ضیق کرده و نفس بخصوص ضیق النفس و اما در تشخیص و حفره
و اما خلاف از طرف این علامات ضیقه و عدم عقل و غیر آن به تمیز داده که تا در بطن از سینه در که ضیق در حلق نیز شده
علامت است که گفته اند در سینه این بطن و غیر آن در ریه شده صدای دم و درد و غیره در حلق و دل حرکت
قلب و درد آن جهت علم قبض است تقریبا در آن نقطه در صدای آن در رگ اندرد سریع باشد و که شده حلق بخار و از آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تعریف [illegible]

[illegible]

سبب [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات تشخیص مرض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و لا بهء او رطوبتی فرقی بهم رسد و به قسمی که این علم را کفایت [illegible] در شرایین بزرگ شریان [illegible]

[illegible] در تمزیق شرایین [illegible] رحمه الله [illegible] خیال است [illegible]

حرکت [illegible] [illegible] کفایت [illegible] [illegible]

نبض [illegible] در شرایین [illegible] و تمزیق شرایین [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible] شرایین [illegible] [illegible]

[illegible] است

[illegible] نبض [illegible] است [illegible]

[illegible] در شرایین [illegible] است [illegible]

[illegible] شرایین [illegible] است [illegible]

[illegible] علاج است [illegible]

[illegible] مانند است [illegible]

[illegible] مانند است [illegible]

[illegible]

[illegible] شرایین [illegible] شرایین [illegible]

[illegible] عرق است [illegible]

[illegible]

[illegible] نبض [illegible] شریان [illegible] شرایین [illegible]

شرایین [illegible] غلیظ شده شریان [illegible] شرایین [illegible]

[illegible] غشاء شریان [illegible] [illegible]

داخل شریان [illegible] شریان [illegible] حرکت [illegible] غلیظ

سکته [illegible] شریان [illegible] غشاء واقع شریان [illegible]

[illegible] غشاء واقع [illegible] شریان [illegible] شریان [illegible]

[illegible] خون [illegible] خون [illegible] شریان [illegible]

[illegible] خون [illegible] عروق [illegible]

شرایین [illegible] است [illegible] [illegible]

دیگر سکته در شرایین [illegible] شریان [illegible] خون غلیظ سیاه و این خون غلیظ [illegible]

شریان ملتصق شود [illegible] [illegible]

عرق را [illegible] خون [illegible] شریان [illegible]

حیاة [illegible] شریان [illegible] شریان [illegible]

[illegible] شریان [illegible] [illegible]

[illegible] شریان [illegible] غشاء [illegible]

سده در شود و همین جهت لا علاج است در اول ... مثلاً اگر شریان کمی از ... قصبه ... شود [illegible]

غالباً علاج پذیر گردد

تنگی و انسداد شریان وریدی حیاة در تنگی یا انسداد شریان وریدی تباین دارد ... که جوف

این قلب خارجی ... [illegible] ... شریان وریدی ... نقصان ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... حرکت ... [illegible]

... جمیع علامات این مرض ... [illegible] ... شریان وریدی ... [illegible]

عارض شود ... ضعف ... [illegible] ... حرکت قلب ... [illegible]

علامات ... [illegible] ... شریان ... [illegible] ... خون

منقطع ... [illegible]

تشخیص تشخیص تنگی شریان وریدی تقریباً محال است ... [illegible] ... خون ... [illegible]

... استعمال کرد

در تنگی و انسداد اورطی تشریح مرضی ... [illegible] ... تنگی

... [illegible] ... [illegible]

جمیع ... [illegible] ... اورطی ... [illegible]

... [illegible] ... اورطی ... [illegible]

[illegible]

و اما سبب تنگی حصول مواد عظمی ... است ... سبب حصول ... منقطع ... این تنگی و انسداد در جمیع ...

اورطی ... [illegible] ... گردد ... [illegible]

شریانهای ... [illegible] ... شریانهای ... [illegible]

این ... شریانهای ... [illegible] ... مو

علامات تنگی و انسداد اورطی ... [illegible]

... [illegible] ... شریانهای ... [illegible]

... شریانهای ... [illegible] ... ضعف ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

اگر ... است ... علاج ... [illegible]

علاج ... [illegible] ... مو

... تنگی و انسداد شرائین اطراف تقریباً ... [illegible]

... [illegible] ... شریان ... [illegible]

علامات ... [illegible] ... اطراف ... [illegible]

... [illegible] ... شریان ... [illegible]

... تنگی یا انسداد ... [illegible]

و علامات شریان [illegible] که [illegible] طرف [illegible] ضربان [illegible] منقطع

و صدا [illegible] شریان [illegible] اطراف [illegible] انوریسمای [illegible] شریان

سبب [illegible] انوریسمای [illegible] انوریسمای شریانی است [illegible] انوریسما [illegible]

[illegible]

[illegible] انوریسما [illegible] انوریسما [illegible] علامات

[illegible] علامات [illegible]

[illegible] علامات انوریسمای [illegible] انوریسما [illegible]

[illegible] علامات انوریسما [illegible] علامات [illegible]

[illegible] انوریسما [illegible]

انوریسما [illegible] انوریسمای [illegible]

در انوریسمای [illegible] علامات [illegible] انوریسما [illegible]

[illegible] انوریسمای شریانی [illegible]

سال [illegible] انوریسما [illegible]

تشخیص انوریسمای شریانی [illegible] انوریسمای [illegible]

و تشخیص [illegible]

در [illegible] علامات [illegible] انوریسمای شریانی [illegible] انوریسما [illegible]

شریان [illegible]

حال [illegible] انوریسما [illegible]

تقدمة المعرفة [illegible] التهاب [illegible]

[illegible]

علاج [illegible] التهاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان [illegible] التهاب اورده

[illegible]

[illegible] شریان [illegible]

[illegible] التهاب [illegible]

[illegible] التهاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

به التهاب انجامد نهایت با قیام خون و ضعف در دیگر موارد رحم لعقب با مزاج وادی ضعف ... کرده ما هرگاه

التهاب به ادرار ... انجامد در ... حجم رنگ ... باشد ... تنفس و تهیج ... در عضو ... التهاب خون ... لعقب

درجه ... اختلاط ... و هم ... به ... دیده شده ... صاحب ... سرد ... ردن

تهیج در اطراف ... به ... تعریق ... علامت ... حاصل شده است

علاج با ... وضع ... امداد ... صعود خون ... مانع ... اورده

عضو ... تهیج ... رنگ ... ردن ... اندازه ... دو ... وضع ...

منبسط شده ... ضعف ... عرض ... مرض ... افراط ... با ... قوی ... عضو ...

... خشک ... و ... مانند ... نمانند

اما تهداد در ... خاص ... صاحب در تهداد ... آورده ... خاص ... در اطراف ... تعریق

در ادرار آورده ... رنگ ... منبسط گردند و خون ... جهت لعقب ... انجام تهداد ...

صاحب ... تهیج ... در ... مرطوب ... تهیج ... بالا ... حرکت ... به ...

... خون ... اوقات ... جهت لعقب ... انجام ... کند ...

... تحلیل ... ملاحظه ... گاهی ... مرطوب ...

... با ... علامات ... در ... مرض ... مشاهده ...

... منبسط گشته ... اوقات صاحب شده

در تهداد

در تهداد در ... باب ... علامت ... تهداد ... در تهداد ... اوقات صاحب ... در ...

به التهاب ... در ... علامات ... در ... عرض ... به ... تحلیل ...

اطراف ... تهیج ... در تهداد در ... باب ... خون جهت ... صاحب ... رنگ ...

در تهداد اوقات ... تهداد ... در ... ضعف ... در ... مانند ...

... اورده ... در ... عرض ... تهیج در اطراف ...

... اطراف ... کرده ... به ... صورت ... تهیج ... تهداد ... رنگ شده ...

... سیاه ... رطوبت ... اورده اطراف ... عرض ...

... در ... ثقل ... علامات ... نبض ... علامات

... در اطراف ... در ... مرض ... خون ... ۲ ...

رنگ شده ... حجم ... طبیعی دیده شده ... اورده ...

در تهداد ... در ... دماغ ... نوع ... تهداد ...

... رطوبت ... و ... حرکت گردد ... خون ...

اوقات صاحب ... ضرورت ... دماغ ... رطوبت ... خون ...

... دماغ ... علامات مخصوص ... مانند ...

... و غیره ... مخصوص ... مرض ... علاج ...

سرگیجه و ضعف و رعشه و [illegible] و [illegible] چون [illegible] و [illegible] شود [illegible]

در [illegible] و [illegible] [illegible] باب [illegible] [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] و [illegible]

[illegible] بیان کرده [illegible] [illegible] [illegible] بعضی [illegible] [illegible] اختصاص [illegible] [illegible]

در [illegible] و در [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] فضای [illegible] [illegible] از طرف [illegible] خارجی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] فضای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکثر [illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مسموع شود [illegible] [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مقصود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باشند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

همراهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خارجی [illegible] [illegible] باشد

علامات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مریض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مریض [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] خارج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در تنقیح از آنها اثر رطوبات در موضع است و منقوش در فم و مری ما است علت این مرض ریحه بادرزه و بعضی دیگر فاسده در قروح

سبب ما و سر طان بابرد آن [illegible] ازرق و سرخ می شود و بارکش تیرهٔ مریض ادرار نمی کند و ادرار دفع از آن جسته شود بافالج

مبتلا می گردد مرض خود را ابد است که فرص آن که متحرک است آلتهٔ سرطان باشد

ترکیبات و تهیهٔ مرض   مرض مذکور را در این بیان کرده اند در [illegible] و بعضی علامت سرطان که آنها [illegible]

بیان کرده ایم [illegible] اتصال بیرون اگر همراه علامات [illegible] در مقدار دفع نفس بود از آن که مریض [illegible]

رطوبات [illegible] اتصال با خلط بیرون اگر در ذات الجنب ... ابتدای حالت [illegible] اتصال به اگر در نفس

در خون هر کرده [illegible] خون بیرون آید که اتصال در مریض [illegible] شمع تمام امتلاء است و [illegible]

بیماری مریض اگر شدت اتصال بیرون از انه [illegible] داده

تشخیص   در تشخیص ابتدا آن که اتصال بیرون آید و دراز نفس معده مری موضع [illegible] و در اشتداد علت

مرض با بر معده [illegible] مریض و علامات حاله دفع شدید اگر در معده حرارت محرق [illegible] دفع شود خارجی و وقت

او در آن جا [illegible] بیرون آید بعده بازگی سوء المزاج مریض [illegible] در بیان دما اگر در روز [illegible] است

و در آن گذشت از آن مریض در آن [illegible] بار علامت در آن [illegible] سرطان اگر مریض حاجت کرد [illegible]

جسم سرطان در جوف معده [illegible] باشد با سبب را ارزاک شده باشد [illegible] و اکثر نفس مبتلا بار مرض

[illegible] در حلق و تصفیه [illegible] سبب [illegible] او دانسته و علامت [illegible] سر معده در آن نفس و از [illegible]

[illegible] در ماده [illegible] بار که اگر موضع سرطان در معده بار [illegible] کرده [illegible] در آن [illegible] است

در اینجا

در [illegible] سبب او بیان است سرطان در [illegible]   تغذیه بمواد غیر مهلک و مخلوطات

علاج   سبب [illegible] در مرض [illegible] است و برای این منتظر [illegible] شد [illegible] داغ و

شمع در موضع [illegible] است و هر [illegible] و [illegible] قطعه از

[illegible] را [illegible] خشک [illegible] خشک [illegible] در [illegible] است [illegible]

سر معده [illegible] در [illegible] سرطان با [illegible] آن [illegible]

[illegible] نکند و در فوق [illegible] حسب [illegible] نمود در از فوق معده هیچ [illegible]

اعمال سر معده در آن [illegible] تمام [illegible] کرده

در تنگی [illegible]   سبب [illegible] در [illegible] خارجی [illegible]

و [illegible] در حوصله [illegible] اطراف [illegible] و [illegible] از [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] و [illegible] سنگ [illegible]

و [illegible] سنگ [illegible] و [illegible] سنگ [illegible] حصول [illegible]

در [illegible] معلوم است [illegible] قطعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] است [illegible] مختلف [illegible]

فصادت ... کنند ... قطعه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات ردائت مرض ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به مرض علامات ... هلاکت رسد

دوام مرض ... مختلف می‌شود ... مرض روز بروز ... [illegible]

هلاکت ... [illegible] ... حالت ... [illegible]

تشخیص ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تقدمة المعرفة ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رحم [illegible] این گفته [illegible]

باشد و بعضی [illegible] سنگ [illegible] و [illegible] رحم [illegible] [illegible] گفته

[illegible] لطف [illegible] سهولت [illegible] [illegible] شده

و چون [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

در قروح الرحم [illegible] چون [illegible] در رحم [illegible] رحم [illegible]

[illegible] قروح [illegible] و [illegible] رحم [illegible]

سبب [illegible] رحم ۲ [illegible] رحم [illegible] رحم

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible] ۱۱ [illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

در صلابت [illegible] رحم [illegible]

علامات [illegible] علامات [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible] علامات [illegible]

[illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اکثر

تشخیص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تدبیر ملهم [illegible]

[illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اسهالات

اسهال عبارتست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در نظر حرکت ثابت و جمع شدن آنها فشار بر آلات تنفس وارد [illegible] میشود

در تقیح تامهای قصبهٔ ریه — تشریح مرضی — اغلب اوقات یک یا چند تامه قصبهٔ ریه در جمع [illegible]

و این تقیح [illegible] مری [illegible] رنگ [illegible] و [illegible] تقیح [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] گرد [illegible] مواد [illegible] شده [illegible]

قصبه [illegible] انجام [illegible] تقیح [illegible] در جمع آنها [illegible]

[illegible] تقیح [illegible] بر [illegible]

[illegible] تقسیم شده [illegible] تقیح [illegible] حرارت [illegible] تقیح [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] در میان [illegible] قصبه در [illegible]

[illegible] شده [illegible] انجام تقیح [illegible] شده [illegible] در جمع [illegible]

ریه [illegible] در قطعهٔ [illegible] جمع [illegible]

علامات — [illegible] مرض [illegible] در [illegible] مریض [illegible]

[illegible] گردد [illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] خارج [illegible] تقیح

[illegible] علامات [illegible] چون تقیح [illegible]

چون [illegible] مرض [illegible] گردد [illegible]

[illegible]

در ... که فقره ... [illegible] تقیح [illegible]

فقط علامات [illegible] تقیح تامهای قصبهٔ ریه [illegible] تقیح [illegible]

[illegible] مرض [illegible] چون علامات [illegible] مرض [illegible]

[illegible] انجام [illegible] مریض [illegible]

رفتار [illegible] مرض — [illegible] مرض [illegible]

[illegible] مرض [illegible] تقیح [illegible] میگردد

تشخیص — انجام تقیح در جمع ریه [illegible]

[illegible] قصبهٔ ریه [illegible] انجام تقیح [illegible]

[illegible] مرض [illegible] میدهد

تقدمه المعرفه — اگر [illegible] مریض [illegible] مرض [illegible]

[illegible] ریه [illegible] علاج [illegible] میگردد

سبب — [illegible] تقیح [illegible]

[illegible] تقیح [illegible]

علاج — [illegible] رفع تقیح [illegible] مرض [illegible]

در تقیح [illegible] — [illegible] در تقیح [illegible]

علامات [illegible] چون سینه تنگ شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تشخیص [illegible]

[illegible]

با برقه و هر زقر زیر همه تغییر نکرده است اگر مخصوص نیز زرده و اطراف آن دور هر موضع صماء آن را تغییر کرده در تاج

صماء نیم در حالت طبیعی است و در اطراف مختلف شده و تغییر زده هر صغیر ا

قطعه سوم بزرگ — اگر قطعه صماء را بزرگ نماید این حالت با نیز دو با مرض است که صورت رسته حبس کرده و سطح دو را

که صورت معلق بعضی از آن خطوط نگرده و نا نمود نمونه است در فوق اشغال دد

۲ ب — قلب بزرگ در نما است و در صورت عروض قلب در نسبت کمال تمام ۴۲ تا تفاوت ۴ عرض قلب صوم و هر حرکات

عروج — چون مرض ترکیب کرده باز نه حالات رسته مرض ضعف نمودار است محکمه حس بطور با نیروز له حال

مرض گردد چون مرض محکم در درد هر به صفحه نما رسیده هر بعضی از حس با هم انگشت سکته شده با شدت زند

مادر رگ که در معرضات سطح برده اطراف به ملاحظه را رسیده چون مرض نفس چنان شد سکته و حدت سیاه گردد

صورت که با رسیده فوق هر به مقدار کفایت که چند قطعه گشته و مادر مرض بهتر اگر چون مال تعفن که نماید

قصه با عرض نفس این شدت قلب بتمامه و خالی کرده در به جنس نفع ده مخصوص در نگاه ترشح ماده با دو

نفس و حرکت و به نسبت از مرض در دارد به بودن تا خیره انگاه تو ضعیف مزاج این حرکات صنعت است در ع

سطح صحیح نما رسانده انگاه رگ که در درد و پرشده از نگاه در در نفع تب تحکم آثار همه نه در زرد این اگر که

مرض نفس سکته که نموده است خاصه قلبی نامعت

در تاج و قلب — تاج و قلب عبارت است در دو شریان که یک ها چند از نگاه بعضی از آن تاج و در حرکات

داده و نفس انگاه و نفس هر که از آن نگاه شریان به نهایت و دو نگه که انگاه در نگاه و نفس این چون از حرکت که نماید

حلدا

در هر زمره قلب و تاج و دو که از چون هر اهل با هر با در که مدار با از رسانی طبیعی کند و نگاه و در تاج قلب صدا دارد

حالت طبیعی است و در این دو حالت همه در انجا دو که من گفتیم که از هر قسم آن حرکه با تاج طبیعی و باره هر یک تاج و از هر

هر دو قلب است و تغییرات است بسی محسوب است و در انجا هر یک از انها در او فقره هر اله زیاد نیست تا هم

فقره اول در تاج عروقی — برای فهمیدن اینکه کیفیت قلب تسلیم شده از انداز است انگار و در بین فاصله دو کلی

که زده انها عروق جوهری قلب که انتقال در سر بزرگ اینجا آن از دو عدد و ورود انها نسبت بیشتر از اندازه نگاه ها است

عرض بطن بیشتر از طول انها است و عرض از هر یک دیگر از نوع انها تماس عرض بطن حرف هر در صورت رسالة

تغییر داده بنا زده با نسبت و هر حالت که صورت بیشتر نمود و در بطن هر یک انقلاب بیان که صورت در بنا زده با نسبت بیان

صورت که در هر سبب تغییر نمود و در نگاه و انجام اسال هم نه و دو سبب تغییر در هر دو حال اگر در این کل عرض بطن هر دو جهت

در سبب دو سبب که در نیستند چون در قلب و در تاج عروقی و بر هم حالت طبیعی با هر دو با نسبت دیگر نمود و دو بطن هر طبیعی نبار

مخصوص از تغییر و در نقطه انقلاب تغییر حالت در نسبت تا که زرده بین انها که در بزرگ گردد و در تاج قلب و جهت

با طبیعی قوت و دو اش که نمود و انجام دو باره گردد و صدا در دو در این انها و تاج و نام از شکلی وجود دارد در جهت

تسلیم گردد بطن قلب در حالت طبیعی بحرف و نقطه ادرف حد و است در دو گردد و علامات تاج در بطن هر زده و نمو

از انها است در بطن انها هر یک منقلب گشته تا که لبار زیاد است و تاج و بعد هر دو با نمو و تاج و قلب نیز ایجاد که

با بعض انقلاب هر دو نمود قلب در جهت و حمله از در هر دو عروق کبیره

علامات — اگر جوهر که با نفس قلب تسلیم گردد و جهت او جهت از نزدیک و در بعضی از این هر که قلب در سطح زیاد از این زیاد

سالم چه شود یا جریان قوت رسیده از ورم ... که باعث اتساع ... در وقت بسیار شود کم کرده

در محل زیاد است که منبسط شده است و در این زیاد کمی است لذا اختلاج خون ... شود و معرفت منهج

و تشنج کرده ... زیاد با نبض ... اتساع شده ... باید ... در وقت خفقان نیز

رطوبت ... که بزرگ شده لذا ... اصلاح کرده باید در ... وخفقان ... چون ... و اتساع

با علت برای ... رسد لذا ... در ... و ... ربط با رگهای ...

ذات الریه ...

تشخیص اتساع لا معلوم شد ربط از ... ضعف حرکت قلب ... اسباب ... این

سه علامت ... باشند بران است که اتساع ... نارکه ... ما حدا

تقدمة المعرفة اگر که اتساع با نارکه ... باشد خطرش ... علاج است ... اتساع ...

چون زیاد باشد علاج پذیر است

اسباب حاصل شود ... چون ... و این ربط ... یا ...

... باشد که ... ربط ... حرکت قلب باشد

و این فنا و قوت ربط ... شد ... و ... فارجی قلب است که ...

... نبض ... ورم ...

علاج باید ... که قلب ... که اگر ... نارکه شده ... انشاء الله

نارکر

نارکرد شود برای این که ممکن نیست ... نبض ... کوشش ضعیف شود ... ربط ... شده ... پیدا

... مرکب ... با ... شد ... جدا ... آنچه ... اتصال ... است

فقره ... در اتساع ... اتساع ... قلب ... است ... که ... کند ... حجم ... و ... از ...

... قلب در اتساع ... که ... با ... که ... ربط ... که ... این

نبض ... و ... طبیعی ... باشد ... لذ ...

تشریح ... از ... دفعه ... شده است ... این ... شده ... حاصل ...

... است ... در ... است ... در ... است ... در ...

... قلب ... منطبع ... که ... ماهیت ... و ... در ...

... که ... حجم ... که ... ربط ... اتصال

... قلب ... که ... است و ... در ...

... است ... بسیار ... از ...

قلب ... که ... و ... ربط

... اتصال ... که ... در ... است ... طبقه ...

... طبقه ... قلب است ... شده ... در ... قلب ... که

شده لذا ... قلب است ... در ... این طبقه ... از ...

منجمد شده به انورسما ... اگر کمی فشار داده شود قلیل می‌شود ... [illegible] بعد از رفع فشار ... [illegible]
و کیسه انورسما زیاد ... [illegible] این علامات ... [illegible] ... [illegible]
علامات ... علامات مخصوصه ... [illegible] ... [illegible]
و حس ... [illegible] ... علامات مخصوصه ... [illegible]
علامات ... [illegible] ... به انورسما

... [illegible] ... علامات ... [illegible]
پاره شدن کیسه انورسما ... [illegible]
انورسما ... [illegible]

طریقه تشخیص مرض ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

در انورسمای شریان ... [illegible] ... انورسما ... [illegible]

باشد

باشد بنابر این انورسما در همه شریان‌ها ... [illegible]
... [illegible] انورسما ... [illegible]
... [illegible]

علامات ... [illegible] ... علامات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

در انورسمای آورت ... انورسمای آورت ... [illegible]
... [illegible]
تقسیم ... انورسما ... در انورسمای آورت ... [illegible]
... [illegible]
... انورسما ... [illegible] ... انورسما ... [illegible]
... انورسمای ... [illegible] ... انورسما ... [illegible]
۱۴ ... [illegible] ... انورسما ... [illegible]
... [illegible] ... انورسمای آورت ... [illegible]
... انورسمای ... انورسمای ... انورسما ... [illegible]

قرحهٔ ریه [illegible] از ریه در جزء [illegible] آورده است و [illegible] ریه [illegible] بسیار بزرگ
گردد [illegible] قلب [illegible] ریه [illegible] در فضاها [illegible]
منفطر [illegible] پیدا شود [illegible] بزرگ گردد [illegible] پیدا شود [illegible]
[illegible] ریه [illegible] آورده است [illegible]
آورده [illegible] راه [illegible] نقطه [illegible] آورده [illegible] ماده [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] پیدا شود [illegible] بعضی [illegible] پیدا شود [illegible]
ظاهر [illegible] منفطر [illegible] طبقات [illegible]
واقع است [illegible] ریه [illegible] گردد [illegible] بزرگ شود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واقع [illegible]
واقع شود [illegible] ریه [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ریه [illegible]

[illegible]

برسیده بود [illegible] ظاهر شده باشد [illegible] تنگ شود نفس [illegible]
[illegible] عارض شود [illegible] سینه پیدا شود [illegible] گردد
[illegible] سینه [illegible] ریه [illegible]
[illegible] ماده [illegible]
[illegible] واقع شده باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ماده [illegible] ریه [illegible]
[illegible] گاه [illegible] سینه [illegible]
شود که ماده [illegible] ریه [illegible] سینه [illegible]
سینه [illegible] سینه [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible]
[illegible] عارض شود [illegible]
[illegible] گردد [illegible]
[illegible] پیدا شود [illegible]
[illegible] بزرگ شود [illegible]

گاه در نفث قیح [illegible]
و گاه در [illegible]
از نفث سینه [illegible]

در حالت امتلاء معده است و در بعض اوقات بعلت وجع شدید عارض شود خاصه اگر در اندام فتق رسیده باشد و اندام
فتق کمی بزرگ شده شود چون در حین نزاع گردد و در ابطال [illegible] رنج عارض شود غشی در مریض حادث و در فتق
کم از رسیدن قولنج و آن [illegible] باشد [illegible] وضع خود انگاه دارند در حجت و در خواب شدید و در وهش خود را
نگاه دارند — رفتار رو بانتهای مرض — عموماً اوریسما در ترقی است هرگاه مبتلا بمزاج کند که بسیار آنچه پیدا
شود که روز بروز بزرگتر شود در بعضی [illegible] جلب [illegible] عضلات فشار [illegible] طرف گرده [illegible] طول میکشد
که بعضی بعد گذشت [illegible] بعضی از [illegible] شدت [illegible] در اشکال [illegible] دیگر [illegible]
بر که ابطال [illegible] خارج است که [illegible] اوریسما [illegible] شده [illegible] در ابطال [illegible] در رتبه [illegible]
زوال الم [illegible] مرض منتهی [illegible] — تشخیص از [illegible] ضربان [illegible] ضربان قلب [illegible] مرض [illegible]
شود [illegible] چون [illegible] بقلب [illegible] ضربان [illegible] شود ضربان از [illegible] شود [illegible] ضربان
ضعف شود [illegible] قلب [illegible] تمیز [illegible] مرض [illegible] عموماً در ابطال [illegible] عضلات که از فشار
عصبة الرئه [illegible] ضربان [illegible] صدای [illegible] مرض [illegible] تشخیص [illegible]
که عضلات فشار [illegible] شدید [illegible]
مذکوره [illegible] اوریسما [illegible] کند [illegible] تشخیص است — تقدمة المعرفة [illegible] که از [illegible] خطره
و [illegible] است [illegible] در مردان [illegible] از زنان است [illegible] در مردان [illegible] از
از زنان کمتر [illegible] آورطی [illegible] مبتلا گردد [illegible] است که خون [illegible] اکثر [illegible]

[illegible]

بالمرة صدمه زنند — علاج اما [illegible] استعمال [illegible] فصد [illegible] مریض [illegible] قلب را کم
کنند [illegible] بهتر آن است که فصد را کم کنند [illegible] و معمول
استعمال [illegible] کهنه را آورده [illegible] گذارند [illegible] شانه [illegible] مرض [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] آب سرد [illegible] اغذیه [illegible] بکار برند [illegible] مسهلات [illegible]
که [illegible] کنند مخدرات [illegible] استعمال [illegible] عارض شود [illegible] بعضی
بکار برند [illegible] اوریسما [illegible] خارج [illegible] عرض است [illegible] زنند
و از [illegible] محفوظ دارند [illegible] اوریسما [illegible] خارجی [illegible] در اینها
در ابطال [illegible] عمل [illegible] استعمال شده — اما اوریسمای آورطی بطنی
اوریسمای آورطی بطنی [illegible] واقع است [illegible] ضربان [illegible] در بین اوریسما
[illegible] دیگر شده [illegible] میتوانند [illegible] پیدا کند [illegible] از خارج پیدا کنند
[illegible] صدمات [illegible] و پیدا شود [illegible] ابطال [illegible] است که [illegible]
جای [illegible] از [illegible] اوریسما [illegible] ابطال [illegible]
در طرف [illegible] بعضی علما [illegible] شدید [illegible]
چون [illegible] اوریسما [illegible] پیدا
شود که مرض [illegible] چون [illegible]

کند با برص قلب طپش و عسر النفس و صداع شود و نفع بسیار شود و اغلب اوقات ماده منفجر گردد و بخون ریزی معده و شریان
ساق علاج نیز مثل مرض سابق است

در انوریسمای آئورتی

در اغلب که انوریسما زیاده پیدا شود و به یک الطرف ماده انوریسمای دیگر از عروق هم پیدا شود مانند
اجوف صاعد و نازل و شریان و ورید قلب و اگر در اجوف نازل گشوده شود و ضماد عسر النفس و طپش قلب زیاد شود
صورت کبود و آماس کرده صورت و گردن و سینه و ادخه شود بغیر رنگ کرده و استسقاء صحی زود زود کند
و در آماس یک سمت بیشتر باشد که در شریان و ورید گشوده شود علامات نیز بهم رسد و اگر در اجوف صاعد ماده پیدا شود
در شکم ماده پیدا شود با شریان و ورید و در او یک نوع صدا که بگوش شنود که آن مخفی و گاه در نبض بیشتر در نوع در اطراف
ساقه پیدا شود و اکثر در گشودن انوریسما در ورید قلب شدت در علامات ظاهر شود و در چند روز در نبض
بهلاکت انجامد تا آخر مرض مانده است تشخیص   تشخیص انوریسما بطور مشکل است بسبب اینکه
انوریسما بخطر مرض دیگر اند و علاج مشکل است که معالجه نشود   در آنجا که گشوده شود عروق جدا به عروق
جدا به های دیگر میکنند که عروق بسیار رنگ و گاهی به رنگ نخاع بصورت شده است و این آن به یک نوع در بیم
انوریسما و انکه یک نوع است مانند عروق که اجمع شده و صدا انها را با یک بار رفع کنند گشته که در آنها
است و آیند و جهت آن گذر کرده و سبب آنها که شش در گرفتار عروق جدا به هم بیرون داده شنیع و حس منقطع
و با درد اطراف و در بیماری دیگر و خطر رفع و علاج او باید رفع را نمود و درد در بیماری اورده های جدا به کرده در آن ع
در آن نوع مرض صحتی   اتساع مرض حقیقی و در ابتدا مرض میشود و به روز با دارالهلاک آنجا است مشکلات است

و گاهی در بعضی اوقات در صورت اخیر در بدن کیسه عارض شود مانند اینکه در اغلب طپش پیدا شده و در یمنی
کیسه که مع الاتصال در معده است اغلب در جزو اعظم است و عارض شود در اطراف زیر حجاب در گاه محدث
در جوف او ضعیف بآن که در با الاطراف که یک نوع در ریح سیاه الون شدید و که در شکم زیر دیگر شکم و حمل این امر در کام
گردد در امتداد بآن در روده بسته عروض ش و با خلط جمع شده غذا است در آن ت و اطراف تا هم اوقات و بگاه که
تنگ در حلق در جزو اعظم و معده است در صورت حتی گشاد که مه وصل به در دهن کیسه است
بتمدد و انکه تنگ در جزو اعظم پر باشد ماده در کیسه بطول کردن و در هر دو طرف سیاه الون ماده
که روز بروز در بزرگ شده است در بیشتر وقت غذا خوردن جوانی هم طرف بزرگ گردد و اگر تنگی
به اطراف روده شده بطرف در فرو شدن غذا درد ها ماده بر طرف گردد و اغلب این مرض زخم شکم پیدا
شود و اغلب غذا بدون اراده و قی عضلات اضطراب کرده در معده و اغلب بسبب غذا جمع شده
و در کیسه خارج کنند و در همه امراض بی تشخیص درد های اینها پیدا شود تشخیص اگر در بعضی جنس مشکل است
فقط چیز که دلیل است نشانه تشخیص نفس است   علاج مشکل است مگر اینکه تجربه از ضماد که در بدن علاج شود

اتساع معده

تشریح مرض گاهی بیده شود که معده بقدری بسیار بزرگ حاصل شود و جمع امعاء در او مشغول است که تا به حوضه
خاصره میرسد و در همه امراض به درجه معده است و در بعضی دیگر و در همه صورت اغلب معده تغییر شده حجم او
کرده تقریباً در جمیع اشکال متعدد امراض نقصه اخیر معده که مرتبه به تنگ است و در بعضی صورت اتساع

در ابطء جمع شدن اغذیه در معده است و بعضی از جهت اتصال بهم میرسد و بعضی اوقات تمیع تغیر در نسج آن است
پیدا نمیشود در بعضی صورت پیچیدن درهم میشود که تمام معده فقط در ابطء عارض شخص از زیر خوردن علامات
آنکه تمام معده همراهی کند با وجود سرطان در دوام جمیع علامات همین بود و جواهر است علامات
مخصوص باشد از زیر در معده قی که بهیئت حرکت دهنده عنصر و جرا در شکیه شود از جمیع شکم الا اینکه صدا انکار
واقع است و در جمیع حالتی در وضع صدا کمتر تر کرده و در آن ابطء جمع شدن ازالت است در حالتی شکم که از تغیر
و جمع او صدا تغیر در ساعد عموما مرض حس میکند در شکم نامیه بدون اینکه از لمس هیچ ماده پیدا شود که مرض قی
مرض همراهی کند با سرطان و شکم را در عمل مخصوص بهم سه روز و علت قی علاج شود و هم آن مقدار در طولت
با غذا لقمه باقی و دفع شود عمل از آن اغذیه و اشربه است که خورده شدن و در جمیع تمام زیاد شود و کمتر
شود و هر که صورت شود مرض که پیدا میکند اگر امکان شود بمقدار زیاد در طولت از او خارج شود
تشخیص اینکه سکته در قی علاج مخصوص تمیز داده شود تمام بسبب شبیه با استسقاء و بقیه ای حال معلوم است
که این اشتباه کرده است زیرا که در استسقاء دو قی شکم از بالای بزرگ شده بیاید مرض چه در بیماری حلق
و بلاده در بهتری میراز قی مبتلا جانب شکم که کوچک میشود از جمیع تمیز که حالت شود لازم است
که تمیز حالت شود با سکته مرض ستاده و مرگ است زیرا که تقدمة المعرفه و علاج بسته بان تشخیص است
اعلاج اینکار مرض بدون در کسب بود باید مقدار اغذیه و اشربه را کم نمود علت بهمین کار رفع مرض
نمود و از آن حرکت معده را ازمایکه استعمال شده نمیرفت و لامس و مطلوب ما در تمرکز

[illegible]

نج و شسته و بعضی از کلی دارنج و استاند و پاره و مشقوب شدن آلات بعضی پاره شدن عبارت از تفرق
اتصال است که در کشیدن آلات بعضی پاره شدن در اجزاء نفیسه متصل است با شکستگی عظام پاره شدن حاصل شود
رابط و از آنجمله بعضی نامیه بجهات مختلفه یک شدن و از تفرق اتصال که در بعضی صورت حاصل شود در نقطه بالای
ابتدای قی و رابط است و آنکه بسبب پاره شدن فشرده باشد گفته شده است که پاره شدن فشار است پاره چرخ
و دو یا دو اعضا مخصوصه که مستعد میشوند از آن جمله پاره شدن و مشقوب شدن عبارت است از تفرق اتصال
علاج
کامل که شخص نیاز دارد آلات موجوده با یک آلت دیگر باید خارج و مشقوب شدن از پاره شدن فرق کنند که حصول
نقبه بدون فشار است و در بعضی صورت حاصل میشود بطور بطء و یک تغیر در بعضی نقبه ای است بعضی میشود در آن یک
جراحی عمیق ترکند و چون جمله آلات بدون هیچ علامتی شناخته نشود که مشقوب شدن مقدر است و این لفظ
بعضی است و نقبه با خرد با شعبه دو است که بطور کوچک است که در سه روز میشود در پاره شدن و مشقوب شدن
مرکب با یکی از اینها رنج کردن مرض مشقوب و پاره میکرد در بیحال شدن [illegible] که کردن بیهتان برای پاره کردن
کاملا نیست بلکه باید بود یک تغیر در نسج آن شده باشد و علت پاره شدن مرض و مری سرطان
است مشقوب شدن است یعنی از پاره شدن و در حالت شدن مشقوب شدن آن است و از بعضی کار خارج است باید علاجی
آنکه از و جمیع کار خارج باشد علاج جهت عالی جهت ساده است که حاصل شود در ابطء و جراحی خارجی
آنکه از خارج مرض بسبب علت فشار و لوله آورده است که هم در ابطء تمام شدن معده قصه است
یاد نمایند که مجاور آن باشد و در جوف کرده باشد و کار جراحت قصبه الریه مرا است نمیکند و التهاب

روان باشد ای که مجرای سیر اغذیه تنگی عمده علامات ممیزه فرق میان سرطان و بلغم است حدت سرطان بر وجود دادن ...
درد قرحه ... شخص یک عشر ... داشته باشد و بعد در حالی کرده ... یک جمع شده در معبر ... دیگر ... نشود
و از ... علامات قاسم المعده ... شخص ... مشهور شده ... نمود ... در باره ...
چنانچه در ... بیان کردم ... تیز ... راه پیدا کند ... و قاسم المعده ... در این
وجه الیه
ثقبة المعدة
ثقوب یا منفذه معده ... است ... دخول ... حروف ... باشد ... علاج ...
و قاسم المعده راه پیدا کند ... بعد ... ثقبه ... دارد ... در دهان ... آن ...
در ترکیبات ... موافق ... در ... تمام ... باشد ... در باره
شدن ... معده ... فرق ... ثقبه ... عارض ... افعال
در حال ... ثقبه ... معده ... ثقبه ... در معده ...
... گفته اند ... است ... باشد ... در اثنا
معده پاره میشود ... در ... باشد ... در او باشد ...
شدن ... ثقب ... در معده ... ثقب است ... حاصل میشود ...
کیمیا ... اسباب ... شده ...
کیمیا ... است ... انها ... صفاق ...

بیرون ...

وضع آنست ... ثقبه ... معده ... میشود ... بیک ... تغیر ...
با وضع معده ... است ... معده
در ... معده ... صفاق ... معده ... ثقبه ... میکند
که شخص با ... در کمال صحت ... باشد ... تشخیص ثقبه در معده ... ثقبه ...
... ثقبه ... معده ... ثقبه ... معده است ...
... ثقبه ... معده ...
... ثقبه ... معده ... تشخیص ثقبه معده در اطوار
... ثقبه ... در معده ... ثقبه ...
... ثقبه ... معده ... معده ...
اسباب مختلف ... ثقبه ... ثقبه ... ثقبه ... سرطان ...
... معده است ... حاصل میشود ... معده ...
... ثقبه ...
... صفاق ... ثقبه ...
... رطوبت ... علامات ... ثقبه ...
... معده ... ثقبه ... سرطان ... معده ... ثقبه ...

مقصود است که مریض در حین صحت مبتلا گردد به جراحت و ابتدای شروع [illegible] فوری است که مریض معده‌اش
سنگین و در صبح و گاه بعد از اغذیه مبتلا گشته و در جمع بسیار رسیده که ابتدا [illegible] معده در بعضی مریض است که [illegible] در جمع
شکم درد [illegible] همان حین مبتلا گشته [illegible] ۵ به ۵ دقیقه در همان آن تهوع و قی عارض شود و [illegible] حالت [illegible] است که
چیزی [illegible] اضطراب [illegible] بیمار [illegible] مریض [illegible] شود [illegible] شود از عرق و جمع علامات [illegible]
حال [illegible] بروز [illegible] از ۲ تا ۳ ساعت مریض هلاک شود
تشخیص و علاج شدید که [illegible] عارض شود [illegible] از جمع علامات خطرناک [illegible] که [illegible] بود ثقبه
در مجرای غذا و تشخیص محل ثقبه بطور قطعی [illegible] حالت [illegible] مریض است [illegible] مبتلا به مرض معده
بوده است [illegible] التهاب شدن معده [illegible] ثقبه [illegible] در [illegible] خطر است
[illegible] تجربه [illegible] ثقبه [illegible] از ثقبه [illegible] ثقبه
ثقبه [illegible] [illegible] که از امراض خطرناک است [illegible] علاج [illegible]
[illegible] معده [illegible]
باز [illegible] مقدار [illegible] تحت [illegible]

در ثقب امعاء

اگر در صدد اول از ثقب امعاء ذکر شده است [illegible] ثقب
امعاء را باید به دو نوع تقسیم نمود نوع اول [illegible] که از [illegible] خارج [illegible]

که [illegible] نوع دوم [illegible] هستند که از خارج [illegible] صفاق [illegible]
در [illegible] است [illegible] ثقبه [illegible] مرض [illegible] صفاق [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] خارج [illegible] مبتلا [illegible]
[illegible] معده [illegible] امعاء [illegible]
[illegible] امعاء [illegible] ثقبه [illegible]
[illegible] امعاء [illegible]
[illegible] امعاء [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
[illegible] مریض [illegible]
امعاء [illegible] صفاق [illegible] ثقبه [illegible]
[illegible] امعاء [illegible] ثقبه
[illegible] ثقبه [illegible] امعاء [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] علامات [illegible] صفاق [illegible] ثقبه

و بعضی اوقات مانند زهره بادکنک و یا با سینه و رحم و غیره و گاه اتصال منفصل است شکم ... که در راه خارج

هم بیاید علامات [illegible] درفتار مرض در وقتی که از تشخیص فتق اکثر [illegible] علامتی که از فتق اجزای سینه در شکم پیدا

و آن علامات در فتق بسیار مختلف است که همیشه ظاهر نمی‌شود از آنکه در فتق [illegible] یک قطعه روده

علامات پیدا کند بلی خفیف است و اگر فتقه در محور ... و در غشا [illegible] بعضی یا حاصل شود که

اورا گشاد نمی‌نماید بلکه از خارج شود چون ... برابر ... و بعضی ... علامت [illegible] بسیار مشکل است و بهمین

جهت اکثر مرض علامت رسید ... اگر فتقه و اعضا از آنجا ... شانه و شکم و غیره گاه

... برابر ... علاج شد معلوم است که ... حلقه رحم ... در اصل ...

تیز بالای که ... راه پیدا کند چون غذا در ... غلظت ... بعضی ... پیدا کند

و چون ... که راه پیدا کند از خارج شدن کار و ... تیز ... خواهد

تشخیص علامت ممیزه ندارد علامات در فتق بسیار ... که ... شدن ...

صورت ... علامات ... در ... علامات ... الم ... شدید ...

تغییر ... علامات ... الم ... نیز ... در فتق ...

... تیز ... که ... زیرا که ... در ...

... علامت ... در فتق ... است ...

در ابتدای ... و در ابتدای ... فتق ... آخر ...

و صورت ... بیاید   تقدمة المعرفة   یا از امراض بسیار خطر

است اگر که بصفاق کشیده شود برگ ... است ... که ... شود ... برگ شود و چون ...

ارا ... محبوس کشیده شود مرض ... علاج است ... خطر عظیم ... بهمین حالت

باشد و چون ... کشیده شود جراحات ... بر آن ... علاج آنجا

اما که رحم بصفاق کشیده شود ... در فتق ... خطر است ... و ...

و ... در ... ساعت ... مثل ...

... با ... ممکن ... اگر ... حاصل شود ... خارج شود

نوع دوم در فتقی که از خارج مرض شود

چنانچه ... آن فتق ... از خارج ... بواسطه ... مرض است ...

بسیار ... که گذشته ... (در ... ضمیمه ...

... ضمیمه ... فتق ... مجروح ... بواسطه ... ضمیمه

مجروح ... است ... اوقات مجروح ... بواسطه ... خارج است ...

... تنگ شدن ... رحم ... فتق ... ضمیمه ...

... شده است ... فتق ... ضمیمه ...

... رحم ... علامات ...

و عدم اشتها و بعد دفعتاً نفخه حاصل شده علامات ... در صفاق [illegible] که نفخه [illegible]

عموماً چون [illegible] خارج صفاق [illegible] التصاق [illegible]

[illegible] در صفاق [illegible] التصاق [illegible]

[illegible] التصاق [illegible]

[illegible]   در عرق التصاق جدار قلب

[illegible] التصاق [illegible] قلب [illegible] عرق [illegible]

[illegible] جدار قلب [illegible]

[illegible] عرق [illegible] جدار قلب است

اسباب   [illegible] قلب [illegible]

[illegible] عرق [illegible]

[illegible]

[illegible] عرق [illegible]

[illegible] قلب [illegible]

[illegible] عرق [illegible]

[illegible] عرق قلب [illegible]

حرکت قلب [illegible] قلب [illegible]

[illegible]

[illegible] عرق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلب [illegible] قلب [illegible]

[illegible]   [illegible]

در عرق شریان عضله [illegible] قلب

عرق [illegible] قلب [illegible]

[illegible] قلب [illegible] عرق [illegible] قلب [illegible]

[illegible]

[illegible] قلب [illegible] عرق [illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible] قلب [illegible]

صورت در ایستادن خون در ورید [illegible] که باشد و بعضی از مصنفین این لفظ را مطلق [illegible] در آنجا که
بدن سیاه شود بجهت [illegible] جسم [illegible] مطلق [illegible] بسیار [illegible] که ذکر کردیم علامات
تشریح [illegible] مرض [illegible] متعدد [illegible] آنها را بعد از ده نوع بیان میکنیم اول قلب [illegible] از روز اول تا یازده
هم بعد از روز [illegible] بسته شود [illegible] بسته [illegible] و بعد از خفقان [illegible]
این نقطه [illegible] بخواهد داشت [illegible] بسیار [illegible] بخواهد [illegible]
اگر قلب برگشته باشد [illegible] بطن [illegible] عرق [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] شریان و ورید [illegible] آورده باشد [illegible] اگر [illegible] خون [illegible] قلب [illegible]
[illegible] بطن پنجم اگر [illegible] البطنین [illegible] ششم اگر [illegible] بطن [illegible] هفتم
اگر [illegible] بطن [illegible] بطن [illegible] البطنین [illegible] هشتم آورده [illegible]
بیرون آید نهم اگر شریان و ورید [illegible] خارج کرده دهم اگر آورده از بطن [illegible] شریان و ورید [illegible]
یازدهم اگر آورده شریان و ورید [illegible] بطن خارج شده دوازدهم اگر شریان و ورید [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] آورده این دوازده قسم [illegible] باشند بعضی اسباب دیگر [illegible] که [illegible]
البطنین [illegible] بطن [illegible] علامات [illegible]
[illegible]
بسیار [illegible] وقت [illegible] حرکات [illegible] حرارت [illegible]

دارد و حس و نبض [illegible] رفع کرده و نفس قصیر و صغیر کرده و بعد حرکت خفقان عارض شود و گاهی حمله‌ها
عسر النفس بسیار شدید [illegible] و بعد از حمله عسر النفس و غشی [illegible] بسیار [illegible] شود و گاهی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] محافظه [illegible] حمله‌ها عسر النفس [illegible] و گاه [illegible] عارض شود [illegible] وقت [illegible] آید
[illegible] سبب [illegible] عارض شود [illegible] قلب [illegible]
[illegible] قلب [illegible] شنیده شود و گاه [illegible] شنیده شود [illegible]
[illegible] کرده و حرکت قلب [illegible] کرده [illegible] عارض [illegible] نبض [illegible]
[illegible] عسر النفس و حمله‌ها [illegible] حمله‌ها [illegible] عارض [illegible]
[illegible] علامات [illegible] حرارت [illegible] کم [illegible] خواب [illegible]
[illegible] و در وقت خواب سر را بالا نگه دارند [illegible] دوام [illegible] مرض [illegible] علامات
[illegible] چند روز [illegible] چند ماه یا چند سال [illegible] علامات [illegible]
[illegible] تا اینکه [illegible] چند ماه [illegible]
[illegible] حمله‌های خفقان [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] تشریح کرده [illegible]
[illegible] تشخیص [illegible] عارض [illegible]

جمع در بدن باد آنکه سیاه رنگ و غلیظ در بدن بهم برسد زیاده در اینها خون در بدن برسد و تقصیر در دوران دم نیست

بدانکه تنگی نفس و قلب [illegible] نفس خفقان و ضعف [illegible] که با بودن [illegible] زیرا که بعد هر چند یکبار تجمیع [illegible]

قلب عارض [illegible] در هر [illegible] مانند بسیار از تنفس شود و بصورت به تقدمه [illegible] را فهمیده که اگر این

بسیار [illegible] از طفولیت [illegible] است که نقص [illegible] است [illegible] اسباب قلب [illegible] طفولیت بود

خوانند [illegible] عارض شود بسبب تنفس [illegible] گردد زیرا که در [illegible] قلب [illegible] قدرت

غشی عارض نمی شود — تقدمه معرفه و معرفت است در علاج — اسباب [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] تنگی نفس [illegible] عارض شود [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

در عرق و شعوب [illegible] آن آورده

[illegible] عرق [illegible]

[illegible] همیشه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دخول هوا [illegible] در سینه [illegible] آخر [illegible]

[illegible]

[illegible] با ابهر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نموده معلوم میشود که چه بسیار اختلافات مختلفه در مجاری امراض باید مشاهده شود و اینها را بتفصیل در مباحث مخصوصه
مذکور خواهیم نمود در اینجا بنحو فقط جهت نمونه بیان کرده ذکر میکنیم چون مرض از ریه متجاوز شود در سمت چپ پرده قلب
از سمت راست عارض شود و حال آنکه چون سبب ذات الجنب باشد از همه پرده ها ... در سمت راست
وقوع مرض در این سمت بسیار زیادتر است چون اصل امراض از ریه در نقطه در ریه ... چون ... ریه را
ثانیه آن نقطه را خواهند دید ولی ... از نقطه دیگر ... نقطه را ... در ... ملاحظه شود ... ریه
کرده ... در این صورت ... چون ... نقطه ... ملاحظه شود ... نقطه ریه ... در ... در جنب
جنب ... شود ... از نقطه ... نقطه ... در ... که متصل شود ... اینها
که در ... نقطه ... مشاهده شود ... سبب ... نقطه ... در نقطه ریه ... مقدار ... در حجم
در جوف جنب نیز مختلف میشود ... ولی ... نیز ... ریه ... دیده شود ... رنگ
... است چون ... ریه ... اوقات ... کار ... است ... مستقیم ...
شده ... است ... ریه ... که ... جمع کرده ... معلوم شود که ... است
... که ... در ... جمع ... که ... مراد ... کننده ... اوست
که ... کم ... است ... ریه ... دیده ... که ... باشد
و ... واسطه ... ریه ... آمده ... باید ... مقدار ... کار ... است
و ... که ... ریه ... کنند ... بیاید ... ریه ... که ... کنند ... باشد

مدد ... علامات ... مرض در ... ابتدای مرض ... است ... علامات ... باید
که ... اوقات ... بطور ... ابتدای او معلوم شود و در صورت اول ... در ...
سینه ... که همراه ... کنند ... اضطراب ... ریح ... علامات همراه ... شدید ... عدد
ریح ... است که ... همراه ... جنب ... ریح ... ریه ...
در این صورت ... شود ... در ... مرض ... میکند ... در ... که ... مرض ...
... مقدار ... شود ... ثانیه ... سینه ... که سبب مرض ...
باشد ... ابتدا ... علامات ... دیگر ... ریه ... است ... و اول ... جنب ...
واسطه ... رطوبت ... ریه ... رطوبت ... کنند ...
... آید ... رطوبت ... از ریه ... جنب کرده ... مقام
رطوبت شود ... نقطه ... که ... رطوبت ... مقدار ... شود که ... نفس
شود ... مقدار زیاد ... کرده ... رطوبت ... ریه ... و
... است ... کنند ... که ... در ... مقدار ... زیاد
... سینه ... کرده ... شود ... جسته شود که ...
... کنند ... است که مقدار ... باشد ... حرکت ... از ...
مقدار ... شود ... مقدار ... شود ... ابتدای مرض ... است

ودیگر چون ذات الجنب عارض شود در طبابت نظر کرد در باطن صدا اگر در نقطه ربا در طبع خواهد بود از اسپتالین
مسدود شود که مرور نفس ضعیف یا قطع تام شود بعضی عضلات دیگر مانند حرکت بیخ و نفس او حرکت سریع
تنفس او طی سریع کنند نفس دیگر از یک صدا متصل که پس از زدن بکام پس با انگشتان و غیره تا هر چه
حاصل شود نفس او خرخر عبارت است از آن صدا که حاصل میشود در قفسه ریه پشت بلورین غائبه
ترشح تنفس او عبارت است از صدا که حاصل شود در هر دفعه بلبل یکدفعه بلکان دهند و در آن وقت صدا شنیده
شود اگر در مرض ... در علامات ذات الجنب مختلف خارج میکرد و که بنما از وجود مرض اند بلکه از مرض قبل اند که
سبب مرض شده اند مثل ذات الجنب و غیره صفت ... در خصوص امراض بیان شده اند علامات عمومی
بدن نیز نسبت با اسباب امراض است تب و غیره و علامات ... نیز مختلف است که از چند ساعت تا
روز چند دوام داشته باشد اگرچه عموماً تب و غیره ... بالا است ولیکن در بیان شدن سمت ...
میل در وقت شهادت دیده شود در اوقات که سبب ذات الجنب باشد

تشخیص درد در یک سمت سینه که همراه با تب ... و بسیار علامات ذات الجنب ... و بسیار
غالب بود در انشقاق ریه سبب نفخه است که ... علامات ... در اشخاص که ... سینه
داشته اند ... علامات ... شود در آن وقت چون سینه را ملاحظه نمایند علامات همین مرض باشد
صدور دفعات صدای طبیعی ... و صدای ... ظاهر شود در صورت لزوم است

تشخیص سبب مرض ... مقدمه مرض و علامات ...

فرق است در جمله ... شود صحیح جمیع علامات همین ... و طبیب باید
که علامات ... و دیگر علامت نفس ... استفراغ ... ضعیف شود
در مرض ... فراغ ... مرض ... باشد و ... علامات ... نفس ...
... بعضی ... بعضی ... مثل ... غالب ... در فرق

در فرق و تشخیص حجاب حاجز

فرق حجاب حاجز ... است ... از ... بیرون ... و ... شده ...
... در ... حجاب ... تفرق ... انفصال ... و ... معاود ...
... و ... فرق ... از ... فرق حجاب حاجز
چون ... است ... در ... اختناق ... صورت ... خنده ...
... بعضی اوقات ... ساعت زنده ... عدوی ... ظاهر شود فقط
ضعف ... در حالت ضعف ... فرق حجاب حاجز ... شد ... حال ... کشیده شود
رفتن ... آمده ... ظاهر ... مرض ... دیگر ... باطن ... و ... گلی

در ... معده و غیره

علاج علاج ندارد در فرق ... و کبد و طحال ... دراره
علت ... فرق ... است عارض شود ... از ... شکم ... ظاهر ... شود ...

و باطل رفع العلم و در فتح و ظلمال باره شود و در جهات دیگر و مثل آنها در عرق ظلمال و کبد ظاهر در ...

ریخته شود بیرون و انکه ورم صفاق از دو طرف شود بانکه زرتش رطوبت می ریزد و ورم صفاق کرده فوراً

ورم شده بدعارض گردد کشیده و کوچک شود و اضطراب بود و نبض سریع و متغیر گردد و غشی بود و بعد از

چند ساعت یا چند روز هلاک گردد

تنبیه تشخیص این در صورت کمال صعب و مشتبه شود با منعقد شدن ورم عرقیه در شکم که با باطن و امعا

مقدمه مریض توان کرد با عرض زند تو آن باره شود یا باطل زیاد اتساع او در کیسه خیزد یا شکم و ...

صفرا را کار عارض مریض غش و دفع ... را در عرق اینها مخزن و جمع شده بطبیعت جمع

علامت ورم صفاق حادث برزد و کرده تشخیص هلاک شود

علاج راحت تام و دادن افیون مقدار زیاد است مانند آنکه در منعقد شدن ورم بیان شد

در عرق و مشقوب شدن مثانه

مثانه در باطن اتساع زیاد جمع شدن ادرار پاره شود و هم عرق پیدا شود در ادرار افتادن از موضع مرتفع و صدمه که

در وقت جمع شدن ادرار عرق ادرار در باطن پاشیده شود حاضره کند و بعضی صدمه کرده عوارض حاصل شود

ورم صفاق بزرگ دیده شود در حالت شود معلوم است که عرق مثانه مرض است نه اغلب بعضی تشخیص ... بسیار باشد

و کاه عرق به باطن آن است که حاصل شود از ادخال میل در وقف ادرار ... مثانه علاج بعون حد نمایند

بپاره شدن مثانه دهند با طلا ادخال میل کرد تا وقف ادرار مثانه را بیرون آرند و اگر ممکن است که مجروح را

تیز داشته باشد و به مریض بگوید که ادرار در طرف مجروح نیاید و در این که از آن مرض حاصل شود مراقبت معمول عملیه نمایند

در عرق و مشقوب شدن رحم

رحم پاره شود اغلب در هنگام حمل باشد که از جمع شدن بعضی مقصود است طبیعی و غیر طبیعی در ادوار اتساع او پاره شود

چنانکه چند سال طمث در رحم جمع شده ناگاه پاره شده و خون الصفاق ریخته او را مقدم ساخته و مقصد را باطل کند

رسانند گاه به باطن جراحت راه از رحم با آلت دیگر پیدا شود چنانکه حکایت کرده اند که زنی سال

طمث محبوس بود در شکم او بزرگ شده و دفعتاً فی مرا از آن دو نیز سیاه شبیه بقهوه عارض شده و میرد و چون شکم را شکافتند

معلوم شد که رحم پاره شده و جمیعه راه پیدا کرده و آن ماده که در آن باشد از رحم در آمده است و هم دیده شده که بطور

غیر عرق از رحم و مستقیم راه پیدا کند و بکار برد از فرج خارج شود بکار که در حالت عدد به باطن مجروح مشقوب شود تفصیل

افتراق رحم را باید در کتب ناخ دید

خمس هشتم از خمسه عشره کتاب علاج امراض مخصوصه مصنفه تصنیف ... الله در کتب ... طب

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان مبحث مرض ... الله از آن جهت که متصف اعضای تناسل است ... تازه شده و مانند اتساع

طبیعی ... از امراض که حاصل شود در آن متعددند ... بلکه در عدد تمر ... است که بسیار ... الله ... نمایند

میل در باطن راه ... فقدان ها از اعمال ... بعضی ... منعقد شده ... و ... دیگر ... شود

و لکن مقصود ما آن نوع تعدد است از انساع است که ... بعضی در جمع ... اتساع ...

گفتگو کرده‌ایم کرد زیرا که بعضی از آنها اگرچه شایان شمردن در فروع مرضی عمده است ولی در عمل چندان لکه نمی‌آید
و در بین گفتگو میکنیم از تشدید و جهلی جرب و مانند آن و قرحه و بعضی قوبا و بعضی داء‌الثعلب و داءالحیه از بعضی عیب‌ها که حاصل میشود
از انسلاخ عاطلی و عضلات و چین و بعضی قوبای ... و محصور است تازه در حقیقت یک نسبح التهابی عارضه که از آن
و الدرایک تغییر سید هند دو مابین اختلال احوال ... و باید از محصورات دیگر که هیچ شباهت با نسبح بدن
ندارد و تغییر بعد از مرده‌ها کار رسند ... اوراق بیمار عرضی ... از حیات است ... آن محصورات ... جا در
بانجواد حوال کنند و نسبح از انتشار نسبح خورشان که سه و آن ... داده که از تو بگلها ... آن گرسیان ترم از اندر
نیز ... باب اول در تشدید التهاب سپکه و محصورات غیر طبیعی که شبیه با نسبح بدن باشد

در تشدید انسلاخ با قشر و نسبح جرب

قبل از آن که عبارت است از جمیع شرایط جرب و غش و آنچه گفتگو کرده‌ایم در بیان گفتگو خواهیم کرد از آن امراض نسبح
تشدید ملتهبه با قشر و با قشر جرب اورا اعاطه میکنند و او را محلول میکند و ان با قشر از آن ملتهب و مالیع ... از آن
... عضلات الت ... هستند که این تشدید ... در آنها که التهاب عضلات ... در رنگ ... ن که میشود
و با الاجزه فاسد ... در بیمار است ... عضله ... رنگ ... بدن ... با الت ... جرب ... اکسید
... این عضلات ... شده ... ن را ... طبیعی ... عضله ...
و اعصاب ... از آن ملتهب ... عرضی ... ملتهب ... عضلات ... عضلات ... اطراف غالب
است چنانکه سابق در مرض ... از آن ... گفتگو کرده‌ایم و در بیان عضلات ... در ... فقط ...

عصب

جلدی بمرض میکرد چنانکه ذکر خواهیم شد عیب مرض در اطراف بیجا کرمیت ... چنانکه بعضی
عارض میشود در تشنج عاجز و مفلوج و عاجز با تنگه که به حرکت باشند و بعضی در اطراف است که در رفتار
به او آن اعصاب ... که در عضله ... تعقیب ... عارض میکرد و تشنج عضله در حال حیات ... مرض
باشند زیرا که هر مرض ... تشنج ... بعضی ... حرکت ... بعضی در ... ما نند ... که
دیگر ... جلدی با مرض ... چون ... اتصال ... حل است ... در ... جلدی ...
خواهد شد ... و کلی ... مرض میکردد

واسطه

در تشدید قشر بماده جرب بر آید

در بعضی کل ... بعضی ... مقدار ... حالت طبیعی ... جرب ... بدن قشر جمع میشود
و این جرب که در رنگ و ... است که بعضی جمع ... عده ... در ... اطراف
عروق ... کلاهر ... ماده جرب ... در بیان التهاب عضلات ... بعضی ... اشخاص التهاب
عضلات ... رنگ ... ورم ... که ... شکل ... عضله ... جرب ... تشدید ... میشود
و ... نقطه ... است ... که ... با اتصال ... است ... با جود ... چون
نگاه داری میکنند عروق قشر ... کمتر ... است

سبب — سبب این مرض ... زنان ... مرکبات ... که ... بعضی ... که ...
در ... مسلول است در ... کند ... نسبت ... در کمیت ... کثرت ... که ... دارد

شماره ۴ امری شد

در تبدیل انساج به نسج سیروزی

نسج سیروزی الیافی غالب در مرض کبد دیده می‌شود و مطلقا که از غیر ملتهب می‌گردد در باطن می‌شود بعضی اوقات تحصیل انها در اعضا
شئی خارجی است که انها را احاطه کرده در حقیقت از بدن بر آن سد زده دائم عارض می‌شود در میان الیاف که پاره
شده‌اند چنانکه در نزف الدم دماغ بعد از ملتهب شدن می‌گردد و در اطراف آن قطعه از دماغ را احاطه شده است می‌گردد بهر حال
حصول نسج سیروزی بطور کلیه مباشر بدون منفعت نشده انها را که سبب می‌کند در اقسام کلیه کیسه‌ها و غدد انساج
مختلفه بدون منفعت در نظر مختلف که نزلیه اتفاقا در جمیع الدست بعد از بعضی وقت ها که کیسه‌ها از
ساختمان می‌شود جوانب مختلف است در باطن خارجی متصل می‌کرده الدست مجاور در سطح دماغ ادیکه صاف شده
رزین است متصل می‌شود با انساج مختلف انها مواد غالب طرب مانند عروق مختلط با رحم یا یا جسم
ماده برکول یا سرطان مانند و با جمیع مواد اجسام خارجیه است که از خارج داخل بدن شده و این کیسه‌ها غالب
یک فضا دارند و باشند که فضا متعدد داشته باشد و در صورت اخیر فضاها با هم مر با متصل بیکدیگر راه دارند یا علیحده هم
و این فضاها یک ماده است بیاض که در جوف ماده باشد عمرها یک کیسه در میان می‌برد انساج که متعدد بوده هم
دارای است و چه در یک الدست ترکیب در یک زمان که از متعدد کیسه در دست شمرده غالب کیسه‌ها در باطن
انساج الدست مجاور متصل شود بعضی اوقات بعینه اتصال پیدا کنند الدست مجاور در باطن ف کیسه هر آن
پیدا کنند و گاه یک قانون که تولید بعضی ماده که جوف کیسه و جدار کیسه قبل از وجود آن کیسه تر شیح مایه بعضی

منحرف

منحرف میرا متعقد مدانی زمان اول صحیح است و بعضی یک عمر حیات مانده و نیز انکه بعضی اوقات ماده می‌گردد
و بعد کیسه مواد را اسکر در بعضی اوقات اول از غدد و عضله است که کیسه حاصل می‌شود در آن کیسه ماده
ترشح می‌یابد مثل کیسه‌ها که در زمان حاصل می‌شود کیسه منفعه علامات که ملایمه بیشتر متصل به نفس است که از کیسه‌ها با الیاف
مجاور و ادراک دیگر و غیر کیسه در غدد آن است حاصل می‌شود با بطلان کیسه‌ها تقریبا مدت علامت که کیسه‌ها باقی
شفا یابند در باطن مذهب ادبالدست ترشح با کیسه‌ها انها کار دادن که کیسه‌ها مدت بعضی خصلات تا یک وقت می‌گردد
چنانکه می‌شود که تسریع شده این تشدید بعضی تبدیلات حاصل مانند کیسه‌ها می‌شود بعد از تر بعضی و غدد اعضا اراضی
کیسه‌ها در آن کیسه است بیا مانند مجلد جنتی بالعمل حرارت است

در کیسه‌های دماغ

اغلب علم جمیع کیسه‌های دماغی جوف دارد است و همچنین تمیز شده از بزرگی خون و حصول کیسه‌ها
نظر به تشفار زنف الدم در میان دماغ است که اکثر در سطح دماغ و در میان او تولید می‌شود حاصل می‌شود بدون انکه مقدار بزرگ بوری
چیز ازش کرده باشد و این نوع کیسه در دماغ بسیار نادر است و همیشه این نوع کیسه مدت می‌خواهد بود تشخیص آنها
محال است زیرا که علامات عمومیات دارند و در کیسه‌ها بزرگ کیسه و جمال کیسه‌ها بزرگ که بسیار نادر است بعضی
از نفعی اذکار و جدار او را علیحده در مدت و جمیع کیسه‌ها بزرگ که در عالیه شده و سبب آن است گاه گاه
کیسه‌ها فرد یا متعدد در حجم مختلف در میان کبد پیدا می‌گردد که در جوف انها مایع است صاف و مانند آب چشمه
خون این کیسه‌ها تر شح شود و طوبت جوف او که در آن اوقات دیر که در هر گاه جوف آن کیسه بزرگ تر طوبت

رنج شدید چنانچه در بعضی [illegible] این کیسه‌ها مطابق است با کیسه‌های [illegible] علامات [illegible] مرض [illegible]

حس در میان [illegible] این کیسه‌ها [illegible] ساده نیست باید دانست که فقدان این علامات دلیل کافی بر عدم کیسه

نیست زیرا که در بعضی از کیسه‌ها [illegible] این حس [illegible] است در حالت حالیه هم در حیات ممکن نیست تشخیص

آینده مرض [illegible] بعد [illegible] تشخیص چندان ضرری ندارد زیرا که علاج در هر حال ممکن است

در کیسه‌های ساده کلیتین

این کیسه‌ها از حیث حجم مختلف در کلیتین مشاهده میشود [illegible] است و بعضی در ماده

[illegible] است این کیسه‌ها فرد یا متعدد [illegible] گاهی [illegible]

کلیه [illegible] کیسه‌ها [illegible] متعدد [illegible] کیسه [illegible] کلیه [illegible] شفاف [illegible]

[illegible] رنگ [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] است و چون از مرض [illegible] در تشخیص [illegible]

[illegible]

[illegible]

لبول [illegible]

[illegible]

[illegible] است تشخیص مرض [illegible]

ریزش دارد [illegible] ادرار در کیسه‌ها [illegible] جمع شده [illegible] رطوبت فقط در حوض جمع گردد

یک ماده کدری در شفاف کلیه دیده شود [illegible]

در درون ماده کدره [illegible]

باشند [illegible] جمع [illegible] کلیه [illegible] کیلد

[illegible]

در رطوبت [illegible] مرض [illegible]

[illegible] است [illegible]

علامات و تشخیص

[illegible] مرض [illegible] کلیتین باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلیتین [illegible]

[illegible] ممکن نیست که این مرض را [illegible] کلیه [illegible]

این کیسه گاه زیاده از نصف شکم را گرفته است علامات ابتدا و مرض شبیه بهم است اما در ابتدا ورم بیشتر در جهت

دیگر است و در حال پیدا شود بزرگ شدن عضو است که شخص با تعفن میکند و این شکم از پهلوی راست

طرفی بزرگ میشود در حالی که در جهت شکم در خط وسط بزرگ میگردد و در هر حال بیشتر به یک طرف میل کند از سمت مقابل

خود مایل گردد که چون شخص بایستد در پیش شکم و فوق از شکم زنان آبستنی ندارد و از لمس تموج ظاهر را از

فوق و طرفین به سه ماه محدود میکنند و در اطراف فوق و طرفین روند و نیز به یک طرف میل کند و با بعضی از سطح

صاف باشد است و اطراف محدود و متمایز است در صورت ... ظاهر ... بعد غیر از ...

و حس حرکت موجی ظاهر گردد و این عدم حس تموج به واسطه غلیظ بودن کیسه است به واسطه ضخامت کیسه به واسطه

غلظت رطوبت درونی است هر صورت باید حس حرکت موجی را حس نمود و در یک جا مجتمع کنند و در

قرع صوت کدر است اگر گاه دو کیسه باشند از لمس و تمیز آن پیدا شود و واسطه ریگ کیسه ... او

به کدرت ... صوت ... در بدن بهم رسیده ... در ... و در طرف مقابل رود ... به

بشانه پیدا ... پیدا شود ... مستقیم ... عارض شده و ... کند در طرف ... پیدا گردد

عسرت در ... عارض گردد ... رده ... رفتار ... و ... است و ... اما ... یک

نوع باید ... العلام ... نماید

تمام این مرض ... است ... گاه ... بطول کشیده است رطوبت ... مختلف راه

به خارج پیدا کند ... از شکم ... باز شده ... مجرای ... راه به خارج پیدا کند ...

...

صفاق برین در صورت ... و به واسطه عروق در ... صفاق ... با ... در ... رطوبات

در صفات ... علاج باشد ... استسقاء ذقی پیدا کند ... که ... کیسه ... در آنجا

باشد ... از ... آب ... صفاق ... باشد

تشخیص ——— در ... است ... کیسه ... کیسه ... در ... واقع ...

... کیسه ... ندارد ... در علامات و علاج ... بسیار ...

دارد ... استسقاء ذقی ... است در استسقاء ذقی ... بعضی ... پیدا ...

... شکم ... است ... شکم و حال آنکه در استسقاء ذقی ... در ابتداء ... بعضی

در یک سمت ... شکم پیدا شود و در قرع در استسقاء ... بیشتر در استسقاء ذقی است

و در ... حس تموج در استسقاء ذقی ... است و در تغییر وضع در استسقاء ... ذقی در ... است

پیدا شود ... و حال آنکه در ذقی در تغییر وضع ... است ... در استسقاء ... است

و طرفین ... و حال آنکه در استسقاء ذقی ... آب ... حرکت ... در ... اگر

... کنند زیرا که آب در شکم دارد و هر گاه ... سال ... باد ... بطریقی

... استسقاء ذقی ... است زیرا که استسقاء ... علامات ... مرض دیگر است

... استسقاء ذقی ... استسقاء ذقی ... حس تموج ظاهر ... پیدا شود و چون ... رد ...

در ... صفاق ... کنند ... یک ... دیگر ... استسقاء ... مرض ... گاه ...

همیشه در زیر شکم واقع است و نادر است که از زیر شکم تا درگاه ناف برسد و چون حرکت [illegible]

و بعد از ده ماه علامت حبس نشود و وجع در کمر و ران و ثقل پیدا شود و از لمس محسوس مستقیم معلوم شود که رحم بزرگ

شده بعضی اوقات استسقاء بیضه با حمل مشتبه شود و بر عکس تا در حمل آنچه در زیر شکم است و از لمس انگشت معلوم

شود که رحم بزرگ شده و بعد از آن حس [illegible] و صدای قلب جنینی در تشخیص [illegible] حمل بعضی از کیسه‌ها که در یک

سمت شکم است مشتبه شود با استسقاء بیضه که در حمل شکم زود بزرگ شود و همراه آن [illegible] با اوجاع و بعضی علامات

عرضی و بعد از ماه پنجم در لمس حرکت جنینی و صدای قلب تمیز ابتدا داده شود

تعریف المرض ——— مرضی است پرخطر اگرچه نادر است و خود [illegible] رگ [illegible] علاج است در

زن جوانتر بود [illegible] اگر یک بیضه فقط [illegible] بیضه باشد زن [illegible]

تا چون شکم زیاد بزرگ [illegible] سقط جنینی [illegible]

سبب ——— اگرچه در دختران [illegible]

علاج ——— آنچه در علاج استسقاء مستعمل است مانند مسهلات و مدرات و معرقات و [illegible]

و غیره در این مرض نیز استعمال کرده‌اند [illegible]

بخشیده‌اند [illegible]

[illegible]

و در وقت [illegible]

است که در محصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در زنان [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible] است در این بحث باید ذکر کرد [illegible]

از [illegible]

چهارم [illegible]

نوع الثالث [illegible] ——— عبارت از مرضی است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علامات ——— [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسم دیگر خارش [illegible] عرق با عرق بدن [illegible] زرد و چنان می نماید که [illegible] مرض شود مانند کف

پا و در بعضی [illegible] در وقت [illegible] این مرض معلوم نشده [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] خارش جلد سریع است و در بعضی از فصل بر طرف شود و همچنین در بعضی از امراض بر طرف شده بعد

از [illegible] مرض [illegible] در آنجا مرض [illegible] معالجه [illegible] و چون [illegible] بعد از

چند [illegible] معالجه شود [illegible] وقت [illegible] مانع [illegible] مرض [illegible]

که خلقی باشد هیچ مرض [illegible] و چون [illegible] در مرضی [illegible] آن را که خفیف باشد [illegible]

در [illegible] علامات در اطراف بدن جلد [illegible]

[illegible] برص [illegible] مرض [illegible] از رنگ [illegible] موضع

تقدمة المعرفه —— اگر چه مرض مهلک نیست [illegible] صحیح است خطرناک است سبب آنجا

که خلقی باشد [illegible] است و در ذکر بیشتر از اناث است علاج —— استحمام در آبهای حار

و آب گرم و [illegible] و روغنهای [illegible] نافع است

نوع دوم در بیان برص —— این لفظ در یونانی عبارت [illegible] است استعمال شده است

در این مرض در جلد [illegible] نقطه ها [illegible] سفید رنگ ریز

[illegible] سفید [illegible] این مرض [illegible] صورت [illegible] است [illegible]

کنند و این مرض را چهار نوع فرض کرده اند اول [illegible] سفید سوم

بهق [illegible] چهارم بهق [illegible] سیاه بهق [illegible] و در این مرض است

[illegible] جلد [illegible] شود و این مرض [illegible] سفید رنگ

[illegible] و حرکت [illegible] گاهی [illegible] و در آنها مرض

[illegible] در جلد [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] و در صورت

[illegible] استعمال [illegible] در صورت است

[illegible] قطعات [illegible] چون

در جلد [illegible] مرض [illegible]

[illegible] مختلف [illegible]

[illegible] در اقسام [illegible] مشابه [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] است [illegible] مرض

[illegible] بهق [illegible] سیاه [illegible]

تشخیص —— تشخیص این مرض آسان است [illegible] کف [illegible] برص [illegible]

[illegible] تمیز داده [illegible] داده

[illegible] تقدمة المعرفه —— [illegible] است [illegible] علاج [illegible] نمی گردد

سبب در جمیع اینها بد بودن اغلب بدن در باطن تحریک صفرا است و از اثر آفتاب و اغذیه و ادویه
و مطلقات و تیز زیاده و بد تری

علاج ـــ شست و شوی با انهار عیب یا قدری قلیا شده و استعمال کمادهای خفیف در صورت حاد مرض
کافی است به تاکید و در ایام باشیدن تیغ نگاه زدن که اینکه مرض عمر السعح باشد استعمال آبهای گوگرد و جای و بطول ابهای
فالص با عطر و استحمام در آب دریا و آبهای گوگرد دار و چاه‌های قلیانی از ادویه و اوره و اسباب هم استعمال شده
بکار برند و چون عامی باشد اسهال از سر بر شنه

نوع سیم در پیر

قرحه این لفظ را استعمال میکرده برای عموم امراض جلد که امراض اینکه سیکرده با زیر پوست شده و بمعنی حقیقی این لفظ را اول شد
مؤلف برای استعمال میکرده مرض جلد در حالت بدرویت از ... پس مفهوم میگفت و بدل سفید اول او را بر دو
کرد و حال عبارت از رنگ مرض پیسه تند بر در جزء پاره که آنچه اطراف آن قرمز بر آمده و سطح آن گرد
رفته و پاره‌های آن نازک و سفید نقره با جلد و باشد اگرچه در جمیع بدن ... بروز کند ولی اغلب در بدن
در اطراف زانوی سفید است مانند مرفق و زانو و مفاصل ـــ در ابتدا بعضی نقطه‌های قرمز
رنگ بروز نماید و حرکت آنکه در سطح جلد بپا شده و دشیده شده در پاره بسیار نازک است و ...
بجهت کم است و بروز در ... کرده اینکه ها کم کم بزرگ شده و ... در بر زمین گرد ...
که از یکتران پایک از بال است اطراف آنها قرمز بر آمده است و در وسط آنها پاره‌های سفید بر

یکدیگر را می‌ریزد و خشک و منفصل تجدید نیز در مرکز لکه صحیح و اغلب خود رفته به حال آید و باطن از انقطاع اطراف
و منزرعه باشد و این پاره هم لکه را فرا گیرد در صورت تمرض و باطن یکی میشود از خواهد بود که این چند از آن
لکه‌ها در نفر جور خورش ... بیک دیگر متصل نمایند و از این قسم لکه شکلهای ... بحالت اصلی خود باقی
ماند در نقطه مختلف از ... تمام و دفع شده و از شکل طبیعی بیرون شود این لکه‌ها اغلب بدون وجع و
خارش شده و رفتار ایشان بسیار بطی و بیرون از این ... مزاج است در ابتدا از مرفق و زانو و قدام
ساق بروز کند بتدریج تمام بدن را فرا گیرد بجز صورت و دستها و پاره‌های قشره بعد از انفصال دوباره نمایان و جای
انها قرمز بر آمده و قرمز و صاف است از این اسم این مرض را قسم خونی نموده اند در دیگر پاره‌های قشره سفید رنگ
و در دیگر سیاه رنگ است لهذا پاره را برص سفید و دیگر را برص سیاه نامیده اند تمام عوام این مرض را نامیمون گاه
در تغییر فصل و آب و هوا اسباب مرض بهبود یافته خودبخود رفع کرده ولی بار دیگر عود کنند و چون رو به شفا باشد بر آمدگی
اطراف آنها فرو نشسته و پاره‌های قشره نازکتر شده و دیرتر آمده و قرمزی ایشان کمتر شده تشخیص بعد یا
عوام کرده چگونه این مرض را از این زمان ... دو تحقیق نمی کنند این مرض است تشخیص دهند با مرض مشتبه
تکال دایره دوالمعاز و ... است ولی پس سعه و علامات خارش رفتار پس بطئ و سریع است
... با این مرض شود از دو انجا نازک تر و باطن او سرد و معدوم پاره‌های قشره رفع اشتباه خواهد شد
تقریبه الموفه ـــ مرض است بخط و ولی اغلب عمر السعح دکاه لد مضیع است سبب در طولانی
مزاج و اغلب بد بودن در مردان است و جوانان او هم و افراط در مسکرات و هم غم و کشف

و در بعضی از کیستهای اسباب مشاهده شده اند که از رشد است مولود — چون برخی از آنها سرطان العلیق و امثال
زیاد از بافتهای ورشته شده است جمیع رنجهای دیگر که دانسته شده و در کیسه های مذکور پیدا کرده میشود و در جمیع اجسام
اجسام مشابه آنها ... از دهن ... ... کیست ... ... دیده میشود تا در اجسام
بیرونی ... — لیکن بسیاری عبارت از رحم است که شناخته میشود و در بطن برون تکه های غیر منتظم
در آمده و پوشیده شده باشند از پاره های ریزه نازک و خشک و سفید در رنگ از صدف ... بعضی چسبیده باشد
که اکثر ... ... نامیده میشود که در اطراف آن یا آمده ... در وسط جلد سالم است
ولی بسیاری دیگر غیر منتظم ... بقطرات آمده در روی جلد پاشیده ... که اکثر آنها ... جمیع
یا در اطراف را احاطه نموده در ... جمیع ... فرا گیرد در بعضی صورت جلد صحیح ... ... است و اطراف
و اطراف بعضی علامات مخصوص در او ... چنانکه اگر ... ... در بعضی او
در بعضی ... ... کرده ... اگر ... ... و شقاق ...
اگر در کف دست باشد جلد ... ... کنند — ... ... است
... ... و ... ... الذب ...
... ... تبدیل بعضی ... ... استعداد ... ... غضروف و غضروف
... ... نسج ... است و ... ... غضروف و عظم و
... ... و ... است و تبدیل ... ... است ... که

غدد و در ... تبدیل بعضی غضروف با عظم میکند در غدد ... و ... در ... ... تبدیل
... میشود و ... استعداد ... بیشتر ... در نسج ... که در ... ... تبدیل ... ...
... میشود ... عظم ... تبدیل بعضی غضروف و عظم میکند مانند غدد و ... و ... ...
در ... و ... ... در ... و ... ... که ... در ... ... میشود و ... ...
عظم ... التصاق ... نسج پیدا میکنند و گاهی ... ... التصاق ... ...
در ... ... شده ... ... غضروف ... در ... ... میشود
... التصاق ... ... التصاق گاهی ... ... عظم با غضروف مانند ... ...
... و گاهی شبیه ... ... غیر منتظم و ... نسج ... ... گاهی مانند ... جمیع ... ... را احاطه
نموده ... ... است که تبدیل در نسج غدد باشد مانند ... ...
... ... گاهی جمیع اجزا و ... ... است ... ... نسج ... ...
اقسام آنها ... ... عظام ... ... گاهی ... آنها ... ... در ... نسج ... ...
... ... گاهی ... نسج در ... ... در ... نسج
غدد ... ... شبیه ... ... غضروف و عظم ... ...
... ... غضروف ... عظم ... ... و ... ...
... ... تبدیل بعضی غضروف ... ...

این تبدیل محدود است گاهی قطعه‌ای از قلب را احاطه کند در صورت قلب سنگین و سخت میشود چون
کم‌وبیش اوراق بیند معاودت یابد پیدا کند بسیار شبیه گردد بر یک رشته‌های عضلانیه ضخیم کند بدون
آنکه شکل آن تغییر یابد و شبیه شود به نسوج نهاری نسج تبدیل سیرهای عضلانیه بنظم خیلی نادر است بر نسج در
در قلب سراستها زیاده ملاحظه میگردد چنانچه در قلب قلب ذکر نمودیم

سبب ——— سبب این‌ها اغلب بواسطه ورم و حصول خون منعقد است گاهی بواسطه حصول
عدم تغذیه و کمی رطوبات از علامات این مرض قوت ضربان قلب و صداهای زیادت و بحران فشار
بر وضع قلب در نهایت جمعی عارض شود و نیز بعد از وقت رباتی باشد و ملمس قلب عادی شود و تا کنون علامت
مخصوص دربار این مرض نوشته نشده است زیرا که تفصیل این علامات رجوع باید نمود به کتاب نقش قلب

در حصول عظم و عظم در شرائین ——— در جمله نقش قسمتیکه از ورم شریان میگردد طریقه حصول عظم و
در آنجا بیان شده در اینجا فقط در حصول عظم در سطح داخلی شرائین بیانی خواهیم نمود اگر سطح داخلی شرائین
بزرگ را به دقت ملاحظه نمائیم بعضی نقطه‌ها که کمی زرد رنگ مشاهده شود که از غشاء داخلی شرائین
را مکند آن را نهایت بیرون آمده نمی‌خواهد شد و آنها متصل بسطح خارجی غشاء داخلی قلب شده بعد از این نقطه‌ها
بزرگ گردد و متصل بغشاء و سطح شرائین شوند و این غشاء و سطح تمام شود و اکثر امراض

در حصول عظم و عظم در شرائین

امراض شرائین بیشتر از دیگر جاهاست در مرکز آن دانه‌ها یک نقطه سخت پیدا شود و کم کم بزرگ گردد در

غشاء و سطح را احاطه و به تدریج غشاء داخلی نازک شده و برطرف شود و آن قطعه عظم شده مجاور خون گردد
و حصول عظم در شرائین اکثر در سالمندان و تنگ شریان و عسرت جریان دم و بسته شدن خون منعقد میگردد و در بعضی
حالات منفجر است صدای برجستگی عظم در شریان زود دلیل اگر گوش برو وضع گذارند یک صدای صفیر که
شنیده شود شبیه به صدای غشوه‌ها در ریه‌ها ——— باسم ولی بعضی گمان‌ها است که مختلف الصفر
دائمی واقعه در جوف‌ها شکم از غشاء و مخاط شکم و شنیده میشود و این گمان‌هاست چون در بعضی‌ها شیوع دارد
جای ختم این اسباب دیگر بحالی که عاجز باشند بحوف انف و حلق و مجاری ورم و مستقیم و مجاری گوش مجرا را
در تحت امراض جراحی در بیان میآید لهذا در این کتب ذکر آنها نکرده‌ایم اما این طبیب‌ها شکل در آنجا صحت
مخصوصی داشته وارد وجود آنها مگر بواسطه اشتعال بعضی از اعمال اطباء جراحی بهره‌مند و اعمال جراحی بآنها بیش نداریم
در اینجا ذکر نمیشود در اینجا طبیب‌ها از معده و امعا و گاهی در بهره‌ای قلب دیده

در طبیب معده و امعاء ——— تقریباً جمیع آن چیزهائیکه مانند طب در سطح داخل معده و امعاء بهم می‌
کنند از جنس سرطان اند که بعد از آن ذکر خواهیم نمود و گاهی در ادرارات در معده و امعاء طبیب‌ها از مخاطی‌ها بعضی
فرد یا متعدد یا وابسته یا بی‌وابسته ذکر کنند در چنین حالات شناخته نشوند و چون حجم آنها بزرگ گردد
در عسرت در حرکت مواد غذائیه پیدا شود و بعضی اختلالات بحدیکه طبیب پی نمی‌برد
جمیع علامات مذکوره در شکل مرض میگردد و چون در معده واقع شود با جمیع علامتی از دو طرف بیابد
علامت مرض در جمیع معده و عسرگرددد و چون در بواب واقع و متمم علامت که از تغیر دادن این مرض مذکور

نشی

خواهند شد بروز می کنند و شخص در قول سعادت رسیده و پلیپ های امعا نیز در جهات مختلفه تشخیص شوند

مگر آنکه در جزو اسفل امعا واقع شده از مس با انگشت یا بواسطه رفع براز کنده شده بیرون آیند پلیپ

های واقعه در جزو اسفل امعا که سابقاً ذکر شده مورث بروز بواسیر یا بواسیر می گردد معلوم است

که اگر زیاد بزرگ گردد و راه عبور براز را مسدود کند شخص با علامات ایلئوس بهلاکت رسد انجا که این

پلیپ ها دم دار باشند ممکن است کنده شده و مریض شفا یابد

در پلیپ های مجاری هوا

مخاط حلقوم و قصبه الریه و شعب اربا در است که مبتلا به پلیپ گردند و بعضی مصنفین تا قریب

سی نفر نوشته اند که مبتلا باین مرض شده اند تشریح مرض ـــــ نسج این پلیپ ها بسیار مختلف است

گاهی ماده سست استحکام گاه لیفی گاه غضروفی و گاه عضلانی باشد و محل این حلقوم مرض است که پلیپ

آنجا بیشتر بروز می نماید علامات و انتهای مرض ـــــ چون پلیپ در یکی از شعب قصبه واقع گردد

بواسطه آنکه هوا کم داخل ریه گردد ضعیف در تنفس شخص پیدا گردد و این ضعف در یک محل است

چون پلیپ در قصبه و حلقوم پیدا شود اگر کوچک باشد و بدخول هوا ممانعت نکند مریض احساس نمی نماید

و لیکن بعد بواسطه سرفه یا بعضی دیگر این ماده منبسط شده عوارض واقع شود و گاه هم از دهنه حلقوم گاه از کم

حالت اورا مسدود کنند و بصورت عسر التنفس شدید عارض گردد و اگر ماده رجعت کند بیش از آنکه

جمیع امداد مریض را بهلاکت رساند بهلاکت رسیده باشد کم ماده رجعت کند بفاصله چند روز باره

عارض شود گاهی در پلیپ حلقوم بعضی علامات بهم رسد شدید صدا خشن و گاه گاهی مفقود گردد

و سرفه عارض شود و صدای سرفه گاه شبیه است بصدای سرفه خناق گاهی نفث مواد دموی

و عضلات ضیق خارج شود که عبارت است از قطعات پلیپ کنده شده و احساس شئ خارجی در حلقوم نموده

شود عسر التنفس عارض و صدای تنفس از دو طرف سینه ضعیف بهم رسد در رفتار ـــــ رفتار این

مرض معلوم و همیشه منتهی بمرگ شود بواسطه اختناق علاج فقط کاری که است این است که حلقوم را

سوراخ کرده پلیپ را بیرون آورند بعضی از ماده های مغلیه در حلقوم و قصبه اگر پلیپ بروز کند

لهذا لازم است که در وقت علامات پلیپ این مواضع بروز کرده علاج از آن استعمال نمایند

در پلیپ قلب

تا کنون آنچه در امراض قلب باسم پلیپ نوشته اند اطلاق می شود که بخار منعقده و لیکن امروز معلوم

شده است که در جوف قلب بعضی ماده های لیفی و غیره بروز می کنند که شبیه اند به پلیپ های انف و رحم

و این حالت بسیار نادر است و تا امروز زیاده از هشت مثال نوشته شده است و در این هشت مثال

هفت هر پلیپ ها هم دنباله دار بوده اند قد و از آنها در دهلیز ایسر و یکی در دهلیز ایمن بوده است و دنباله

او در محلی نادر قریب ثقبه بیضی واقع بوده است در هفت مثال پلیپ از ثقبه بیضی در دهلیز بطین یکی دور

که داخل بطین شده بود حجم اینها از تخم کبوتر تا تخم مرغ دیده شده است بحسب نسج اینها گاه عضلانی و گاهی لیفی است

علامات ـــــ علامات این مرض علامات مرض آب قلب است با خفقان زیاد و عدم انتظام

تا نقب و غیره و آنکه سبب ... قسم است تا در غش و دماغ قلب است ... [illegible]

و بواسطه خفقان و کاذب و جوارقلب ... نوع دوم انها است ... در خون ...

با سنه غلیظ شده باشند ... [illegible] ... و بعضی در امراض ... [illegible]

تا کنون هیچ علاج ... پیدا نشده است ... [illegible] ... این

[illegible] ... تا تاثیری نمی‌رود ... [illegible]

... بعضی ... [illegible] ... کرده است تا ... [illegible]

کفته ... [illegible] ... پیدا است ... امروز

معلوم شده است ... [illegible] ... سطح ... [illegible]

و عصب ... [illegible] ... تا نقب ... [illegible]

عبارتست از ... [illegible] ... سطح خارجی ... سفید

و زرد رنگ است ... [illegible]

بحث است ... رنگ ... [illegible]

در بطن ... [illegible] ... اتصال دارند ... [illegible]

عضله قلب ... [illegible] ... و دماغ قلب است ... [illegible]

... معلوم شود ... [illegible] ... داده نشود ... [illegible] ... در اعمال هم

نیز بسیار است که مجنون ... [illegible] ... بعضی ...

و در تا نقب ... [illegible] ... بسبب ... [illegible]

نوع دوم از محصولات ... در محصولات غیر طبیعی ... بدن انسان ... باشد

و پس ... [illegible] ... در بدن انسان ... [illegible] ... ماده آنها

وجود ... [illegible] ... در بدن ... [illegible] ... و بعضی

از آنها ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... محصولات غیر طبیعی ... [illegible]

حجم ... [illegible] ... و سرطان و غیره

در محصولات غیر آلتی ... [illegible]

... در محصولات غیر طبیعی ... [illegible] ... و العدد ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... در حقیقت ... [illegible]

... در بدن ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... بواسطه ... [illegible]

... [illegible] ... در آن ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

و مجاری صفرا و مثانه و کلیتین و رئتین و مفاصل و اورده و مجاری بول و الیتین و مجاری گوش و غدد
و دماغ و مجاری دمعیه و غدد و ذیدهای غدد و لوزالمعده و رحم و مخزن منی و پستان و در همه جا از جمیع این
سنگها گفتگو نمیکنیم بعد از اینکه هر کدام جداگانه ذکر شده است اینها سنگهایی هستند که یک مرض دیگری خواهند
بود و در آن مرض مفصلاً مذکور خواهند شد سنگهای ریوی سنگهایی که از تبدیل و انهدام نسج پیدا میشود مثل
شعاع و لقوه منجمد شده سنگ پیدا میشود اگر در یک کیسه سنگ متعدد باشد هر سنگ با دیگری
سطوح مسطح و صاف پیدا میکند که بهم منطبق میشوند در ملقه رست غیر طبیعی از انها نسج هوا دارد عموما
حجم آنها مختلف دارد و غالبا در جمیع سنگها صحیح است اعم از آنکه منتظم باشند یا غیر منتظم ترکیب شیمیایی
آنها نیز مختلف است چون آنها بواسطه جمع شدن اجزای یک جسم خاصی پیدا نمیشوند
گفته شد ترکیب کیمیایی آنها دارد ترکیب کیمیایی آن رطوبتی که نشت کرده از همه سنگها منتشر شده
لذا هیچ اسمی متحد نشده باید باهم جمع طریقه حاصل شدن آنها هنوز قطعا معلوم نشده است
همین قدر میدانیم هر گاه رطوبت مستوره رادرمجرای خودش باید یا بخروج آن سد گردد
مانند مجاری که آنجا هستند که از اجزای آن رطوبت مستوره سبب حصول میشود شرایط نزول آب
و هوا و تغذیه و غیره اسباب مستعده اند تورم آنجا بواسطه تغییر ترکیب کیمیایی رطوبت مستوره و ترشح
بعضی از اجزا مانند بیاض البیض و خون و نقطهٔ اجسام دیگر که سنگ میشوند و در بستر صلبه جا دارد
بدن کردد باعث حصول سنگ میشود تشکیل و حصول سنگها همین طور است علامات سنگها
مختلف

مختلف اند بعضی مرض و بعضی دیگر مجبورا علامات مرض را نمایان نمیکنند در ترکیب نسج بدن هستند
گاهی از اوقات علامات خطیره بروز میکنند دیگر وقتیکه سنگها جابجا شوند و هیجان یا اعضای مجاور آن
شوند سنگ از او بیرون بواسطه خشونت تحریک نماید و اگر در مجاری بزرگ باشد باعث خروج از مجرای
مستوره را علامات عمل آن رطوبت مزید شده یا آن رطوبت کمتر میشود یا از جمله یا جمع
علامات دیگر بروز میکنند علاوه بعضی علامات بواسطه شکل سنگ و مجاور و حجم آن در مجاری یا اوعیه که
حس مریض بروز نمایند همچنین بعضی علامات دیگر بواسطه فشار سنگ تکت بعد از چندی بروز نمایند
مانند ورم و زخم و جراحت و ثقب و بعضی گاهی خونریزی و حس ثقل یا دیگر عارض شود و باشد
و حجم سنگ و غدد زیاد میشود هیچ اعتدال نمیکند دیگر در مجرای سنگ در حجم آن است جمیع اعمال
سنگ فشارش باز مرض است در حالی که در بروز علامت این نیست بعد از بیرون آمدن یا بیرون آوردن
جمیع علامات بر طرف شده اما در بعضی بعد از مدتی باز یا زیاد میکنند که در تشخیص سنگ باید طبیعت
اعتدال اعمال وظیفه بعد آنها را ملاحظه نمود و از لمس و سمع و دخول میل تیز یا دیگر علامات است
علامت وقتی بیرون آمدن سنگ است اگر همه سنگ در آلت رفته بود با اینکه منع شده او آلات
که از اعمال آن عضو بر او مرض کرده بعد از بعضی از سنگها علاج او حفظ صحت است نیز منحصر است بحفظ
صحت ضروریه و بعضی چاره ها دارند چه از زیاد شدن سنگ و چه از زیاد بیرون آوردن آنها از سنگ
های مجاری سنگ های سخت و در بیرون آوردن آن است در بعضی جراحت چاره با خاصه در ابتدا زیاد دیده میشود

و این سنگها را از سنگ نوع اعتبار زده اند انهاییکه در معده متشکل میشوند سنگ های معدی نامند و انهاییکه در مجاری
صفراوی یا دقاق منجمد شوند معدی خوانند نوع سیم سنگهائیست در روده ها که در مجاری صفراوی منجمد شده و بعد بمعده یا معا
داخل شده بعض طبقات دیگر در انجا بر ان اضافه میشود و چه بسا اضافه گردد و با بواسطه انها را سنگهای
گویند معین نکنند بعدی نامند این سنگ ها در انسان اغلب کوچک باشند و بعضی بقدر تخم کبوتر
و این سخت و متحجر نباشند رنگ انها سیاه یا زرد و تیره است ترکیب کیمیائی انها مختلف است در اغلب
فسفات ... باشد و ... است با کلسترین ... دارد و بعض فسفات امانیک ... و ... و مراد
... و مراد ... و بعضی ... دارند

علامات و تشخیص اینها ... مده ...

در وجود این سنگها در معا ... اغذیه بسیار ... بعضی اوقات ... شده ... از ... را
کنند ... است ... و اسهال با هم ... است ... کنند و ... باشد
از خارج شدن یک ... این سنگ ها در مقعده این علامات ... کند ... سنگ
بود ... است ... و ... علامات ...
... باشد ... در مقعده ... یک ...
سنگ ... باشد ... و ... مستقیم
باشد ... انگشت ... مقعده ... کنند و ... به
گاه ... این علامات ... اخراج سنگ ...

تشخیص و سنگ ... در مقعده است و گاهی ... و باشد که بواسطه ... از معده شکم خارج شود و در این صورت
... سنگ ... پیدا شود ... شفا ... گاه یک ... زیاد ... شود ... گاه ...
بمعده ... اگر سنگ خارج نشود و در ... بزرگ ... بروز علامات ... یا ... و صفاق ...
و ورم صفاق ... و باطنه ... است ... و ... در ... سنگ ... و گاه
و گاه ... بسیار ... بواسطه اسهال ... در ... و قولنج ...

تشخیص   چون ... سنگ در معده باشد
تمیز محال است و اگر در روده باشد و از ... است ... سنگ ... ممکن ... داد
... تمیز ... شود ... در جمیع حیوانات ... تمیز ... طریقه ... تمیز ... از ...
... کرد ... المرقه چون ... باشد ... است ... در ... و ... مراد ... خطر ...
... سبب ... کند ... صفراوی ... مجاری
... سنگ ... است
... سنگ ... سنگ ... در جمیع ... از
... اگر ... مستقیم باشد ...
... آب ... سنگ ... آید ... سنگ مجاری صفرا
... مجاری صفرا ... سنگ صفرا ... مثل ...

Calculs biliaires

دخواهی فرنگها و شیمیست سنگهای صفرا تقریبا جمیع سنگهای صفرا حاصل شده اند از کلستریین یک ماده چرب

که نسبت باین ماده واز ... او استاد هشت تا نود و چهار واز ... زرده تا شش است اشکال

پیدا شده است سنگ مرارة که فقط از کلستریین باشد در این صورت گلوله های سفید رنگ و شبیه بلور

بوش باشد و تمامه معمول است گاهی دیده شود در سنگهای مرارة یکی ماده رنگ که از ماده زرد یا سبز صفراوی

حاصل شده باشد مقداری از نمک ... مقداری از فسفات و کربنات آهک یا مقداری ... با مقداری رنگ آهن و ...

باشند و در این حالت عدد سنگهای مرارة واحد باشد و غالب متعدد اند و ... عدد در مرارة دیده شده است

اندازه از ریزه تا بحجم گردو است و از شکل عمومًا از زرده ... زرده مشغول است مستدیر و گرد منبع و مختلف الاشکال

دیده می شوند رنگ آنها گاه سفید گاه سیاه و در اغلب زرد و رنگ و سبز رنگ است قوام آنها

چندان محکم نیست مادر ... دروی دو از کلستریین مرکب شده باشد بعضی یک منبع با ... و اغلب صاحب

طبقات هستند دوران مختلف مگر بسیار در مجاری صفراوی است اگر گاه در جرم کبد از این سنگها دیده شده است

منعقد شده است در مجاری صفرا منعقد شده و دو ... بواسطه مجرای سنگ بحجم کبد آمده و بعد ... شده

و قصه گاهی باعث او سنگ شده علامات رفتار ــــــــ باشد که سنگهای متعدد در مجاری

صفرا بهم رسد و در حیات ... هیچ علامتی احساس نشود در اعمال ... که در اغلب از ... شخص

شیع دیده شده مرارة یکی از سنگ پر است و در ... صفرا ... است

او شود در حال آنکه ... ایجاد ... وجع و ... در عمل ... نموده ...

در صورتیکه

در صورتیکه سنگها در قوس مرارة محبوس شده حرکت نتوانند نمود در این صورت عدم علامات و ... است

در وقتیکه سنگ در مجاری مرارة واقع شود در صورت ... سنگ در مجاری کبد با مجاری ... باشد

در این صورت عسرت در جریان صفرا بهم رسد باینکه یکی راه ... سبب ... علامت ... شود

اکثر وجع ... کم ... اسهال ... در ... علامات ... بالطبع ... است بالطبع ... از آن

فقره ... در بروز علامات بالطبع حالی

چون سنگ ... از مجاری صفرا ... از ... او باشد وجع شدید ... شروع

و ... گردد ... ... وجع ... ... است ... سکته ... دو گردن

و ... بر ... شدید ... در ... گویا ... ... شدید ...

در ... اضطراب ... عارض شده ... تشنج ... بواسطه ... یا صفرا از زرد ... شروع

گردد در صورت ... سنگ ... شده باشد ... چشم ...

زرد شده ... گاه ... بروز ... اسهال ... گردد ... در ...

وجود ... وجع ... اضطراب ... عرق ... بهم رسد ... در گاه ... دلیل ... است ...

... مرکب شده است رفتار ــــــــ قبار ... علامات بطور ... است ... گاه ... شدید

باید ... که ... در صورت ... روز ...

با برار سنگ ... صفرا ... در ... باشد ... شده ... در ...

دوام هر حمله مختلف است بعضی چند دقیقه تمام شود و بعضی که شاید هم ساعتی طول کشد چون حمله ها مکرر گردند
دوام شان زیاده تر شود و آنجا که دوام حمله کم باشد بعد از رفع شدن جز کسالت دیگر چیزی باقی نماند ولی چون دوام
حمله چند روز طول کشد بعد از برطرف گشتن هم تشنج گردد و بعضی علامات که دلیل بر ورم کبد یا یرقان صفراوی
باشد بروز کنند بعضی اوقات سنگ در مجاری مشتعل است باشد که مراره پس از آنکه با شاخه ها و ... التصاق
بهم رسانیده پاره گردد و سنگ یکجا چند سنگ که با شاخه ها چند باشد که از راه ها خارج شوند و شاید که چون با سبب چند روز ابطال
رابطه برنگ ... چیزی ... بزرگ باشد که در بعضی صفحه اجتماع کرده ... ورم و حرقت او بعضی ورم صفاق
شود بندرت ایضا سنگ ها از صفرا در شکم خارج شده باشد که از شدت وجع و دوام او مریض هلاک گردد که مریض
در هذیان شدید یا تشنج و یا غشی بمیرد و بعضی سبب مرگ ورم شدید یا غشی در صفاق گردد و شاید که حمله ها
بصورت مکرر گردد که مریض را ضعف قوت کلی حاصل شده باشد و در هذیان و خمول بمیرد و ... تمام ... علامات
بطور زمان گاهی رسیدن سنگ های صفرا موجب بروز علامت میشود که رشد شان بطور زمان باشد یا بطور که در ...
ایضا وجع تقصیر و سوء هضم پس که بعضی بی اشتها گردد و ضعف عسرت هضم ... مرضی عارض شود و براز
سفید گردد و یرقان مائل بزردی بهم رسد و مریض ضعیف و لاغر شود از آن بعد آنکه از رفع مریض کبد ...
گاهی مرگ هم محدود میتوان کرد که شخص و غیر قاطع ... از رفع حس ... و رابطه ...
اینکه ... از ... حس ... رابطه ... که ... واقع است
و مکرر گردد ... صفرا ... جمع گردد و ... باشد که ... مریض ... نماند که

[illegible]

سنگها از مرفع مراره فوق خارج شود و محض حاصل شود تشخیص ـــــ وقتیکه درد در ورم صفاق شریف
ایضا تمیز حاصل شود بانکه در ورم صفاق وجع ... تشنج ... همیشه همراهی دارد و ... وقتیکه درد
چند روز طول کشد و چنانچه قبلا مذکور شد مرکب گردد با ورم صفاق یا ورم مجاری صفرا تمیز ... مشکل خواهد شد
ولی چون در وجع فرق ... ... در ... تمیز ... کبد و ورم ... تمیز حاصل شود از
... رابطه ... و ... شود و ... تمیز حاصل شود از
... رابطه ... ... تمیز حاصل شود
... باشد که ... فرق ... رابطه ... که ... باشد
... از امراض ... اگر مریض ... باشد ... وقتیکه درد
... که ... باشد ... که امراض ... صفرا ... شود از ...
... شود ... همراهی کند ... جمع ... حرکت ... کبد ... است و ... سبب
... که ... و ... مریض ... و ... کردن ...
... آب ... در آب ... که ... سنگ ... باشد ...
... ... مریض ... شود
سبب ... در اطفال ... سال ... عمر ... در ... [illegible]
... مبتلا ... مبتلا کرده ... مبتلا کرده

نزلینه‌ها و محکوبی‌ها می‌باشند که بعضی از آنها است که در زمستان بیشتر از تابستان بروز کند از قبیل صحرا

در مواره بهتر خبر که باشد معروف است اگر در زمین می‌گردد در عقب آنها که سنگ در آن پیدا نمایند مثل سر این اره

بیشتر در معادن طلس صحیح ——— اول شرط چنانکه بعد در تلخ قلیه بیان خواهد شد تمیز اراضی است و ربط

استعمال ترتیب راه که در هر سمتی یک تکلم کرده باشند تا در راه رنج نشود و اگر سنگی قصد داده در موضع اندازند

و در استحکام در مال و قار گشته و هموار جاده به اندازه به بعضی استعمال تکرار از جملات

شرط دوم بیمار کار که سنگ صریح شود در نمازبین سهلات و تعیینات کار روز و مسعود تر فوق

مانند روغن و نمک و غیره است که مشهور است شرط سیم آنست که کار کننده سنگ آب نشود که دیر نکند

و این سبب آنکه مدتی جمعیت تمام از زمان آن بوده و آن عقب است از سه جزء اثر لوبیک و جز اسلوب تره ابطی

که زنگ تا چهار کم اندرا از غرض کرده باشند از تیر را باید تا نصف کم تدریج کرده باشند و نیز عقب است که هم تمیز

نموده اند و آنها در چهار دره پایه سنگ است بعضی نظر دارد استعمال بر روغن که شصت که اثر

چهار کم قدری که یک دفعه بلند غیر است و هیچ حیله با تمام و رشید امید و کنایت که در دو است تغییر تمیز

که بعضی از بهار که حیله نوشته چه داد و به بنفش آن است که صورت از قبیل که داده خود خارج می‌شود که سنگ بجهد تمیز

و بسیار ربط بود که قرارات بعضی از تمامات را استعمال می‌کرده نشر است مطره و کاشی و غیره در انجلات و اراضی چنانچه

انجلات که ترکیب آنها با شد و ربط هم مختلف کرده در مجاری اندازه اندازه باشد اول انجاد و آنها هستند باشند

شکل از سر salbanda گویند و هم ریگچه هستند که هم آنها از استعمال که در تمند گرادی geoode گویند

سنگ ترکیبی که این سه سنگ ترکیب باشند هم پیدا یا اندازه از زمانی که در مجاری افتد جواهر آن

خارج کرده و در بینهای بیان شده است ... که در ترکیبی پیدا شده باشد زیرا که چون سنگ و اینها شش در یه

در عمق جواهر بیان شده است تعریف از خصی ——— در ترکیب معدنی سنگها چون از گرانش بهم آنها مختلف است و عمق سال

هم اختلاط بسیار هم سنگها نسبت مکوس دارد به عمق آن چنانچه گاهی از اوقات یک سنگ در موضع اعتدال سیکند و گاه

انکه با ده هزار سنگ در موضع دیده شده است مبدل است و تمام شکل را ماهیت آن یعنی طبقات گاه صرف گاه مجوار

است و نیز گاه قدر گاه از زرد گاه رو در گاه سیاه است بنابرآن که یک سنگ خیال الوان مختلف که در چند طبقات

و چه در طبقات بعضی از آنها نمکی تحت است که جنس شکسته تر شده گاه بر صرف حصه بر اند و آنکه ریزه ریزه برنده‌ها

که حیله آنها چون ما در هوا باشند تغییر و حصول است پیدا نمایند و در ترکیب معدنی معلوم شده است که ابعاض سنگها در مواد متعدده

حالت تشنه جنس از این سنگ ترکیب دار در بیان هم اینک دار در ذرات ما هر دو دارد ذرات آنها بیشتر دار ذرات

حالت حاصل شده و بعضی از آنها از قبیل صفات هم از قبیل صفات ما خیزد حاصل می‌کرده و بعضی از صفات آنها یک ما همین بعضی

از ترکیبات هم شده و ترکیبات ما خیزد و بعضی مرکب کرده از ترکیبات هم آنها از ترکیبات هم اینک در بعضی از دارات

هم آنها یک و سنگش و آهن و دیگر معدنیات هم اینک و اوره و آلومینی دیده شده و در بعضی مواد آمده نشر راه بین آنها

و مواد مختلف دیده شده ترکیب آنها بعضی معدنی است و بعضی چنین که از آنها کم بر جز اندازه صحیح باشند و بعضی هم ترکیب باشند

homogène نیز آنکه اجزای آن تمام یک شکل نمایند و بعضی غیر متجانس آنها بعضی آنکه مرکب شده از اقطاعات

مختلفه و بعضی یک نقطه در مرکز خط مرکزی بیشتر به طبقات نمایند و غلب حصول سنگی در بطون آن خواهد بود

شیخ

و این نقطه از اشیاء مختلف نیز از آن بعضی [illegible] از اسباب ادراک یا کسب [illegible] بعضی از چون [illegible]

کاری [illegible] است که در وضع [illegible] حروف [illegible] کنند و این نقطه را [illegible] طبقات [illegible]

[illegible] که [illegible] یک [illegible] بسته [illegible]

[illegible] چند [illegible] گاه [illegible] که گاه جزم [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] که [illegible]

و [illegible]

صدمات باشد که [illegible] که [illegible] صدمات [illegible] که [illegible]

بعضی [illegible] یک چند [illegible] که [illegible] در حال حیات [illegible]

و [illegible] بعضی [illegible] شده [illegible] گاه [illegible]

دفع کند بعضی گاه [illegible] که [illegible] یک چند [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

در آن صدمات [illegible]

[illegible] گردد [illegible] حرکت کند [illegible]

[illegible] گاه [illegible] است و [illegible]

[illegible] یک [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] که گاه [illegible]

عمر [illegible] است [illegible] صدمات [illegible]

در بعضی [illegible] صدمات [illegible] سنگ [illegible]

در صورت [illegible] یک [illegible] چند سنگ [illegible]

[illegible] صدمات [illegible] سنگ [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] در صورت [illegible] که [illegible]

در [illegible] صورت [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] یک [illegible]

[illegible] گاه [illegible]

ادرار در مثانه سنگ جمع شده در کلیه نبوده و ادرار کمتر چه شده می شکند که کلیه بزرگ ادرار کرده بی درد نمی شود

کلیه مذکور شده بعضی از اعراض بزرگ شدن و ورم کلیه می شود چنانچه مذکور شد بعد از اجتماع جمیع علامات سنگ شد بزرگ گردد

در این صورت هم اگر سنگ را از مثانه بیرون آورند باز هم خوب که بعد از آن هم باز سنگ است شاید ناقص شود

تشخیص سنگ کلیه بطریق یقین تمیز داده نمی شود مگر در بعضی اوقات چند سنگ بزرگ جمع شده باشد و جمیع علامات

که جمع شد کلیه بزرگ گردد و وقتی که شکسته شود اگر بتوان کمر را با دست جس کرد و اعضای حاسه و بعضی باشد با lombage

طریقه تمیز در مرض اول مذکور شده و طریقه تمیز از امراض اخیره را نیز به مذکور نمایم

تقدیر معرفه اگرچه مرض است خطرناک خطراو بسته است به زیادی عوارض جمله از وقوع کلیه از اطفال و اوایل عمر سبب

در اطفال بیشتر از سایر انسان دیده می شود اگرچه سنگ مثانه موافق جمع شده در سیوانگی کم است لطف در مرکز

در چهار و سال در این آنها و جوانان می نمایم که انگاره سنگ در کلیه اطفال اکثر است زیرا که مدت تیغ کلیه

در ایشان بزرگ می گردد و در حال اعضای حس و بوقت و کهولت علاج کلیه که سلطنت انگاره سنگ است دیده می شود استعداد

زنان کمتر از مردان و جوانان می نمایم که حرکت کم است استعدادی افزاید اگرچه در همه اقالیم پیدا می شود و لیکن در گرمسیر مشاهده

زیاد است و بعضی از نواحی دستهٔ معروف است که در بعضی بیشتر دیده می شود و در حال احمد در بعضی کلات است که بعضی از

مواد غذائی در بعضی از مصنفین اسباب سنگ را در مقصد مرتب نفهمیده اند که مواد در بدن یا چنان حاصل می شود اثر

و ضعف قوی و اعمال که در بدن است استعداد در سنگ می شود و در حال که اغذیه تا تقلب حاصل کرده است اثر شده بخورد

در سنگ زیاد سبب است که است گوشت تنگ زرد غلیظ بنیه و غذاهای زیاد بی اثر انداخته می شود و این مواد اثر می کنند که در

دو وقتی که سنگ استعداد که حمل به معده با این بعضی قایمه که حرکت زیاد که سبب تفریق زیاد که ده از گردن ادرار سبب

مرض سنگ را در مانع از بیماری که چه جمیل خرد از بعضی مسموع است و تجربهٔ اطبای محقق کرده است ادرار مانند

بعضی امراض مانند نقرس و درد و غش مثانه از این در ادرار مانع و مانع ادرار مثانه و کلیه سبب مرض سنگ را مانع

می شود هیچ گرد است و ضعف زیاد در بستر ماندن است و بلکه درازی دل و طبیعت مریض به تجربه تحقیق اطبای مشاهده شده است

علاج چند شرط است اول باید عملیات عاد را که از جای شدن سنگ حاصل می شود مراجعه نمود لازم باید

اعمال نمود برای اخراج بعضی سنگ ها هم باید ستر کرده و تطهیر قرار داد که از سنگ حاصل شده بعد به بستر مریض وارد

شود که علاج تفریق کلیه است و جوان اطفال ندارد که بتوان سنگ را جابجا کرد و لیکن باید کاری کرد که درد را تسکین داد

و از زیاد و خون شدن جلوگیری نمایند تا آنکه مریض راحت شود بطوری که از سختی سنگ سختی مراقبت استعداد و حاجت

مریض یک گندم و نیم گندم تریاک بخورند یا آنکه مریض را در حمام گرم بنشانند که آب گرم از آن وقت نمایند و دو مرتبه

حقنه غلیظ که مقدار آن دو رطل باشد بزنند و مواضع مبتلا را ضماد کنند و مریض را به قدر امکان در آب و غذا پرهیز دهند و بعضی تا بنده

معتدل و گرم زیاد که هر دو ساعت مرتبه دو بنوشند و ادرار را زیاد کنند باید سنگ را خارج کند که قوت مرکز را با علاج به خواهند

تفصیل است که به تسکین اعراض و علامات و اخراج کلیه یا تجربه و اعتدال نمایند در زیاد این شدت قوی زیاد که از معده

به بدن رسانیدن از راه دهان قوی است زیاد و در روی لازم است که غذا باشد بهرحال بعد از آن زیاد علاجات

در صورتی که در حالات مرض مرض نجاست مراقبت نمایند و در کلیه مداوا کرده اند باید بعضی علامات

خود بر طرف شود و اگر هم سنگ در کلیه باشد باید بیرون آید که او را اخراج یا کمک سازند و آلات

کنند و از اکثر ازانها مجرب است شنیده که از [illegible] حرکت مدام باید و حمام [illegible] و شربت [illegible] دارد و مدرات [illegible]

دستمال [illegible] و از [illegible] که [illegible] در [illegible] که سنگ را [illegible] و از یک [illegible] حاصل شده باشد [illegible]

و کثرت [illegible] کثیف [illegible] [illegible] الیه

در بیان [illegible] مجاری ادرار و خروج [illegible] از مجاری

هرگاه [illegible] بول خارج میشود [illegible] نوع است نوع اول آنست که [illegible] در مجاری ادرار [illegible] خارج شده

نوع دوم آنست که [illegible] و [illegible] نوع سیم آنست که [illegible] شود [illegible] چون [illegible]

در تجویف مجاری ادرار [illegible] باید خارج [illegible] خارج [illegible]

با آنکه [illegible] سنگ [illegible] باید [illegible] خارج [illegible] حاصل [illegible]

جبلی [illegible] و هرگاه [illegible] ادرار [illegible] بود

[illegible] ادرار

[illegible] آید

[illegible] بلکه [illegible]

و هرگاه که خارج میشود باشد که بدون ترکیب [illegible] سنگ [illegible] سنگ [illegible]

باشد یا در جوف سنگ [illegible] باشد [illegible]

شود بعض مواد [illegible]

[illegible]

العفن منجمد شده و [illegible] پنبه و غیره [illegible] و [illegible] ادرار

در روده [illegible] باشد بلکه در زن و مرد [illegible] دیده شده است

هرگاه [illegible] و غیره [illegible] بیابند

[illegible] ورم مجاری ادرار علاج [illegible]

است [illegible] علاج [illegible] ورم [illegible]

در [illegible] واقعه [illegible] مصنفین [illegible] کرده‌اند [illegible]

در [illegible] کرده‌اند [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible] جمیع مصنفین [illegible] تحقیق [illegible] سنگ [illegible]

که [illegible] مصنفین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هم بسیار کم اتفاق افتد [illegible] که یک [illegible] یا آورده باشند [illegible] دانه‌ها را از الیاف

تنفس میدارند [illegible] ضعیف که اشتها نداشته [illegible] در آنها پیدا

شود [illegible] سفید رنگ [illegible] که در میان آن [illegible] آلوده [illegible] در بعضی نقاط آن

[illegible] در [illegible] موضع که [illegible] نقطه [illegible] صدای آن شنیده نشود

تشخیص تمیز [illegible] در بعضی حیوانات [illegible] در تشریح [illegible]

میباشد [illegible] در [illegible] که [illegible] تشریح [illegible]

تنفس و وجود [illegible] شناختند [illegible] تشریح میتوان

در حیوانات پرازیت Parasite

بعضی اوقات در درون حیوانات مختلف بعضی موجودات دیگر که صاحب حیات [illegible] میباشند پیدا میشوند

دیگر در درون حیوانات [illegible] تغذیه [illegible] بعضی از آنها [illegible] که بعضی از آن [illegible]

[illegible] حیوانات [illegible] در حیوانات [illegible]

[illegible] این حیوانات [illegible] پرازیت [illegible] نوع [illegible]

[illegible] پیدا [illegible] و غیره و [illegible]

[illegible] در سطح [illegible]

[illegible] و غیره [illegible] در حیوانات [illegible] اگرچه حیوانات

در حیوانات

در هضم از جمیع اسنان [illegible] بعضی از آنها [illegible] در [illegible] بعضی دیگر

[illegible] اسباب [illegible] غذای [illegible] غلیظ [illegible] نقیه [illegible]

جمیع این [illegible] است [illegible] جمیع این [illegible] شرایط [illegible] شرط

[illegible] لازم است و این شرط [illegible] است [illegible] از [illegible] نقاط [illegible]

[illegible] و این شرط [illegible] در [illegible] شرط اول [illegible] شرایط [illegible]

است [illegible] استعمال [illegible] شرط است [illegible] در میان [illegible]

بعضی [illegible] است و بعضی [illegible]

در حرکت سدهای مجاری غذا و تحلیل غذا

[illegible] در مجاری غذا [illegible] اول [illegible] و مخلوط میشوند [illegible] و غیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تشنج را میزان دیده بدن اطفال از اطراف که عرض از پشت تمام خیانا رک میشود و در این شهر میشود بسته با اگر

اگر که بشکند بیماری را آنها را از مقعد و بیرون شهر میشود بسقط و مقعد اطفال در این شهر نقطه شکم نشده جوش بیدا

شده است در اده اطفال از کمر تا بیضه ثلث مقعد باقی ثلث [illegible] است غوره و باریک تر از

سایر جاها و در آن جا نقبه [illegible] الدرست تمامی در این نقبه ظاهر میشود و این تنگ [illegible] تشخیص میشود که عرق النساء

و این هم ظاهر میشود بعضی [illegible] که اطفال [illegible] مجاری غذا در [illegible] دیگر [illegible]

و واقع است در زیر مقعد [illegible] اطفال [illegible] مجاری غذا را [illegible]

دقاق است [illegible] اطفال [illegible] خارج شده [illegible] است [illegible]

[illegible] شده است [illegible] در اطفال [illegible] ساله است [illegible] گفته اند

که در زمان [illegible] لطیف المزاج [illegible] الدرست [illegible] نوشته [illegible]

و [illegible] از اسباب [illegible] است [illegible]

و [illegible] که از وجود [illegible] اطفال [illegible]

از علامات [illegible] تشنج و [illegible] اسهال [illegible]

تشنج شدن [illegible] نفس [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] صورت [illegible] چشم ها [illegible]

[illegible] اضطراب در خواب [illegible] جمع [illegible] است [illegible]

تمیم.

و تشنج و قلع و [illegible] و غیره و [illegible] وجود این همه علامات [illegible] محقق [illegible] میکرده

فقط علامت [illegible] خارج شدن یک [illegible] که [illegible] است [illegible] اطفال [illegible]

که بدن [illegible] علامات [illegible] مختلف یک [illegible] مقعد خارج

[illegible] در اطفال علامت [illegible] تشنج [illegible]

[illegible] که [illegible] خارج شده [illegible] مقعد [illegible]

و [illegible] جمیع علامات [illegible]

[illegible] شده [illegible] تحریف [illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] خارج شده [illegible]

در [illegible] اطفال [illegible]

[illegible]

[illegible] مستعمل [illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

[illegible]

است و بدون آنکه یک ... درنگ ... دیده میشود و آن ... بجسم دیگر ... است در شهای
[illegible]
میشود و در ... یک نقطه ... میشود ... است ... در اطفال و ...
... باشد ... آنکه در شخص ... مدت ... بود ... در تقسیم
... شود در ... میشود ... در ... است ... میشود ... است
بدون ... در ... بود که ... در ... باشد ... در ... باشد ... بجای ...
... شود ... کنند ... که ... در ... است ... در ...
میشود ... میکنند ... که ... رنگ ... است ... زیاد
[illegible]
... چنان ...
... میشود ... بر ... در ... است ... اینکه ... در ... است
... که ... در ... است ... در ... را ... میکند ... است
... در ... را اگر ... کنند ... است ... ازان ... است ... است

در ... | در ... | این ... است

... است ... یک ... است ... در ...
... است ... است ... است ... که ...

... است ... که در ... است ... است ... که ...
دیده شده در ... است چون ... است ... میشود

در حجر القرع dar solitaire

... که ... حجر القرع ... است ... است ... که ... در ...
انسان ... است ... است ... که ...
... حجر القرع ... حجر القرع ...

اما حجر القرع ...

... است که ... شده ... است ...
... است ... شده ... که ...
واقع است و ... که ... را ...
دانه ... در ... واقع است ...
که ... شده است ... که ... است ...
... حجر القرع ... است ...
... که ...
و ... که ...

درگذاران دانه‌ها [illegible] چند جزو اسهال این شکل [illegible] این حیوان را که بریده شده است

و این دو بطن این است که ابتدا از سر [illegible] چند از حلقه‌ها [illegible] تا بیاید

در جمیع درازی این حیوان عریض [illegible] این حیوانات [illegible]

نشود و [illegible] داده‌اند و در بعضی زمان [illegible] شده است که [illegible]

و تشخیص [illegible] در اشکال صحیح [illegible]

حلقه‌ها [illegible] بعد [illegible]

از [illegible] مختلف [illegible]

گاه [illegible]

و [illegible]

و بعضی [illegible]

سبب [illegible] چهار [illegible]

چند سال [illegible]

داشته باشند [illegible] علاج [illegible]

استعمال [illegible] مثقال [illegible] ساعت [illegible]

تا [illegible]

[illegible]

[illegible] حب [illegible] قطره [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] هر ساعت [illegible]

[illegible] ۲ ساعت [illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible] هر ساعت [illegible]

[illegible] معلوم است که

[illegible] حب القرع عریض [illegible]

[illegible] حب القرع عریض [illegible]

[illegible]

[illegible] حب القرع [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حب القرع [illegible] است [illegible]

[illegible] دراز [illegible]

و لکه‌ها را اطبای [illegible] تشخیص در میان [illegible] کرده‌اند در حب الفرنج محرر [illegible] سفیده [illegible] است
[illegible] از جلدهای [illegible] است [illegible] چهار [illegible] که [illegible] دارد [illegible] بیشتر از
عرض [illegible] اندک [illegible] در طرفین [illegible] است

علامات [illegible] که از [illegible] حیوان [illegible] است [illegible] قسم اول است [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] که [illegible]
در حیوانات [illegible] است [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] که [illegible]
[illegible] در باره [illegible] بیان خواهیم نمود

در قمل

این کرم که تقریبا [illegible] است [illegible] دارد [illegible] از جلد [illegible]
در [illegible] است [illegible] مانند دایره [illegible]
[illegible] دیده می‌شود [illegible] است که [illegible] می‌شود [illegible]
یک نقطه [illegible] است [illegible] حیوان است [illegible]
که [illegible] در زیر جلد [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] بعضی

از جلد [illegible] کرم [illegible] شده است [illegible] در جلد [illegible]
[illegible] که [illegible] سال [illegible] شده باشد [illegible]
یک [illegible] که [illegible] جلد [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] است [illegible] کرم [illegible]
[illegible] کرم [illegible]
[illegible] کرم [illegible] خارج کرده [illegible]
از [illegible] است [illegible] سفید [illegible]
[illegible] است که در [illegible]
حیوانات [illegible] است [illegible] کرم [illegible] سفید [illegible]
سبب [illegible] در زیر جلد [illegible] می‌شود [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] حقیقت [illegible]
و این کرم حیوانات [illegible] حیوانات [illegible]
ندارد [illegible] می‌گردد

علاج [illegible] که در ابتدا [illegible]
[illegible] جمع شده [illegible]

در [illegible]

نمود و ما ظهر [illegible] که در این سیاحت عمارتی [illegible] آنکه هم [illegible] کشیده شد [illegible] با جمعی ما به

[illegible] و در وسط [illegible] حرکت [illegible] کشتند [illegible] که [illegible] سید [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] به همین مقصد [illegible] معروف [illegible] چون موضع [illegible] بعد [illegible] است [illegible]

[illegible] نقش [illegible] و المغره [illegible] که [illegible] استعمال [illegible] از [illegible]

کرده [illegible] از [illegible] قسم [illegible] هر [illegible] باشند [illegible] قصه [illegible]

که [illegible] قصه [illegible] شده [illegible]

[illegible] شکل [illegible]

این [illegible] است [illegible] اسطوانه [illegible]

[illegible] است که [illegible] است [illegible] در [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible] حیوان [illegible]

[illegible] است [illegible] شود [illegible] است

[illegible] که [illegible] است که [illegible]

مجلس البراق [illegible] شده [illegible]

تنبیه [illegible] در حال سیاحت [illegible] در [illegible] خارج [illegible] آن [illegible]

[illegible] خارج [illegible] که [illegible]

الیوم که قصه بیضه مرغ [illegible] ما کرده [illegible] از ایران [illegible] است [illegible] که اول [illegible]

در میانه [illegible] است و چهار رساله که [illegible] مجلس البراق [illegible] دیده [illegible]

[illegible] است [illegible] مانند اسطوانه است [illegible]

[illegible] بسیار باریک [illegible] است

تری شلی

این که [illegible] در ملکت [illegible] در میان [illegible] ظاهر

[illegible] شده است [illegible] الدست [illegible]

این [illegible] اسطوانه بسیار [illegible] است [illegible] چون

[illegible] است [illegible]

او [illegible] که [illegible]

کاو

[illegible] است [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حیوان [illegible] است [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] حیوان [illegible]

حیوان در انسان از ربع تا یازده سانتیمتر است دارد وجود [illegible] شبیه [illegible] که از [illegible] حال [illegible] بروز

[illegible] معلوم شده است که [illegible] سبب [illegible] که سبب [illegible] بوجود [illegible] باید [illegible]

او را نمود

هشتم

[illegible] هشت عدد [illegible] که [illegible] است

[illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] سانتیمتر [illegible] است

[illegible] است

در بیان گرههای [illegible]

[illegible] گرههای [illegible] است [illegible]

[illegible] در میان [illegible]

[illegible] گرههای [illegible] اول [illegible]

[illegible] اسفل [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] است در اطراف [illegible] است [illegible]

[illegible]

گرهها [illegible] است [illegible]

دارد [illegible] در میان [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] در میان [illegible] اجزاء [illegible] در

[illegible] اول [illegible]

سیم اسفل [illegible] گرهها [illegible]

[illegible] از رنگ [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

که [illegible] است [illegible]

[illegible] است که [illegible] دارد [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] سطح [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible]

بدون آنکه [illegible] ابتدا [illegible] بعضی [illegible] بطرف [illegible] است [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] از عضلات [illegible] اگر [illegible]

از [illegible] اما اگر ماده [illegible] بطرف [illegible] عضلات [illegible] میشود [illegible]

ماده های [illegible] رنگ متفاوت است [illegible] حرکت [illegible]

و است [illegible] رنگ [illegible] جاهای [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] عضلات [illegible] جاهای [illegible]

[illegible] کیسه [illegible] است [illegible]

باشد [illegible] ماده [illegible]

[illegible] شخص [illegible] کیسه [illegible]

[illegible] کیسه [illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] خالص کرد

[illegible] کیسه [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] کیسه [illegible]

[illegible] شخص [illegible] کیسه [illegible] است [illegible]

[illegible] کیسه [illegible] رنگ [illegible]

[illegible]

بسیار مختلف است از [illegible] سال هم دیده شده است تشخیص [illegible] اگر [illegible]

عمیق باشد [illegible] کیسه [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] خفیف [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] باید [illegible]

تقدمه [illegible] همیشه [illegible] بعضی [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible] علاج [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] کیسه [illegible]

[illegible] کیسه [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible]

[illegible]

[illegible] کیسه [illegible]

در اطراف [illegible] است [illegible] کیسه [illegible]

یعنی در جوف کیسه کشند بجهت التصاق صفاق با او نشود اگر دمی برود کشند بسیار دشوار است و بعضی از کشیدن [illegible]

ورم نمایند در کیسه های کیسه در بعضی از رخش و نفخ رکنه کیسه ها در برود بسکند در مرض اینکه کیسه ها خود

عمق است و بندرت در سطح او است در قطعه است استعداد این مرض را جهت اسباب و گاه در جوف کاری

صفرا بروز بسکند و این در جانب است الحمد ندرت همراه او بسکند و این هم وقت منع جریان صفرا بجهت ورم از [illegible]

بسکند و با این مطلب است که بر آن در باشد و فقط در این مرض بندرت پیدا میشود

علامات بعضی مبتلا بدرد در ناحیه معده و اطراف تا درد گاه [illegible] کرده که در بعضی اسهال و قی صفراوی

حاصل شود و بعضی بسیار و عسر بسکند در اطراف رکنه از نا که معده و امعاء [illegible] جهت عدم شکم کار در ادرار [illegible]

صفرا در ادرار که جلد و باسمه اشتها کم و عسر و بعضی و مریض در برقان [illegible] ادرار عرق و مدفوع [illegible]

التهاب مزمن هم قیاس است که بعضی دیگر بند و معده هم از اسهال منتفع شود صفاق و معده و امعاء و جسمی [illegible]

مجموعه کلی خارج و با این مطلب است اتفاقات چند و مختلف منع بسکند چنانکه اگر در صفاق گشوده شود و دم صفاق بسیار

شدید و حالی مانع کرده که برخورد و ملحق با وجود حالی است اگر در غشاء مخاطی شود در خط مستقیم اختر کمتر است

زیرا که دیده شده که از کشودن صحیح خارج جهت همه را که این حالت شده آنکه در جوف سه در تشخیص [illegible]

ماده ها در خارج کرده و این حول ماده ها در سیر کاری بدو اطراف و گاه ابتدا است و گاه در صفاق اند در غشاء مخاطی گشوده شود

و بعد داخلی در بسکند و جهت معده و امعاء گشوده شود سه ماده ها در واسطه ما دام از خارج رکنه کرده بند رسی [illegible]

را منظم بجهت ترک نماید و بالا جزء خارج کرده است شخص از طرف بسیار ساده [illegible] پاک و بسکند در طرف [illegible]

رنگ شده است و بعد شکل طبیعی را دارد است نمیشود بر ضد وضع و در این مرض که شکل آن تغییر یابد از فعل

طبیعی و در ظاهر بدن از لمس و فشار با انگشت کیسه معلوم است طبیعی است و بعد در این مرض احساس درد بسیار مشخص شود و جمع

کننده گاهی احساس شود صدا دارد در نقطه دو واسطه صدا است که کیسه ها در بالا کیسه با نفخ همراه کمتر [illegible] واسطه

متعلقات همراه آنها و دیگر را ذکر نمی در سرطان نیز و مواد صفرا و اسهال در نیزه [illegible] ابتدا در علامات عمومی در [illegible]

ورم کبد بروز خواهد کرد و در سرطان حجم است بسیار ریزه کرده در سطح او نا همواری معلوم شود که قوام شان مختلف است

پیدا شده همراه و رنگ گاهی با سوء القنیه سرطان همراه است و از ماده صفرا در واسطه در وضع ماده و قوام مختلف و در حالت

دارد و شکل که سخت نا همواری است و جهت قطعه مرض ازمانی بسیار بود تصحیح در اطراف شکل ضرر [illegible] با وجود [illegible]

تقدمه المعرفه

مرض است در خلاصه دو واسطه در وضع ماده و جهت رابطه طریقه ها که مخفی بشود و جهت واسطه عدم اطمینان با جهت و بعض در مرض منفی است

کرد و جهت از ضایع شدن و صدمه ها و جهت از خروج داخل

علاج تا ۱۸۲۵ احمس مرض را دیکال تجدید طبیعت استاد یافتند در بین زمان ترکیبی به عرقیات آن بشود که واسطه

بیان کنند کشیدن سکته قدر تکرار شده ماده را خارج گشوده و جند بعض دفعه نتایج خوب پیدا کرده و با این حالت اگر چه

نتایج خوب دارد و بعض منفعت نمیدارد در لک ماده حجم باشد و کیسه حجیم تر رحم باشد در اتاق مریض قدر دو

در کیسه ها در طبیه این مرض دو انواع در است در گفته علامات و در بیان این مرض مجرا [illegible] همراه کلام

اول اندک [illegible] در جهت دو واسطه و حجم قسمت کیسه در وضع کلیه احساس شود بعد از [illegible] کیسه ها در

در حوضهٔ در کیسه‌های کلیه کشیده شود از یک پسیناه جدا در مجرای بول خارج کنند که بعضی از آنها حجم بعضی از آنها

کمالی میباشند حجم بعضی از آنها بقدر تخم نخودی بعضی بقدر گردو میباشند و آنکه ابتدا در مجرای ثانیه بول خارج میشود درد بسیار است و چون

نرم و رقیق است از کوچکی دارد جمله بیرون میشود در خارج میشوند و به کمالیت جدا در جهت مستقیم مجرای آنها نیست و به علاج حاجت است و گاهی در شود که

به کلی راه را مسدود کند مدت بروز جمیع علامات و علاج کلیه مشکل است و جمع اعراض کرده کیسه‌ها از صدای ضیق نفس

بکارج یاد رسیدن رحم کشیده شود خطر کیسه‌ها رحم در کلیه مشکل تر از کیسه‌ها در کبد است و از ین زیر خطر از جمیع

است زیرا که از بعضی آنها در کلیه انبساط پیدا کرده ده اوعیه از او باید در شود گاهی میدان شود و نیز بعد از

علاج در صورتیکه کیسه‌ها در مجاری خارج برآمده بیاید که بطور یکه در کرده از بطه مجاری گشاد شده به بیرون آمده و چون

از خارج برآمده نداشته باشد به جهت علاج باید او را کرد است

در کیسه‌های روده رحم و مشیمه

در صورت رحم هیچ وقت در فضای خود کیسه‌ها در بیرون گشته است و در بعضی دیده شده است بر خلاف

در هنگام حمل اعمال زنی کیسه از شدت مرض حمل به روز شکلی که این کیسه را مدتی در آن مالک باشد اعراض عمده

ثقل و دردی ناسیداند علامات در فضای روده در ابتدای حمل است تمیز آنها بماده در ابتدا علامت صحت حجم

او بزرگ کرده بعضی را مشاهده است که با بطه شکل زیر در عرض نزوم تمیز آنها مشکل میشود در جای کیسه‌ها که بعد از

ماه دوم کاهی کاه تبرزی که بنوعی مشاهده به بدل میشود در کیسه شکل کشیده میشود و خارج شود باید در جوف

عمده از ماه سیوم است اعم بعد از رحم در بین مجمع علامات حمل بامر عدم مدیسه بعد از حمل

به یقین اند

بر سبیل تخمین بوده جمیع اعراض تشخیص امراض مشکل است و در بیرون شده ماده از علامات نشده و بعضی در آنها و اطراف کیسه‌ها

علاج اگر تزریق الکل شده در روده و بعد از بطن است تمیز ممکن باشد که بطور یکه تشخیص جمع با شکافتن آن اگر کیسه

بیرون آمده باشد که کیسه در مقعده باشد جمله علامات کیسه‌ها در جمیع علامات اطراف به تشخیص است عمده از آن

سد نماید

در کیسه‌های روی ریتین

عمده امراضی است که از آن کیسه خارج میشود مسدود شدن از کبد است و گاهی در جوف ریه تنفس دیر کند و حمی که گاه

گاه در سطح است و در زمان حصبه است که گاه در عمق او در صورت اول باشد که تنگی نفس بروز کند و صدای

ریه در موضع مجروح کرده کرده و در موضع صدای تنفس تنگ میشود که مریض در عمق باشد که گاه بروز می‌شود الم شود

دیگر حمی مهم در صدر با تنگی نفس سیاه آنها همچنین آنها تمیز ظاهر شود و بعد به جهت او خارج شود و زندگانی بعد از خروج

کیسه در یک علامات در ریه که هرگاه در این اشتعال است به جهت اگر بزرگ باشد با آنکه کیسه شده در جمیع علامات

دق ریه پیدا شود

در کیسه‌های روی دماغ

بروز امراض در دماغ بسیار زیاد است

عمده در این جراحت و وقوف است که آن در مرض خود را داشته باشد بیرون آنکه علامات از دماغ او شود چون اعراض به آن

علامات خطر پیدا است و بعد صداع شدید در دماغ ظاهر است و غیر آن ممکن است که علامات حرکت عارض شود و در

حواس دیگر باصره در جمیع اعراض علامات شود که در حالت تشنج با خوف کشند با آنکه مریض تمیز دو طرف از آن حیی

علامت تمیز این امراض در تنگی عضلات خارجه که در این باشد علامت شده در او آنها شکند و عمده قسمت شده

باشد در کبد نیز جرب و در سطح او باشد مانند کبک

اما جرب gale

مرضی است مسری و مشخصه آن خارش بسیار است [illegible] و در [illegible] بشکل [illegible] [illegible] و جوش [illegible]

از نوع عنکبوت که او را کار جرب یا [illegible] است [illegible] از نوع عنکبوت که جسم [illegible]

بقدر [illegible] سفید رنگ چون در زیر [illegible] نگاه کنند مانند [illegible] [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible] که در [illegible] و چون [illegible] [illegible] بسیار است [illegible]

خود [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بسیار کوچک که [illegible] در [illegible] [illegible] حیوان در [illegible] دارد و [illegible] باشد [illegible] حرکت [illegible]

هیچ وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible] حیوان [illegible]

جرب [illegible] است [illegible] کمتر [illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] چند نقطه [illegible] و چون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است و [illegible] [illegible] [illegible] که کمتر است [illegible]

علامات [illegible] در آن نقطه که [illegible] [illegible] خارش [illegible] [illegible] [illegible]

رنگ سفید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در میان [illegible]

و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بیمار خود [illegible] کرده و دیگران [illegible] [illegible] [illegible] خوارش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پیدا کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در تشخیص شوند

رفتار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در میان [illegible]

خطره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چند سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شود

تشخیص کار بسیار آسان است و چون [illegible] در تشخیص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

Le deuxième volume [illegible]

[illegible]

[illegible]
۱ ۴ ۴ ۳
[illegible]
۳ ۲ [illegible]
[illegible]